

شرح مسائل الجاهلية

تأليف:

محمد بن صالح فوزان

عنوان کتاب: شرح مسائل الجاهلية
تأليف: محمد بن صالح فوزان
موضوع: مجموعه عقايد اسلامي
نوبت انتشار: اول (ديجيتال)
تاريخ انتشار: دي (جدي) ۱۳۹۴ شمسي، ربيع الأول ۱۴۳۷ هجري
منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه‌ی مؤلف	۱
جاهلیت	۴
عرب قبل از اسلام	۷
جهان قبل از اسلام	۹
شرح مسائل الجاهلیة	۱۵
مسئله اول: دعا کردن و درخواست نمودن از اولیاء و صالحان	۱۵
مسئله دوم: اهل جاهلیت در عبادت و دینشان متفرق بودند	۲۵
مسئله سوم: مخالفت و نافرمانی نمودن با سرپرست و ولی امر را فضیلت، و اطاعت و فرمانبرداری از او را ذلت و خواری می‌دانستند	۳۸
مسئله چهارم: تقلید کورکورانه و مضرات ناشی از آن	۴۳
مسئله پنجم: دلیل اکثریت را بدون در نظر گرفتن سند آن، حجت دانستن	۴۶
مسئله ششم: پیشینیان را بدون در نظر گرفتن هرگونه سند و دلیلی حجت دانستن	۴۸
مسئله هفتم: استدلال به اینکه آنچه صاحبان قدرت بر آن هستند حق است	۵۰
مسئله هشتم: آنچه که افراد ضعیف بر آن هستند، حق نیست	۵۵
مسئله نهم: به عالمان فاسق و عابدان جاهل اقتدا نمودن	۵۷
مسئله دهم: نسبت دادن اهل دین به کم فهمی و خطا	۶۰
مسئله یازدهم و دوازدهم: بر قیاس فاسد اعتماد و قیاس صحیح را انکار نمودن	۶۱
مسئله سیزدهم: غلو کردن در مورد اهل علم و صلاح	۶۴
مسئله چهاردهم: نفی حق و اثبات باطل	۶۶

- مسئله پانزدهم: به بهانه‌های باطل از قبول حق سر باز زدن ۶۷
- مسئله شانزدهم: یهود تورات را با کتاب‌های سحر معاوضه نمودند ۷۰
- مسئله هفدهم: کارهای باطلشان را به پیامبران نسبت می‌دادند ۷۱
- مسئله هجدهم: علی رغم مخالفت با انبیاء خود را به آن‌ها منتسب می‌کردند در نسبت دادن خویش دچار تناقض شده بودند ۷۲
- مسئله نوزدهم: عیب‌جویی نمودن از صالحان به خاطر اعمال کسانی که خود را به آن‌ها منتسب می‌کنند ۷۳
- مسئله بیستم: کارهای ساحران و کاهنان را از جمله کرامات اولیاء محسوب نمودن ۷۴
- مسئله بیست و یکم: خدا را با داد و فریاد و کف زدن عبادت کردن ۷۵
- مسئله بیست و دوم: لهو و لعب را به عنوان دین خود برگزیدن ۷۶
- مسئله بیست و سوم: مغرور شدن به دنیا ۷۷
- مسئله بیست و چهارم: ترک کردن حق به خاطر اینکه ضعفاء بر آن هستند ۷۸
- مسئله بیست و پنجم: ابطال در پذیرش چیزی به خاطر سبقت جستن ضعفاء به سوی آن ۷۹
- مسئله بیست و ششم: دلایل کتاب را بعد از معرفت و شناخت، به منظور موافق با آرزوهایشان تحریف نمودند ۸۰
- مسئله بیست و هفتم: تألیف کتاب‌های باطل و نسبت دادنشان به پروردگار عالم ۸۲
- مسئله بیست و هشتم: در صورتی که حق نزد دیگران بود، آن را ترک می‌کردند ۸۳
- مسئله بیست و نهم: به سخنان کسانی که به گمانشان مدعی پیروی از آنان بودند نیز عمل نکردند ۸۴
- مسئله سی‌ام: اهل تفرقه بودند و اتحاد و اجتماع را ترک می‌کردند ۸۵
- مسئله سی و یکم: دشمن دین حق و دوستدار دین باطل بودند ۸۷
- مسئله سی و دوم: اگر حق پیش کسانی بود که دوستشان نداشتند به آن حق کفر می‌ورزیدند ۸۹
- مسئله سی و سوم: تناقض داشتن در اقرار و انکار ۹۲
- مسئله سی و چهارم: هر گروهی تنها خود را پاک و بی عیب می‌دانست ۹۳
- مسئله سی و پنجم: با انجام محرمات می‌خواستند به خداوند نزدیک گردند ۹۴

مسئله سی و ششم: به واسطه تحریم حلال و حلال نمودن محرّمات به خداوند نزدیک شدن.....	۹۶
مسئله سی و هفتم: غیر از پروردگار، علماء و عابدان خویش را رب خود قرار دادند.....	۹۸
مسئله سی و هشتم: نسبت به اسماء و صفات پروردگار کفر ورزیدن.....	۱۰۰
مسئله سی و نهم: الحاد و انکار اسماء پروردگار متعال.....	۱۰۱
مسئله چهلم: انکار پروردگار پاک و منزّه.....	۱۰۳
مسئله چهل و یکم: خداوند را به وسیله صفات ناقص توصیف کردن.....	۱۰۴
مسئله چهل و دوم: شریک قرار دادن برای الله تعالی در پادشاهی.....	۱۰۵
مسئله چهل و سوم: منکر مقدرات بودند و قدر خداوند را انکار می کردند (منکر قدر بودند).....	۱۰۶
مسئله چهل و چهارم: تقدیر خداوند را علت کفر خویش پنداشتن و خود را معذور دانستن.....	۱۱۰
مسئله چهل و پنجم: مدعی تناقض بین شرع خدا و مقدراتش بودند.....	۱۱۱
مسئله چهل و ششم: حوادث را به روزگار نسبت و به آن دشنام دادن.....	۱۱۳
مسئله چهل و هفتم: به نعمت پروردگار کافر بودن.....	۱۱۴
مسئله چهل و هشتم: به تمام آیات الله کافر بودند.....	۱۱۵
مسئله چهل و نهم: به بعضی از آیات الله تعالی کافر بودند و نسبت به بعضی آیات بی ایمان بودند.....	۱۱۶
مسئله پنجاهم: نازل شدن کتاب بر رسولان را انکار می کردند.....	۱۱۷
مسئله پنجاه و یکم: قرآن را کلام بشر می دانستند.....	۱۱۸
مسئله پنجاه و دوم: بر حکمت خداوند عیب می گرفتند.....	۱۱۹
مسئله پنجاه و سوم: برای ابطال شرع خداوند حيله می کردند.....	۱۲۱
مسئله پنجاه و چهارم: اقرار به حق را وسیله دفع آن قرار دادن.....	۱۲۳
مسئله پنجاه و پنجم: نسبت به امور باطل خویش متعصب بودند.....	۱۲۴
مسئله پنجاه و ششم: توحید را شرک می نامیدند.....	۱۲۵
مسائل پنجاه و هفتم و پنجاه و هشتم: تحریف مطابق میل خویش در کتاب خدا.....	۱۲۶

- مسئله پنجاه و نهم: لقب‌های مورد تنفر را به اهل حق نسبت دادن..... ۱۲۷
- مسائل شصتم و شصت و یکم: دروغ را به خدا نسبت دادن و حق را تکذیب کردن
..... ۱۲۸
- مسئله شصت و دوم: از دست حق پیش پادشاهان شکایت می‌کردند..... ۱۳۰
- مسائل شصت و سوم، شصت و چهارم، شصت و پنجم، شصت و ششم و شصت و هفتم: نسبت دادن اهل حق به چیزی که از آن بری بودند..... ۱۳۲
- مسئله شصت و هشتم: خود را به چیزی که نداشتند مدح و ستایش می‌کردند ۱۳۶
- مسئله شصت نهم و هفتادم: در عبادت کردن بر اساس شرع خدا، چیزهایی را زیاد و کم می‌کردند..... ۱۳۷
- مسئله هفتاد و یکم: ترک واجبات دینی در قالب زهد و پارسایی..... ۱۳۹
- مسائل هفتاد و دوم و هفتاد و سوم: ترک کردن پاکی‌ها اعم از روزی و زینت را وسیلهٔ تقرب به خدا می‌دانستند..... ۱۴۰
- مسئله هفتاد و چهارم: دعوت کردن مردم به گمراهی..... ۱۴۱
- مسئله هفتاد و پنجم: آگاهانه مردم را به سوی کفر دعوت کردن..... ۱۴۳
- مسئله هفتاد و ششم: اثبات شرک و دفع حق به واسطهٔ انواع مکر و حيله..... ۱۴۴
- مسئله هفتاد و هفتم: اقتدا کردن به کسی که شایستهٔ آن نیست..... ۱۴۵
- مسئله هفتاد و هشتم: در محبت خداوند دچار تناقض بودند..... ۱۴۸
- مسئله هفتاد و نهم: بر آرزوهای کاذب اعتماد می‌کردند..... ۱۵۰
- مسئله هشتادم: در مورد صالحان غلو کردند..... ۱۵۱
- مسئله هشتاد و یکم: غلو کردن در مورد آثار صالحان..... ۱۵۳
- مسئله هشتاد و دوم: وسایل و اسباب شرک را به دست گرفتند..... ۱۵۵
- مسئله هشتاد و سوم: نزد قبرها اعتکاف می‌کردند..... ۱۵۶
- مسئله هشتاد و چهارم: نزد قبور قربانی می‌کردند..... ۱۵۸
- مسائل هشتاد و پنجم و هشتاد و ششم: آثار بزرگان را وسیله حفاظت می‌دانستند
..... ۱۵۹
- مسائل هشتاد و هفتم، هشتاد و هشتم، هشتاد و نهم و نودم: بعضی از خصلت‌های جاهلیت در بعضی از این امت باقیمانده است..... ۱۶۰
- مسئله نود و یکم: جامعه جاهلی بر ظلم بنا نهاده شده بود..... ۱۶۳

- مسئله نود و دوم: به حق یا ناحق فخر می کردند ۱۶۴
- مسئله نود و سوم: تعصب منفور ۱۶۵
- مسئله نود و چهارم: افراد پاک را به جرم افراد دیگری مؤاخذه کردن ۱۶۷
- مسئله نود و پنجم: عیب گرفتن از فردی به خاطر دیگری ۱۶۸
- مسئله نود و ششم: به اعمال نیک افتخار کردن ۱۶۹
- مسئله نود و هفتم: در حین مخالفتشان با اشخاص پاک خود را به آنها نسبت می دادند و به آنها افتخار می کردند ۱۷۰
- مسئله نود و هشتم: به شغل و حرفه خویش به نسبت صاحبان مشاغل دیگر افتخار می کردند ۱۷۲
- مسئله نود و نهم: با دید همراه با بزرگواری و عظمت به دنیا می نگریستند ۱۷۳
- مسئله صد: حکم کردن در مورد خداوند و ایراد گرفتن از او و مدعی درک و فهم مسائل بودن ۱۷۴
- مسئله صد و یکم: فقرا را تحقیر می کردند ۱۷۵
- مسئله صد و دوم: اهل ایمان را در نیتها و اهدافشان مورد اتهام قرار می دادند ۱۷۷
- مسائل صد و سوم، صد و چهارم، صد و پنجم، صد و ششم، صد و هفتم و صد و هشتم: به اصول ایمان کافر بودند ۱۷۸
- مسئله صد و نهم: بعضی از چیزهایی که پیامبران خبر داده بودند را تکذیب می کردند ۱۷۸
- مسئله صد و دهم: داعیان به سوی خیر را مورد تجاوز و ظلم قرار می دادند ۱۸۰
- مسئله صد و یازدهم: به باطل ایمان داشتند ۱۸۱
- مسئله صد و دوازدهم: کفر را بر ایمان برتری می دادند ۱۸۳
- مسئله صد و سیزدهم: حق و باطل را به هم می آمیختند تا باطل را قبول کنند ۱۸۳
- مسئله صد و چهاردهم: با وجود اینکه به آن علم داشتند حق را کتمان می کردند ۱۸۴
- مسئله صد و پانزدهم: سخنی را بدون علم به خداوند نسبت دادند ۱۸۷
- مسئله صد و شانزدهم: در گفته‌های خویش دچار تناقض بودند ۱۸۸

مسئله صد و هفدهم: به بعضی از آنچه نازل شده ایمان می‌آوردند و به بعضی دیگر کافر می‌شدند..... ۱۸۹

مسئله صد و هجدهم: تنها به بعضی از رسولان باور داشتند..... ۱۹۱

مسئله صد و نوزدهم: بحث و مجادله کردن در چیزی که به آن علم نداشتند.. ۱۹۲

مسئله صد و بیستم: نقض کننده ادعای خویش در تبعیت از دیگران بودند..... ۱۹۳

مسئله صد و بیست و یکم: ایجاد موانع در راه خدا..... ۱۹۴

مسئله صد و بیست و دوم: دوستی و محبت کافران..... ۱۹۵

مسائل صد و بیست و سوم، صد و بیست و چهارم، صد و بیست و پنجم، صد و

بیست و ششم، صد و بیست و هفتم و صد و بیست و هشتم: اعتماد کردن بر

خرافات..... ۱۹۶

فهرست منابع و مآخذ..... ۱۹۸

مقدمه‌ی مؤلف

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على نبينا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين.
أما بعد:

از جمله درس‌هایی که در مسجد شروع کردم، شرح مسائل الجاهلیة بود که شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التیمی رحمته الله در رساله‌ای مختصر آن را به رشته‌ی تحریر درآورده است. بعضی از دانشجویان آن را در نوارهای کاست ضبط کرده و بعضی هم در صدد پیاده نمودن آن از روی نوار برآمده و آن را به من عرضه داشتند؛ وقتی آن را مطالعه کردم تصمیم گرفتم آن را چاپ و منتشر نمایم تا همگان از فایده‌ی آن بهرمنند گردند. هر چند آن را خالی از نقص و ضعف نمی‌دانم؛ اما همانگونه که گفته‌اند بودن چیزی بهتر از نبودنش است. (شیء خیر من لا شیء) از خوانندگان این رساله خواهشمندم در صورت ملاحظه هرگونه اشکالی مرا نسبت به آن آگاه نمایند. از خداوند متعال خواهانم که همگی را برای کسب علم نافع موفق بدارد و صلی الله علی نبینا محمد وآله وسلم.

مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على نبينا محمد وعلى آله وأصحابه
أجمعين، وبعد:

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التیمی رحمته الله در مقدمه رساله اش موسوم به مسائل
الجاهلیة می گوید: اینها مسائلی هستند که در آن رسول الله صلی الله علیه و آله با جاهلان اعم از
پیروان یهود و مسیحیت و امیها (غیر از اهل کتاب) مخالفت نموده است؛ مسائلی که
مسلمانان بی نیاز از درک و فهم آن نیستند.

فَالضُّمُّ يَظْهَرُ - رُحْسُهُ الضُّمُّ دُ وَبِضٍ - دَهَا تَبَيَّنَ الْأَشْيَاءُ^۱
هر چیزی که مخالف و ضد داشته باشد، خوبیش آشکار می گردد. و اشیاء به واسطه
ضدشان توضیح داده می شوند.

مهمترین و شدیدترین خطر که متوجه انسان می گردد، اینست که: قلباً به آنچه
رسول الله صلی الله علیه و آله آورده ایمان نداشته باشد و اگر همراه با بی ایمان قلبی، نیکو دانستن
اهل جاهلیت را نیز اضافه کنیم در آن صورت خسارت و زیان وارده به نهایت خود
خواهد رسید؛ چنانکه می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ
الْخٰسِرُونَ﴾ [العنكبوت: ۵۲]. «کسانی که به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند، ایشان
خسارت دیدگانند».

شرح:

این نوشته یکی از نوشته های شیخ محمد بن سلیمان التیمی رحمته الله است که تحت
نام «مسائل الجاهلیة التي خالف فيها رسول الله صلی الله علیه و آله أهل الجاهلیة» نگاشته شده و
مشتمل بر ۱۲۸ مسئله می باشد. آن بزرگوار آن را از کتاب خدا، سنت رسول و سخنان
اهل علم خلاصه کرده و برگزیده که هدف از آن آگاه کردن مسلمانان مورد توجه بوده
است تا خود را از آن دور نمایند؛ چون بسیار مهم می باشند. و آنها را از جمله مسائلی

۱- یک ضد خوبی ضد دیگر را آشکار می کند و چیزها (امور) به وسیله اعداد شناخته می شود.

دانسته که در آن رسول الله ﷺ با اهل جاهلیت اعم از اهل کتاب و غیر ایشان به مخالفت برخاسته است.

منظور از اهل کتاب، یهودیان و نصاری می‌باشد. اولی صاحب تورات است که خداوند آن را بر موسی عليه السلام نازل کرد و نصاری صاحب انجیل هستند که از جانب خداوند متعال بر عیسی عليه السلام نازل گردید و به همین خاطر این دو طایفه را اهل کتاب می‌نامند. در حال حاضر از تورات به نام عهد قدیم و از انجیل به نام عهد جدید در اصطلاح خویش نام می‌برند و این دو، کتاب‌های عظیم و بزرگواری بودند که خداوند بر دو پیامبر عظیم الشأن خویش نازل فرمود. مخصوصاً تورات کتاب بسیار مهمی بود و انجیل به خاطر تکمیل و تصدیق آن نازل گردید و گذاشتن نام اهل کتاب بر آن‌ها باعث جدایی آن‌ها از غیرشان می‌شود. اما منظور از امیون، عرب‌ها هستند که به هیچ کدام از این دو دین متدین نبودند^۱. این‌ها اقوامی بودند که اکثراً قادر به خواندن و نوشتن نبودند و قبل از نزول قرآن، کتابی در اختیار نداشتند به همین خاطر به عنوان امیون نامگذاری شدند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ﴾ [الجمعه: ۲]. «او کسی است که در بین امیها کسی را از بین خودشان به عنوان رسول مبعوث کرد».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِّنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَّذِيرٍ﴾ [سبأ: ۴۴]. «قبل از تو به آن‌ها کتابی ندادیم که آن را مرور کنند و ترساننده‌ای بیم‌دهنده نیز به سوی آن‌ها روانه نکردیم».

و می‌فرماید: ﴿لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ [یس: ۶]. «تا قومی را بیم دهی که پدرانشان ترسانده نشدند و در غفلت ماندند».

در آیه ۱۵۷ سوره اعراف رسولش را به عنوان امی توصیف می‌کند: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]. «آن‌ها خبر دهنده درس‌نخوانده‌ای را

۱- امیون جمع امی می‌باشد و نسبت آن به ام یعنی مادر بر می‌گردد و امی به کسی گفته می‌شود که قادر به خواندن و نوشتن نباشد.

پیروی کردند که در تورات و انجیل اینگونه توصیف شده بود، امر به معروف ونهی از منکر می‌کند». امی بودن رسول الله ﷺ طوری که حتی خواندن و نوشتن را هم بلد نبود و با این وصف آورنده کتاب عظیمی چون قرآن بود؛ خود گواه صادقی بر رسالتش و معجزه بزرگی برای اوست. بنابراین عرب امی بودند و پیامبرشان ﷺ نیز امی بود.

جاهلیت

منظور از جاهلیت نسبت دادن جهل به جامعه ای است که در آن رسول و کتابی وجود ندارد و مقصود دوران قبل از بعثت رسول الله ﷺ می‌باشد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «مانند زمان جاهلیت پیشین، خود را آرایش نکنید».

منظور از زمان جاهلیت، زمان قبل از بعثت رسول الله ﷺ می‌باشد. زیرا قبل از بعثت رسول الله ﷺ افراد کلاً در گمراهی کفر و الحاد موج می‌زدند و رسالت‌های قبلی تقریباً از بین رفته بودند. یهودیان کتاب تورات را تحریف و کذبیات و گمراهی‌های بسیاری را در آن وارد کردند و مسیحیت نیز کتاب انجیل را نسبت به زمان نزول عیسی ﷺ تغییر و تحریف نمودند. مردی که به او یس یا شاول گفته می‌شود، مردی کینه توز بود؛ او در آغاز یهودی بود و نسبت به رسول خدا؛ عیسی ﷺ کینه به دل داشت. این مرد از در مکر و حيله وارد شد تا دین مسیح را به فساد کشاند و اظهار نمود که دین مسیح را پذیرفته است و از عداوتی که نسبت به مسیح از قبل داشته پشیمان شده و به گمان خویش خواب دیده و در آن به مسیح ایمان آورده است. نصاری سخنانش را تصدیق کردند سپس انجیل را که خداوند بر عیسی ﷺ نازل کرده بود، آورد و انواع عقاید بت پرستی و شرکیات و کفریات را در آن وارد نمود. چنانکه عقیده تثلیث را در آن گنجانده یعنی سه خدایی و اینکه عیسی فرزند خداوند یا خود اوست. و عبادت کردن برای صلیب را هم در انجیل وارد کرد و کفریات بسیار بدی را در آن قرار داد. در تمام این موارد به استناد اینکه او عالم و فردی مؤمن است، تصدیقش کردند و به او لقب، رسول مسیح را دادند در حالی که قصد وی به فساد

کشاندن دین مسیح بود. در آخر، او موفق به تحریف دین مسیح و وارد کردن انواع عقاید کفرآمیز در آن شد.

این حال اهل کتاب قبل از بعثت رسول الله ﷺ می‌باشد که اکثر آنها دچار انحراف از دین حق شدند مگر تعداد کمی از آنها که بر دین صحیح مانده بودند!

عرب قبل از اسلام

عرب‌ها به دو دسته تقسیم شده بودند، دسته‌ای از دین‌های گذشته چون یهودیت و مسیحیت پیروی می‌کردند و دسته دیگر بر دین حنیف ابراهیم و اسماعیل علیه السلام بودند. خصوصاً در حجاز و سرزمین مکه مکرمه اینگونه بود تا اینکه مردی به نام عمرو بن لحي خزاعی ظهور کرد. او حاکم حجاز بود و به عنوان مردی اصلاحگر و اهل عبادت خود را نشان می‌داد. برای معالجه سفری به شام کرد. در آنجا اطلاع پیدا نمود که اهل شام بت می‌پرستند و این کار را پیش خود مفید تلقی کرد و همراه خود در برگشت از شام تعدادی بت آورد، و با حفاری بت‌های مدفون شده قوم نوح چون ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را که در جریان طوفان ناپدید شده بودند را با ارشاد و راهنمایی‌های شیطان پیدا کرد؛ آن‌ها را از زیر خاک خارج نمود و در بین قبایل عرب توزیع و دستور به عبادت کردنشان داد. آن‌ها نیز آن را قبول کردند.

بنابراین، شرک در سرزمین حجاز و جاهای دیگر از سرزمین عرب وارد شد و به سبب آن دین ابراهیم علیه السلام تغییر یافت و چهارپایان برای بت‌ها وقف و قربانی گشتند. به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله او را در آتش دیدند که روده‌هایش را در آتش به دنبال خود می‌کشید که بخاری و مسلم هر دو در صحیح خویش آن را آورده‌اند^۱.

۱- بخاری (حدیث ۳۵۲۱) و مسلم (حدیث ۲۸۵۶).

جهان قبل از اسلام

قبل از بعثت رسول الله ﷺ جهان در گمراهی آشکاری قرار داشت. اهل کتاب و امیها و بقیه ساکنان زمین همگی در چنین وضعی بودند. تنها باقیمانده‌های اهل کتاب متمسک به دین حق، باقی مانده بودند ولی آن‌ها نیز قبل از بعثت دچار انقراض و نابودی شدند. در چنان وضعی تاریکی جهل و گمراهی سایه خویش را بر اهل زمین گسترانیده بود.

در حدیث آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ، [یعنی: أبغضهم] عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»^۱.

«الله تعالی به ساکنان زمین نگاه نمود و بر همگان جز باقیمانده اهل کتاب خشمگین شد».

در چنین وضع و حالی که جاهلیت سایه شوم خود را بر عالم گسترانده بود و رسالت دین‌های آسمانی نابود شده بود، الله تعالی محمد ﷺ را مبعوث کرد تا مردم را از تاریکی‌های جهل و گمراهی به نور و روشنایی راهنمایی کند: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۶۴﴾ [آل عمران: ۱۶۴].

«خداوند بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری از خودشان را در میانشان مبعوث گردانید تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». منظور از: ﴿وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ﴾ قبل از بعثت رسول الله ﷺ می‌باشد.

همانطور که گفته شد جاهلیت به چیزی گفته می‌شود که در آن جهل و ناآگاهی وجود داشته و علم در آن موجود نباشد. بنابراین، هر چیزی که به جاهلیت منسوب

باشد مذموم و نکوهیده است. در همین رابطه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَبْرَجَنَّ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «مانند زمان جاهلیت پیشین، خود را آرایش نکنید». زنان پیامبر از تبرج نهی شدند که آن آشکار کردن زینت‌شان در خیابان‌ها و حضور مردمان نامحرم بود. چون در زمان جاهلیت زنان زینت‌های خویش را آشکار کرده و عورت‌هایشان را می‌نمایاندند. چنانکه به صورت عریان طواف می‌نمودند و این کار را جزء افتخارات خویش می‌دانستند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ﴾ [الفتح: ۲۶]. «کسانی که کافر شدند در دل‌هایشان حمیت و تعصب جاهلیت را پروراندند».

تعصب جاهلی نکوهیده است. در یکی از غزوات بین دو نفر از مهاجرین و انصار نزاع و درگیری روی داد و هرکدام طایفه خویش را به کمک طلبید. مرد انصاری، انصار را و مرد مهاجر، مهاجرین را به کمک فرا خواند. وقتی رسول الله ﷺ ندایشان را شنید، فرمود: «أبدعوى الجاهلية وأنا بين أظهركم؟! دعوها فإنها منتنة»^۱ «آیا به جاهلیت فرا می‌خوانید در حالی که هنوز در بین شما هستیم؟! درخواست چیزی می‌کنید که قبیح و کریه است». یعنی به واسطه انتساب به قبیله‌ای این کار را می‌کنید در حالی که مؤمنان برادر یکدیگرند و انصار و مهاجر فرقی با هم ندارند و اگر تفاوتی بین آنها باشد تنها به واسطه تقواست. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى﴾ [الحجرات: ۱۳]. «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۰]. «مؤمنان برادر یکدیگرند پس بین برادرانتان صلح و آشتی به پا دارید». بنابراین، خود را به طایفه‌ای منتسب کردن و آن را بر علیه هم به کار بردن از امورات جاهلی می‌باشد.

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲ «هرکس بمیرد و با امام مسلمانان بیعت نکند به مرگ جاهلیت مرده است».

۱- بخاری (حدیث ۳۵۱۸، ۴۹۰۵، ۴۹۰۷) و مسلم (حدیث ۲۵۸۴).

۲- أخرجه مسلم (رقم ۱۸۵۰).

علت آن این است که اهل جاهلیت مجموعه‌ای شورش‌ی بودند که برای هیچ پادشاه و امیری سر خم نمی‌کردند و اهل اطاعت و فرمانبرداری نبودند.

حاصل سخن اینکه امورات جاهلی همگی مذموم و نکوهیده هستند، بنابراین از شبیه شدن به جاهلیت در همه زمینه‌ها نهی شده‌ایم که با بعثت رسول الله ﷺ، جاهلیت نیز خاتمه یافت. جاهلیت عمومی بعد از بعثت به کلی پایان پذیرفته و به جای آن علم و ایمان جایگزین گشته است. با نازل شدن قرآن و سنت، علم منتشر و جهل از بین رفت و تا زمانی که قرآن، سنت و کلام اهل علم موجود باشد جاهلیتی نخواهد بود. اما بعضی از امورات جاهلی در میان بعضی از مردم در قبیله‌ها و یا شهرها و اماکن دور از علم باقی خواهد ماند. به همین خاطر رسول الله ﷺ هنگامی که شنید مردی برادر دینیش را به واسطه مادرش سرزنش می‌کند و خطاب به او می‌گوید: ای فرزند زن سیاه، به او فرمود: «أَعْيَرْتَهُ بِأُمَّهِ إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ»^۱ «آیا به واسطه مادرش او را سرزنش نمودی؟! در تو هنوز آثار جاهلیت وجود دارد».

و می‌فرماید: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُونَهُنَّ، الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالْأَسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالنِّيَاحَةُ»^۲ «چهار چیز در امت من از جمله امور جاهلی هستند که آن را ترک نمی‌کنند: ۱. به واسطه نسب بر همدیگر فخر نمودن ۲. به واسطه نسب همدیگر را سرزنش کردن. ۳. وجود ستاره‌ای را دلیل و سبب باران دانستن ۴. بر مرده نوحه خوانی کردن». این حدیث در بر گیرنده این نکته است که بعضی از امور جاهلی در بین مردم باقی خواهد ماند هر چند نکوهیده می‌باشند ولی به واسطه آن کافر نمی‌شوند. اما جاهلیت عام به لطف الله تعالی از بین رفته است.

بنابراین، درست نیست که گفته شود دنیا در جاهلیت قرار دارند. چون بیان این گفته وجود رسالت، قرآن و سنت را انکار می‌نماید و به کار بردن آن صحیح نیست. اما اگر گفته شود در بعضی اشخاص جاهلیتی موجود است یا خصوصیتی از خصوصیت‌های جاهلی وجود دارد این امر ممکن است ولی به هر حال آنچه قبل از بعثت بود با این یکی فرق دارد.

۱- أخرجه البخاری (رقم ۳۰، ۲۵۴۵، ۶۰۵۰) ومسلم (رقم ۱۶۶۱).

۲- أخرجه البخاری مختصراً (رقم ۳۸۵۰) ومسلم واللفظ له (رقم ۹۳۴).

گاهاً بعضی می‌گویند: هدف از ذکر مسائل جاهلی چیست؟ در حالی که جاهلیت به اتمام رسیده و ما الحمد لله مسلمان هستیم. در جواب می‌گوییم: سبب ذکر آن این است که خود را از آن حفظ کنیم، چون اگر طالب علم، آن را بداند از آن پرهیز می‌نماید اما اگر آن را نشناسد چه بسا در آن گرفتار آید. پس یادآوری و تدریس کردن آن باعث می‌شود که آن را بشناسیم و از آن دوری نماییم. شاعر می‌گوید:

عَرَفْتُ الشَّرَّ لَا لِلشَّرِّ وَلَكِنْ لِتَوَقُّيهِ وَمَنْ لَا يَعْرِفُ الشَّرَّ مِنَ الْخَيْرِ يَقَعُ فِيهِ^۱

شر و بدی را شناختم و این کار را به خاطر شر نکردم بلکه مقصود محفوظ شدن از آن بود و کسی که شر و بدی را نمی‌شناسد در آن گرفتار می‌شود.

از طرف دیگر شناخت جاهلیت باعث شناخت اسلام می‌گردد و چنانکه شاعر گفته است هر ضدی به سبب ضدش خوبیش ظاهر می‌گردد. و اشیاء به واسطه ضدشان توضیح داده می‌شوند.

فَالضُّدُّ يُظهِرُ حُسْنَ الضُّدِّ وَبِضِهِ — دَهَا تَبَيَّنَ الْأَشْيَاءُ^۲

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: «يوشك أن تنقض عرى الإسلام عروة عروة، إذا نشأ في الإسلام من لا يعرف الجاهلية» «هرگاه فردی جاهلیت را نشناسد و در اسلام نشو و نما کند نزدیک است به مرور پایه و اساس دینش نقض گردد». چون فردی که نسبت به مسائل جاهلیت ناآگاه است احتمال واقع شدن او در آن بیشتر است. شیطان به چیزی دعوت می‌کند که انسان آن را فراموش کند یا در مورد آن دچار غفلت شده باشد.

شیطان و پیروانش از جمله دعوتگران به سوی گمراهی هستند و همیشه دیگران را به سوی جاهلیت و تا آنجا که امکان دارد زنده کردن امور جاهلی دعوت می‌کنند و به سوی انواع شرک و بدعت فرا می‌خوانند و منظور شیطان از این کارها نابودی اسلام و برگرداندن مردم به جاهلیت است. به همین منظور، لازم است مروری بر مسائل جاهلی داشته باشیم تا بتوانیم خود را از آن دور نگه داریم.

۱- شر و بدی را شناختم اما نه برای بدی بلکه بخاطر اینکه خود را از آن در امان نگه دارم، و هر که خیر را از شر تشخیص ندهد در شر واقع خواهد شد.

۲- ترجمه بیت گذشت.

محمد بن سلیمان التمیمی فرمود که: «مهمترین و پرخطرترین مسائل جاهلی ایمان نداشتن به آن چیزی است که رسول الله ﷺ با خود آورده است؛ زیرا اهل جاهلیت رسول الله ﷺ را تکذیب و به وی ایمان نیاوردند و هدیه‌اش را قبول نکردند. سپس می‌گوید: "اگر جدا از این، آنچه را که جاهلیت بر آن قرار دارد نیکو بدانید خسارت به حد نهایت خود خواهد رسید». منظور از این جمله این است که در ظاهر و باطن فساد محقق خواهد شد. فساد در باطن، بی‌ایمانی به آنچه رسول الله ﷺ آورده است، می‌باشد و فساد در ظاهر، نیکو شمردن امورات جاهلی است و حال در صورت تحقق فساد در ظاهر و باطن خسارت به تمام معنی روی خواهد داد و آن نیز در نتیجه جهل و ناآگاهی از امور جاهلی به وقوع می‌پیوندد. بنابراین، آنچه که مردم در زمان جاهلیت بر آن بودند را نیکو ندانید بلکه واجب است آن را انکار نمایید و آن را ناپسند بدانید که در صورت نیکو شمردن امور جاهلی از جمله آن‌ها محسوب خواهید شد و دلیل آن هم این آیه می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُوتِيكَ هُمْ الْخَسِرُونَ﴾ [العنکبوت: ۵۲]. «کسانی که به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند، ایشان خسارت دیدگانند».

﴿ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ﴾ یعنی باطل را تصدیق کردن. و باطل ضد حق است پس هرکس با حق مخالفت نماید همان باطل است. و باطل یعنی: رونده ناپایداری که فایده‌ای در آن نیست. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾ [یونس: ۳۲].

«آیا بعد از حق جز گمراهی چیز دیگری وجود دارد؟».

شرح مسائل الجاهلية

مسئله اول: دعا کردن و درخواست نمودن از اولیاء و صالحان

در عبادت و درخواست دعا از پروردگار، صالحین را نیز شریک می‌کردند یعنی همانگونه که برای الله، عبادت و دعا می‌کردند همین امر را برای صالحان نیز انجام می‌دادند و قصدشان از این کار این بود که صالحان پیش خداوند برایشان شفاعت کنند و به گمانشان خداوند این کار را دوست دارد و صالحان نیز به آن خشنودند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«غیر از خدا چیزهایی را عبادت می‌کنند که قادر به جلب منفعت و دفع ضرر از ایشان نبوده و می‌گویند این‌ها شفاعت کنندگان ما نزد خداوند هستند». و باز می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«و کسانی که غیر از الله را ولی خود قرار دادند (و گفتند) ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند».

این امر بزرگترین مسئله‌ای بود که رسول الله ﷺ در آن با آن‌ها به مخالفت برخاست، دین خالص را آورد و خبر داد که این دین خداوند است و همه پیامبران برای آن مبعوث شده‌اند. هیچ عملی نزد خداوند مقبول نیست مگر اینکه خالصانه برای او انجام گیرد و اگر کسی چنین عمل ناخالصانه‌ای را نیکو شمارد، خداوند بهشت را بر او حرام و جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود. این مسئله‌ای است که ایمان و کفر بر سر آن شکل گرفته و دشمنی بر آن آغاز و جهاد به خاطر آن تشریح گشته است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹]. «و بکشیدشان تا فتنه‌ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد».

شرح:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«و جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه تنها مرا عبادت کنند».

عبادت، حق الله تعالی می‌باشد و جز او هیچ‌کس در هر موقعیتی که باشد لایق به پرستش نیست در حالی که در جاهلیت عکس این، عمل می‌کردند. عبادت خدا را اگر چه برای آن خلق شده بودند، ترک کرده و بت، صنم، درخت، جن، ملائکه، اولیاء و صالحان را پرستش می‌کردند و برای غیر الله عبادت می‌نمودند. بعضی از آن‌ها چون ملحدین و دهریون که کافر بودند به هیچ وجه الله را عبادت نمی‌کردند و بعضی دیگر همراه الله، غیر او را عبادت می‌نمودند. این‌ها در واقع با هم فرقی نداشتند؛ چون کسی که غیر الله را چون الله تعالی عبادت کند، عبادتش باطل است و خداوند به شرک راضی نیست. و همچنین عمل انسان باید موافق شرع خداوند باشد و الله تعالی عملی را که در آن بدعت باشد، نمی‌پذیرد؛ همانگونه که عمل شرک آلود را قبول نمی‌نماید. که از جمله مهمترین کارهای جاهلیت، شرک به خداوند مقتدر و انجام بدعت بود.

شیخ الاسلام رحمته الله علیه با این مسئله که از مهمترین مسائل جاهلیت است مطلب را آغاز کرده است چون این مسئله همان چیزی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعوتش را با انکار آن آغاز و مردم را به ترک آن دعوت نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون سایر پیامبران دعوت خویش را با امر به انجام عبادت خالصانه برای الله تعالی و ترک عبادت غیر خدا شروع کرد. و این نقطه آغاز دعوت تمام انبیاء است و پایه و اساسی است که مسائل دیگر بر آن نهاده می‌شود که اگر آن دچار فساد گردد فایده موارد دیگر چندان مهم نیست. نماز، روزه، حج، زکات و بقیه عبادات دیگر در صورت فساد اصل هیچ فایده‌ای ندارند. در صورت نبود توحید اعمال دیگر بی فایده است چون شرک آن‌ها را به فساد می‌کشاند و باطل می‌کند.

در زمان جاهلیت الله تعالی عبادت می‌شد ولی چیزهای دیگری همچون اولیاء و صالحان نیز عبادت می‌شدند چنانکه این امر برای قوم نوح تحقق پذیرفت. آنان در مورد صالحان قوم خویش بعد از مرگشان غلو کردند؛ گورهای ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر از صالحان قوم نوح بعد از مرگ مورد پرستش واقع شدند. تنها دلیل انجام دهندگان این کارها این بود که آن‌ها مردانی صالحی هستند و به خداوند متعال نزدیکند و نزد او برایشان شفاعت می‌کنند. جاهلیت پیش از اسلام نیز بر همین منوال شروع به عبادت اولیاء، صالحان و ملائکه کردند و می‌گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ «این‌ها نزد خداوند برایمان شفاعت می‌کنند».

آری، نمی‌گفتند که این‌ها شریک خداوند هستند بلکه فقط می‌گفتند که این‌ها بندگان خداوند می‌باشند و واسطه ما با او می‌باشند و برای ما شفاعت می‌کنند و ما را به او نزدیک می‌گردانند. کار خویش را هم شرک نمی‌دانستند چون شیطان آن را برایشان زینت داده بود؛ بلکه می‌گفتند: این کار توسل به صالحان و درخواست شفاعت از آن‌هاست ولی واقعیت غیر از آن بود چون اعتبار به حقایق است و به اسم نیست. این کار هر چند اسم آن را شفاعت یا تقرب می‌نامند، شرک است چون اسم‌ها توانایی تغییر حقایق را ندارند و خداوند متعال راضی نیست که در عبادتش احدی را شریک او قرار دهیم، چنانکه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰].

«هرکس امیدوار به دیدار پروردگار است باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک نگرداند».

و می‌فرماید: ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ [الزمر: ۲]. «الله را خالصانه عبادت نما و دین را بطور کامل برای او قرار ده».

و باز می‌فرماید: ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [غافر: ۱۴]. «الله را مخلصانه عبادت کن که دین همگی از آن اوست».

عبادت کردن تنها هنگامی سودمند است که همراه اخلاص و موافق سنت رسول الله ﷺ صورت گیرد. عبادت اولیاء و صالحانی که مرده‌اند و کسانی که حاضر نیستند، درخواست کمک از آن‌ها و به آن‌ها پناه جستن، از مهمترین مسائل دوران جاهلیت است. گورپرستان در این زمان دقیقاً به همان صورت عمل می‌کنند. عبادت کردن ضریح‌ها و به مرده‌ها تقرب جستن و از آن‌ها طلب دعا و مسئلت نمودن و در شدائد و گرفتاری‌ها از آن‌ها کمک طلبیدن، همان چیزی است که در جاهلیت موجود بود و هم اکنون تکرار می‌گردد. چنانکه خداوند متعال حال جاهلیت را اینگونه برایمان بازگو می‌کند: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«غیر از خدا چیزهایی را عبادت می‌کردند که قادر به جلب منفعت و دفع ضرر از ایشان نبود و می‌گفتند این‌ها شفاعت کنندگان ما نزد خداوند هستند». و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ [الزمر: ۳].

«غیر از الله را ولی خود قرار دادند (و گفتند) ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند».

در جاهلیت غیر خدا را بدین خاطر عبادت نمی‌کردند که معتقد باشند آن‌ها در آفرینش، روزی دادن و مرگ و حیات شریک الله تعالی هستند بلکه همه این امور را تنها از آن خداوند متعال می‌دانستند. بلکه این کار را تنها به خاطر نزدیک شدن به خداوند انجام می‌دادند. در حال حاضر نیز می‌گویند: ما بندگانی گناهکاریم و این‌ها نیز بندگان صالحی هستند که نزد خداوند متعال صاحب جاه و منزلت هستند، از آن‌ها می‌خواهیم که نزد خداوند واسطه قبولی توبه و عبادت ما باشند و شیاطین بدین صورت این کار را برای انسان و جن تزیین می‌نمایند. نکته عجیب این است که این‌ها قرآن می‌خوانند و بر این آیات نیز می‌گذرند ولی به معنای آن آگاه نمی‌گردند و همین طور بر عبادت قبرها ادامه می‌دهند در حالی که این کار جاهلیت است. علت آن نیز این است که این‌ها آنچه را در جاهلیت صورت گرفته، نمی‌دانند و آگاه نیستند که این کارها از جمله امور جاهلیت است. این نتایج محصول همان عدم شناخت جاهلیت می‌باشد.

آیا الله تعالی به اینکه بین خود و بندگانش واسطه‌ای قرار دهد، احتیاج دارد؟ خداوند مقتدر و بزرگوار نزدیک است و درخواست‌ها را می‌پذیرد، می‌شنود، می‌بیند، رحم می‌کند و توبه بندگان را می‌پذیرد. به ما دستور نداده است که در دعاهایمان واسطه قرار دهیم بلکه دستور داده که مستقیماً او را بخوانیم چنانکه می‌فرماید: ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [غافر: ۱۴]. «الله را مخلصانه عبادت کن که دین همگی از آن اوست».

و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«پروردگار شما می‌گوید: مرا بخوانید اجابت می‌کنم به درستی کسانی که از بندگی من روی گردانند با ذلت و پستی آن‌ها را به جهنم می‌اندازم».

به ما دستور می‌دهد که مستقیماً او را بخوانیم و نفرموده است که بین خود و او واسطه‌ای قرار دهیم و این بزرگترین مسئله‌ای است که در آن رسول الله ﷺ با آن‌ها به مخالفت برخاست چون رسول الله ﷺ وقتی مبعوث شد و به سوی مردم روانه گردید اول چیزی که دعوت خویش را با آن آغاز کرد، دعوت به توحید و انکار شرک بود. ایشان فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»^۱ «بگوئید: هیچ معبود بحق جز الله وجود ندارد تا رستگار شوید».

و می‌فرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ»^۲ «به من امر شده که با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. هرگاه آن را گفتند جان و مال خویش را حفظ نموده‌اند». رسول الله ﷺ در اجتماعات، منازل و ایام حج ظاهر می‌شد و آن‌ها را به توحید دعوت می‌کرد، هر جا لازم می‌دید برای دعوت به آنجا می‌رفت. چنانکه به طائف رفت و آن‌ها را به سوی توحید دعوت نمود. این چیزی بود که رسول الله ﷺ کار خویش را با آن آغاز کرد؛ چون اساس و پایه است. بر دعوتگران مسلمان نیز لازم است که به این امر اهمیت بدهند. رسول الله ﷺ اخلاص را با خود آورد، اخلاص در عبادت الله، و ترک عبادت غیر خدا؛ هرکس و هرچیز باشد. و این دین همگی پیامبران است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^(۲۵) [الأنبياء: ۲۵].

«قبل از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به وی وحی کردیم که هیچ معبود بر حقی جز من نیست پس مرا عبادت کن».

و باز می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

۱- أخرجه أحمد في مسنده (۴۹۲/۳) (۶۳/۴، ۳۴۱)، وابن حبان في صحيحه (رقم: ۶۵۲۸) والطبرانی في الكبير (۶۱/۵ رقم: ۴۵۸۲) والدارقطني في السنن (۴۵/۳) والبيهقي في دلائل النبوة (۳۸۰/۵) والحاكم في المستدرک (۵۱۲/۳) رقم: ۴۲۷۵، وقال: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۲- أخرجه البخاری (رقم: ۱۳۹۹، ۲۹۴۶) ومسلم (رقم: ۲۰، ۲۱).

«در هر امتی رسولی را مبعوث نمودیم که الله را عبادت نمایند و از طاغوت دوری جویند».

بنابراین، دعوت به عبادت خداوند و ترک عبادت غیر او منتهج همه رسولان الهی است و بقیه اصلاحات به دنبال آن روی خواهد داد.

الله تعالی تنها عملی را قبول می‌کند که تنها به خاطر وی صورت گرفته و هیچگونه شرکی در آن نباشد و همچنین لازم است که آن عمل موافق شرع خداوند سبحان باشد. پروردگار متعال عملی را که در آن بدعت و یا شرکی موجود باشد، نمی‌پذیرد. چنانکه می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿۱۱۰﴾﴾ [الکھف: ۱۱۰].

«هرکس امیدوار به دیدار پروردگار است باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک نگرداند».

و باز می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶]. «الله را عبادت کنید و چیزی را شریک او مگردانید».

تنها دستور به عبادت الله نداده بلکه از شرک نیز نهی کرده است چون عبادت الله هنگامی که در آن شرک باشد، پذیرفته نیست. کافر شدن به طاغوت بر ایمان آوردن به الله پیشی گرفته است. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶]. «کسی که به طاغوت کافر شود و به الله ایمان آورد به راستی که به دستاویز محکمی متمسک شده که پاره نمی‌گردد».

و این معنی لا اله الا الله می‌باشد که از نفی و اثبات تشکیل شده است. نفی شرک و اثبات توحید دو جزء تشکیل‌دهنده لا اله الا الله هستند.

(لا اله الا الله) باطل کننده تمام معبودات (إلا الله) اثبات عبادت برای الله به تنهایی است و الله هیچ عملی را که خالصانه برای وی صورت نگرفته باشد، نمی‌پذیرد. عملی را که در آن بدعتی موجود و یا مخالف منتهج رسول الله ﷺ باشد، قبول نمی‌کند چنانکه در

حدیث صحیح می فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۱ «هرکس عملی را انجام دهد که بر انجام آن دستور نداده باشیم، آن مردود و باطل است.»
و در روایت دیگری آمده است: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^۲
«هرکس در دین ما چیزی را در آن ایجاد نماید که به آن دستور نداده ایم آن مردود است.» به همین دلیل علماء گفته اند که عمل مقبول نیست تا اینکه این دو شرط در آن موجود نباشد:

۱. اخلاص برای خداوند متعال ۲. پیروی کردن از رسول الله ﷺ.

هرگاه این دو شرط نباشد، آن عمل مقبول نیست و به عنوان عمل صالح محسوب نمی گردد. خداوند صاحب جلال و عظمت خبر داده است، هرکس بت، ولی، درخت، سنگ و قبری را عبادت کند و در عبادت کردن ها به کتاب و سنت رسول الله ﷺ مراجعه ننماید بلکه آن را بر آرزو و خواسته های خویش هرچند مخالف کتاب و سنت باشد، بنا نهد بهشت را بر او حرام و جایگاهش را در دوزخ قرار می دهد. چنانکه می فرماید: ﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ﴾ [المائدة: ۷۲].
«هرکس به خداوند مشرک شود به تحقیق الله تعالی بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش جهنم است.»

آری او را از داخل شدن به بهشت منع می کند. تحریم در لغت به معنی منع است و مشرک از ورود به بهشت منع شده است چون نسبت به آن راغب نیست، جایگاه او دوزخ است و این عاقبت و سرانجام شرک به خداست. هرچند گفته باشند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. «ما آن ها را عبادت نمی کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند.»

این ها اگر بدون توبه بر این حالت بمیرند خداوند بهشت را بر آن ها حرام و آتش را مکان و جایگاه آن ها قرار می دهد. بنابراین هرکس خواهان نجات خویش است بر مسائل جاهلی آگاه شود.

۱- أخرجه مسلم (رقم ۱۸/۱۷۱۸) والبخاری تعليقاً في كتاب الاعتصام، باب إذا اجتهد العامل أو الحاكم فأخطأ خلاف الرسول من غير علم فحكمه مردود.
۲- أخرجه البخاری رقم (۲۶۹۷) ومسلم (رقم: ۱۷/۱۷۱۸)

و آنجا که شیخ الاسلام بیان می‌دارد: «این مسئله‌ای است که مردم به واسطه آن متفرق و به دو دسته مسلمان و کافر تبدیل شده‌اند». منظور از آن همان شرک و توحید است. بعضی رسول الله ﷺ را تصدیق و به وی ایمان آوردند و عبادت را خالصانه برای الله تعالی انجام دادند، این‌ها مؤمنان هستند و بعضی دیگر که با او مخالفت کردند و بر شرک و عبادت خویش همان چیزی را که اجدادشان قبلاً بر آن بودند و امت‌های کافر در گذشته به خاطر آن با رسولان درگیر بودند، باقی ماندند، این‌ها کافران هستند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۳].

«به همان صورت ما قبل از تو هیچ پیامبری را در محلی مبعوث نکردیم جز اینکه ظالمان خوشگذران آن قوم گفتند: ما پدران خویش را بر این روش یافتیم و حال ما نیز دنباله رو آن‌ها هستیم».

و قرآن سخنانشان را بازگو می‌کند که گفتند: ﴿أَتَنْهَأْنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ [هود: ۶۲].

«آیا ما را از آنچه پدرانمان عبادت کردند منع می‌کنی؟».

این تمام سخن و دلیل آن‌هاست که تمسک به آن چیزی که پدرانشان از عبادت کردن برای غیر خداوند بر آن بوده‌اند را روش خود قرار داده‌اند.

آنجا که شیخ الاسلام می‌گوید: «در آنجا دشمنی واقع شد» منظور دشمنی بین موحدین و مشرکین، کافر و مسلمان می‌باشد چون بر مؤمنین دشمنی کافران واجب است، محبت کافر هرچند از نزدیکترین افراد طایفه باشد، درست نیست. قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾ [المجادلة: ۲۲]. «هرگز قومی را نیایی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند و در همان حال دشمنان خدا و رسولش را دوست بدارند هرچند پدر، فرزند، برادر و اقوامشان باشند. چنین کسانی ایمان در دلشان ثابت و به وسیله وحی از جانب خدا تأیید می‌شوند».

بنابراین، لازم است محبت و دوستی را برای خداوند و رسولش و مؤمنان قرار داد و از کفر کافران و شرک مشرکان براثت جست. ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [الممتحنة: ۴]. «ما به شما کافریم و دشمنی و کینه بین ما و شما تا زمانی که به خدای واحد ایمان آورید برقرار است».

و این دین ابراهیم عليه السلام است. اما کسانی که امروز منادی گفتگو بین ادیان هستند و همه را ادیان سماوی می‌دانند و حتی بعضی آن را بر زبان جاری کرده و می‌گویند: یهود و نصاری را تکفیر نکنید. این امر مخالف آن چیزی است که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آورده و قرآن به آن نازل شده و مخالف دین ابراهیم است که ما مأمور به پیروی از آن هستیم.

چنانکه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِبَادَنَا كُفْرًا وَأَخْوَانَكُمْ أُولِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [التوبة: ۲۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید پدران و برادران خود را در صورتی که کفر را بر ایمان ترجیح داده‌اند به دوستی مگیرید که اگر کسی از شما آن‌ها را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند».

آن‌ها می‌گویند یهود و مسیحی اهل کتاب و اهل ایمان هستند و همه این دین‌ها از جانب خداوند نازل گشته است. در آنچه بین خود داریم به تفاهم می‌رسیم و با همدیگر بنا را بر همکاری قرار می‌دهیم و یهود و نصاری را تکفیر نکنید. این دعوت هم اکنون برپا و جاری است و در برابر ولاء و براء بین مؤمنین و کافران حاکم شده است. در حالی که هرکس به رسالت محمد صلى الله عليه وآله وسلم ایمان نیاورد اهل کتاب باشد یا نباشد، کافر است. چون بعد از رسالت ایشان هیچکس حق انتخاب دیگری را ندارد جز اینکه به او مؤمن باشد و در صورت عدم ایمان به او فرد کافر می‌شود و یهود و نصاری نیز چون به او ایمان نیاوردند در نتیجه کافرند. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم می‌فرماید: «والذي نفسُ محمدٍ بيده لا يسمعُ بي أحدٌ من هذه الأمةِ يهوديٌّ أو نصرانيٌّ، ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلتُ به إلاَّ كان من أصحاب النار»^۱ «سوگند به کسی که نفس محمد در دست

اوست هر فردی از این مجتمع؛ یهودی یا مسیحی باشد سخن مرا بشنود و بدون ایمان به آنچه مبعوث شده‌ام، بمیرد چنان فردی همدم آتش است». بنابراین، بعد از بعثت رسول الله ﷺ هیچ فردی حق خروج از دین محمد را ندارد تا جایی که می‌فرماید: «والله لو كان أخي موسى حياً ما وسعه إلا اتباعي» «قسم به الله در صورتی که برادرم موسی زنده بود جز اطاعت و پیروی از من چاره‌ای نداشت». بعد از بعثت رسول الله ﷺ غیر از اسلام دین صحیحی وجود ندارد: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿آل عمران: ۸۵﴾. «هرکس جز اسلام دینی را بخواهد هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت جزو زیانمندان است».

و دعوت به حق بودن ادیان دیگر، باطل است. در حالی که هم اکنون برایش کنفرانسها و جلسات برگزار می‌شود و برای نزدیکی بین ادیان، نام آن را گفتگوی ادیان گذاشته‌اند و اموال زیادی را صرف آن کرده‌اند. سبحان الله! گفتگوی بین ایمان و کفر؟ شرک و توحید؟ و بین دشمنان و دوستان خدا؟

سپس شیخ الاسلام بیان می‌دارد: "جهاد به خاطر آن تشریح گشته است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأفال: ۳۹]. «و بکشیدشان تا فتنه‌ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد».

آنچه در رابطه با کافران بر ما واجب می‌باشد سه چیز است:
اول اینکه: آن‌ها را دشمن خود بدانیم چون آن‌ها دشمن خداوند متعال و رسول الله ﷺ هستند.

دوم اینکه: آن‌ها را به ایمان و پیروی از رسول الله ﷺ دعوت کنیم که این کار بر مسلمانان واجب است.

سوم اینکه: هنگامی که آن‌ها را دعوت به اسلام کردیم ولی نپذیرفتند بر ما واجب است با آن‌ها جهاد نماییم. و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأفال: ۳۹].

«و بکشیدشان تا فتنه‌ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد».

در این مرحله در صورت توانایی باید مسلمین با آن‌ها جهاد کنند، چنانکه می‌فرماید: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾ [التوبة: ۵].

«هرکجا مشرکین را یافتید با آن‌ها نبرد کنید و دستگیر و محاصره نمایید و برایشان کمین کنید».

این آیه حکمت جهاد در اسلام را بیان می‌کند و آن نابود کردن شرک است و به خاطر از بین بردن فتنه می‌باشد. منظور از فتنه، شرک است. یعنی تا زمانی که شرک نماند و همه دین از آن الله باشد جهاد پابرجاست. هدف از آن گسترش حکومت و توسعه مملکت و رسیدن به ثروت نیست؛ بلکه مقصود نهایی، بالا بردن کلمه الله و نابود کردن شرک در زمین می‌باشد. منظور از جهاد در اسلام دفاع نیست چنانکه بعضی از نویسندگان دلیل آن را بیان داشته‌اند و می‌گویند اسلام دستور به کشتن کافران نمی‌دهد چون این کار وحشیگری است بلکه جهادی که در اسلام مطرح است برای دفاع است بنابراین هر زمان بر ما تعدی و ظلم شود ما هم برای پیشگیری از ظلم می‌جنگیم. سبحان الله! در صورتی که پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ﴾ «مشرکان را بکشید» و می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹]. «و بکشیدشان تا فتنه‌ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد».

در نتیجه مقصود از جهاد در اسلام دعوت کردن به سوی حق و نشر دین است. جنگ در اسلام دو نوع است:

نوع اول: جنگ دفاعی که در هنگام ضعف مسلمانان است.
نوع دوم: جنگ تهاجمی است که در هنگام قدرت و توانایی مسلمین انجام می‌گیرد.

مسئله دوم: اهل جاهلیت در عبادت و دینشان متفرق بودند

آن‌ها در دینشان متفرق بودند همانگونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [الروم: ۳۲]. «هر گروه به آنچه که خود داشتند شادمان بودند».

در امور زندگی دنیا نیز همینگونه بودند و این امر را درست می دانستند ولی اسلام آمد و مردم را به اجتماع در دین دعوت نمود چنانکه می فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشوری: ۱۳]. «آنچه را به نوح سفارش کردیم همان را برای شما تشریح کردیم و آنچه را به تو و ابراهیم و موسی و عیسی وحی نمودیم این بود که دین را بپا دارید و در آن متفرق نشوید».

و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۹].

«آنانکه در دینشان تفرقه ایجاد کردند و به دسته‌ها، گروه‌ها و فرقه‌ها تبدیل شدند تو در هیچ چیز با آنها نیستی».

و ما را از تشبیه شدن به آنها نهی می کند: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ [ال عمران: ۱۰۵].

«شما مانند کسانی نباشید که پس از آنکه آیات روشن برایشان آمد راه تفرقه و اختلاف را پیمودند».

و همین طور از اختلاف و تفرقه در دنیا نیز ما را نهی می کند: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ [ال عمران: ۱۰۳]. «به ریسمان محکم الهی چنگ زنید و متفرق نشوید».

شرح:

این مورد دومین مسئله از جمله مسائلی است که در آن رسول الله ﷺ با جاهلیت مخالفت کرده است. اهل جاهلیت در دین و دنیایشان متفرق بودند و تفرقه و اختلاف وصف حالشان بود. چنانکه خداوند پاک و منزّه می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الروم: ۳۱-۳۲]. «و به مانند مشرکین مباشید؛ کسانی که در دینشان متفرق شدند و هر گروه به آنچه نزدشان بود شادمان بودند».

این حال و وصف اهل جاهلیت اعم از یهودی، مسیحی و بت پرستان بود و بقیه ملت‌های دیگر دوران جاهلیت نیز بر همین روال و شیوه بودند. در دینشان متفرق و

هرکدام دینی داشتند و بقیه را به آن فرا می خواندند و خود را به آن منتسب می کردند. مسیحیت به سوی خویش و یهودیت نیز به سوی دین خود فرا می خواند و صاحبان هر دینی پیروان دین دیگر را تکفیر می کرد. چنانکه می فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ لِلنَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ۗ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾ [البقرة: ۱۱۳]. «یهودیان می گفتند که نصاری بر حق نیست و نصاری می گفتند که یهود بر حق نیست و در حالی که آنان کتاب می خوانند (و اهل کتاب هستند) و آنان نیز که فاقد کتاب بودند نیز چنین ادعایی داشتند».

آن‌ها که نمی دانستند، مشرکین بودند چون کتاب نداشتند و فاقد دین آسمانی بودند ولی در همان حال بعضی از آن‌ها بعضی دیگر را کافر می دانست و جمعی با گروه دیگر مخالفت می نمود: ﴿فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۳].

«الله تعالی در روز قیامت در باره آنچه اختلاف کردند داوری خواهد نمود». یعنی خداوند متعال روشن می نماید که چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل بوده است. دین الله تعالی یکی است؛ چنانکه می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶]. «و جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه تنها مرا عبادت کنند».

و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۲۱]. «ای مردم، پروردگاری که خالق شما و گذشتگان شماست را عبادت کنید؛ باشد که تقوا به دست آورید».

دین‌های الهی اعم از یهودی، مسیحی، عرب و غیر عرب یکی است و آن عبادت الله به تنهایی و شریک قرار ندادن برایش در عبادت است. ولی آن‌ها تفرقه نمودند طوری که هر طایفه‌ای دارای دینی مخالف طایفه دیگر بود. یهودیان در بین خود نیز به فرقه‌ها و گروه‌های متعددی تقسیم شدند و مسیحیت نیز به همان صورت دچار فرقه‌گرایی گردید و تا حال بر این تفرقه باقی مانده‌اند. عرب بت پرست نیز در عبادت خویش راه تفرقه و اختلاف را پیش گرفته بود؛ بعضی خورشید، بعضی ماه، جمعی دیگر بت و صنم، تعدادی ملائکه، دسته‌ای اولیاء و صالحین و جمعی نیز سنگ و درختان را معبود خویش قرار داده و می پرستیدند. این حال جاهلیت اعم از اهل کتاب و غیر

ایشان بود. بر اساس دین واحد جمع نشده بلکه به احزاب متعدد تبدیل شده بودند: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [الروم: ۳۲]. «هر گروه به آنچه که خود داشتند شادمان بودند».

و این نهایت بدبختی و گرفتاری است که انسان به باطل و گمراهی شادمان باشد در حالی که عکس آن واجب بود. انسان از گمراهی، انحراف و هلاکت می ترسد اما آن ها حالشان برعکس بود: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾.

برای آن ها حق یا باطل بودن اهمیت نداشت بلکه برای آن ها این مهم بود که به اجداد و قوم و طایفه شان منتسب باشند. این امتحان و آزمایش سختی است، هنگامی که انسان نسبت به باطل خوشحال باشد گرفتاری و بدبختی است چون کسی که به باطل خوشحال باشد هرگز آن را دگرگون نخواهد کرد. الله تعالی ما را از این صفت جاهلیت برحذر می دارد و می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [الروم: ۳۱-۳۲]. «و به مانند مشرکین مباشید؛ کسانی که در دینشان متفرق شدند و هر گروه به آنچه نزدشان بود شادمان بودند». و باز می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۱۵۹﴾﴾ [الأنعام: ۱۵۹]. «آنانکه در دینشان تفرقه ایجاد کردند و به دسته ها، گروه ها و فرقه ها تبدیل شدند تو در هیچ چیز با آن ها نیستی کار آن ها با خداست و سپس آن ها را به آنچه کرده اند آگاه می کند».

و بر رسولش نازل فرمود: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشورى: ۱۳] «آنچه را به نوح سفارش کردیم همان را برای شما تشریح کردیم و آنچه را به تو و ابراهیم و موسی و عیسی وحی نمودیم این بود که دین را بپا دارید و در آن متفرق نشوید». و اینکه چرا تنها نام این پنج نفر از انبیاء را ذکر کرده به خاطر این است که این ها پیامبران اولی العظم و افضل پیامبران می باشند و خداوند از تمام پیامبران خصوصاً این پنج پیامبر عهد و پیمان گرفته است. چنانکه می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا

غَلِيظًا ﴿٧﴾ [الأحزاب: ۷]. «هنگامی که از پیامبران عهد و پیمان گرفتیم و از تو، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی پیمان محکم گرفتیم».

دین تمام پیامبران واحد بود و آن عبادت خداوند متعال بدون شریک قرار دادن برای اوست. این دین همه پیامبران به طور عموم و دین این پنج نفر به طور خصوص می باشد که اختلاف و تفرقه را نمی پذیرد. پس هرکس و هر طایفه ای برای خود دینی ندارد بلکه دین همه واحد و آن هم دین خداوند متعال است که همه پیامبران مأمور به ابلاغ آن می باشند: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶]. «و جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه تنها مرا عبادت کنند».

تمام مخلوقات از جن و انس باید دینشان واحد باشد که آن هم توحید و انجام عبادت برای الله می باشد. خداوند متعال عبادت را توسط پیامبران برای مردم روشن و بیان فرموده و توضیح آن را به هیچ فردی واگذار ننموده بلکه پیامبرانی را مبعوث و کتابهایی را برای بیان آن نازل فرموده و در آن دین و عبادت را برای ما بندگان توضیح داده است. بنابراین دین توقیفی می باشد و مردم حق تشریح در مسائل دینی را ندارند و این حق الله تعالی است که دین را تشریح نماید. چنانکه می فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱]. «آیا آن ها شریکانی برای خود قرار داده اند که دین را برایشان تشریح نماید در چیزی که خداوند اجازه آن را نداده است».

این مسئله (تشریح دین توسط دیگران) مورد انکار خداوند سبحان می باشد. دین همان چیزی است که خداوند سبحان تشریح نموده است و در کتابهایش و توسط پیامبرانش ﷺ بیان داشته است و پیامبران کارشان ابلاغ است؛ آنچه را که خداوند سبحان تشریح نموده است را به انسان می رسانند و وظیفه آن ها همین است و خودشان نیز مانند انسان های دیگر بر اساس همان دین، خداوند را عبادت می کنند؛ دینی که شارع آن الله تعالی است و احدی حق هیچ دخل و تصرفی ندارد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٣٥﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۵]. «شما مانند کسانی نباشید که پس از آنکه آیات روشن برایشان آمد راه تفرقه و اختلاف را پیمودند و برایشان عذابی بزرگ است».

در این آیه خداوند متعال ما را نهی می‌کند که به مانند جاهلیت که در دینشان اختلاف کرده و متفرق شدند، عمل کنیم. این اختلاف و تفرقه از طرف آن‌ها ناشی از جهل نبود بلکه به سبب هوا و هوس بود. ﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ دلایل روشن را ترک کرده و تابع هوا و هوس خود شدند. یعنی آن چیزی که آن‌ها را وادار به اختلاف کرد، هوا و آرزو بود و به خدا پناه می‌گیریم آن‌ها هوا و آرزوهای خود را معبود خود قرار دادند. خداوند متعال کسی را بدون حجت و دلیل روشن رها نمی‌کند بلکه کتاب‌ها را نازل و پیامبران را مبعوث می‌دارد: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۳۹﴾﴾ [البقرة: ۳۸-۳۹]. «هرگاه از سوی من هدایت آمد هرکس آن را پیروی کند نه ترسی بر ایشان است و نه نارحت می‌گردند و اما کسانی که کافر شدند و آیات خداوند را تکذیب نمودند آن‌ها اهل آتشند و در آن جاودانه می‌مانند».

خداوند از همان زمانی که آدم را آفرید مردم را بدون دین و پیامبر رها نکرد بلکه همیشه پشت سر هم پیامبران را ارسال فرمود و دین را برای مردم تشریح و برایشان روشن نمود تا اینکه جریان به محمد مصطفی ﷺ ختم شد و دین او منسوخ نمی‌گردد تا روزی که قیامت برپا گردد. بنابراین هیچ زمان خالی از دینی که پیامبری آن را آورده باشد، نبوده است: ﴿وَإِنَّ مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۴]. «هیچ امتی خالی از وجود انذار کننده نبوده است».

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۶۵﴾﴾ [النساء: ۱۶۵]. «رسولانی را فرستاد تا مژده دهنده و بیم دهنده باشند تا پس از فرستادن رسولان مردم را بر خداوند حجتی نباشد».

﴿أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ﴾ [المائدة: ۱۹]. «تا نگویید که مژده دهنده و بیم‌دهنده‌ای پیش ما نیامد بلکه آن رسول بشارت دهنده و مژده دهنده به سوی شما آمده است».

بنابراین، الله تعالی حجت را بر مردم تمام کرده است ولی اهل جاهلیت با آنچه رسولان خداوند آورده بودند نه به خاطر جهل بلکه به خاطر سرکشی و پیروی هوا و هوس از در مخالفت بر آمدند. در بین آن‌ها به خصوص یهود و نصاری مخالفشان

عالمانه بود. ولی خداوند آن‌ها را به قصد عیب جویی اهل کتاب می‌نامد چون آن‌ها اهل کتاب و اهل علم بودند ولی با این وصف به مخالفت دین خدا برخواسته و به پیروی از هواهایشان اقدام کردند. خداوند متعال این امت را از وارد شدن به این مسلک جاهلی نهی نموده است. به آن‌ها دستور داده به دینی که آن را بر پیامبرش نازل فرموده و اصحاب رسول الله ﷺ و جانشینان هدایت یافته‌اش بر آن بوده‌اند، قرار گیرند. و این همان دینی است که تا روز قیامت باید امت به آن متمسک باشد و در صورت وقوع اختلاف در بین خود مرجع را قرآن و سنت رسول الله ﷺ قرار دهند:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹].

«اگر در چیزی دچار اختلاف شدید آن را به خدا و رسولش بازگردانید؛ اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید».

اختلاف برای انسان امری طبیعی است ولی خداوند متعال در صورت وجود اختلاف و ندانستن رأی درست، ما را به کتاب و سنت ارجاع می‌دهد بنابراین ما هم در صورت وقوع اختلاف به کتاب و سنت مراجعه می‌کنیم. هرگاه بر اساس کتاب و سنت معلوم گردد که نظر دیگری حق است آن را می‌گیریم و بر هر چیزی شهادت باطل دادند آن را ترک می‌کنیم. چون هدف ما حق است و قصد کمک به نظر خاص و بزرگداشت پدران و نیاکان و یا بزرگان را نداریم چون این کار در شأن مسلمان نیست. حق گمشده مؤمن است هرکجا بیابد آن را می‌گیرد و هدف باید همیشه حق باشد: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ﴾ [النساء: ۵۹]. «اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید این بهتر است».

از اینکه بر نزاع باقی بمانید ﴿وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹]. یعنی سرانجامش نیکوست.

این نشان از لطف و رحمت پروردگار با ماست که در میان ما چیزی را قرار داده است تا مایه رفع نزاعمان شود و ما را بر حق رهنمون گرداند که آن همان کتابش می‌باشد. به همین سبب است که می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾ [آل‌عمران: ۱۰۳].

«به ریسمان محکم الهی چنگ زنید» که آن قرآن است ﴿جَمِيعًا﴾ یعنی نه تنها گروهی بلکه همگی این کار را انجام دهید و در مورد این امت به صورت خاص می‌فرماید: ﴿وَلَا تَفْرُقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنٍ قُلُوبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِٗٓ اِخْوَانًا وَّكُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُم مِّنْهَا﴾ [آل عمران: ۱۰۳]. «و متفرق نشوید و نعمت خدا را در مورد خودتان به یاد آرید آن هنگام که دشمن هم بودید و خداوند نسبت به همدیگر محبت را در دل‌هایتان قرار داد و به سبب آن نعمت برادر هم شدید و شما بر لب پرتگاه آتش قرار داشتید که شما را در افتادن در آن رهایی بخشید».

منظور از ﴿شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ﴾ دین جاهلیت می‌باشد. ﴿فَاَنْقَذَكُم مِّنْهَا﴾ یعنی به وسیله اسلام و قرآن شما را نجات دادیم. بنابراین شکر خداوند صاحب عزت و اقتدار را بجای آورید. تمسک به ریسمان خداوند همان دست گرفتن به قرآن است چون قرآن همان ریسمان محکمی است که هرکس بدان دست گیرد نجات و هرکس از آن غفلت نماید، هلاک می‌گردد.

این حکایت اهل جاهلیت بود که خداوند برایمان بازگو فرمود: ﴿فَرَّقُواْ دِيْنَهُمْ وَاكَانُواْ شِيْعًا كُلُّ حِزْبٍ لِّمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ﴾ [الروم: ۳۲]. «در دینشان متفرق شدند و هر گروه به آنچه نزدشان بود شادمان بودند». پس ما را از آن و شبیه نمودن به آنان نهی نموده است. و ما را به تمسک به کتابی که باعث در امان ماندن از اختلاف و نزاع و هلاکت می‌شود، دستور داده است که هیچ راه نجاتی جز تمسک به کتاب و سنت رسول الله ﷺ وجود ندارد.

آن‌ها به مذهب خویش هرچند باطل بود شادمان بودند به همان صورت در امور دنیوی شان نیز دچار تفرقه بودند. هرکس دین را ضایع کند دنیایش نیز ضایع می‌گردد. آن‌ها در زندگی دنیایی نیز متفرق بودند و به صورت مجتمع نبودند. هر قبیله‌ای برای خود زندگی می‌کرد و خون و مال قبیله دیگر را بر خود مباح می‌دانست. این حال و وضع عرب پیش از اسلام بود. چون دین را ضایع کردند دنیایشان نیز ضایع گردیده بود. ترس و اضطراب و گرسنگی لازمه همیشگی زندگی آن‌ها بود و سراسر زندگی‌شان را جنگ و خونریزی پر کرده بود و مبنای آن تاراج و خون‌خواهی بود تا جایی که برادران نیز خون همدیگر را می‌ریختند. اوس و خزرج در مدینه در اجداد

دارای نسب مشترکی بودند ولی در حدود یکصد سال بین آن‌ها جنگ و خونریزی مستمر دوام داشت که به عنوان جنگ‌های بعثت از آن یاد می‌شد و یهود نیز آتش آن را برافروخته نگه می‌داشت. اما از زمان هجرت رسول الله ﷺ به مدینه، خداوند به وسیله او آتش جنگ را خاموش و به جای آن برادری را حاکم گردانید. و آن‌ها همراه رسول الله ﷺ تبدیل به دست واحدی شدند و این همان چیزی است که الله تعالی آن را یادآوری می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ [آل عمران: ۱۰۳]. «و نعمت خدا را در مورد خودتان به یاد آرید آن هنگام که دشمن هم بودید و خداوند نسبت به همدیگر محبت را در دل‌هایتان قرار داد و به سبب آن نعمت برادر هم شدید».

خداوند به وسیله اسلام الفت و اتحاد را در بین آن‌ها حاکم کرد و جنگی که سال‌ها در بینشان جاری بود را از بین برد و زندگی دنیایشان را اصلاح گردانید و همین طور بقیه قبائل عرب آن هنگام که اسلام آوردند دینشان اصلاح گردید و زندگی دنیایشان نیز اصلاح شد. جان و مالشان امنیت پیدا کرد. طوری که با امنیت سفر می‌کردند و اگر فردی از یک قبیله با فردی دیگر از قبیله دیگری رو به رو می‌شد متعرض هم نمی‌شدند بلکه محبت در بینشان حاکم و به برادر ایمانی تبدیل شده بودند. این فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۹]. «آن‌ها که در دینشان تفرقه ایجاد کردند و به دسته‌ها، گروه‌ها و فرقه‌ها تبدیل شدند تو در هیچ چیز با آن‌ها نیستی».

این آیه برائت از کسانی است که دین خود را متفرق و تبدیل به احزاب و دسته‌ها شدند. چون آنچه از ما خواسته شده این است که چون دین واحد است باید بر اساس آن جماعتی واحد شکل گیرد و این آن چیزی است که خداوند متعال به آن دستور داده است. هرکس اینگونه باشد رسول الله ﷺ او را دوست دارد و او نیز رسول الله ﷺ را دوست دارد اما هر آن کس که دینش را متفرق گرداند و بر نزاع و اختلاف ماند، بر همان حالت جاهلیت مانده و رسول الله ﷺ نیز او را دوست ندارد و از او بیزار می‌باشد.

نکته‌ای که اینجا باقی می‌ماند این است که حقیقت اختلاف در مسائل فقهی چیست که در شرایط فعلی نیز در مسائل فقهی اختلاف باقی است. آیا این مورد جزء همان اختلاف مذموم واقع می‌شود؟

اختلاف دو قسم است:

نوع اول: اختلاف در دین است. مانند اینکه در عبادت کردن و در اعتقاد با هم اختلاف داشته باشیم. این یکی مذموم و حرام است چون در دین مجالی برای اجتهاد وجود ندارد و میدان جولانگاه آراء و نظرات نمی‌باشد بلکه دین و عقیده توقیفی هستند و در آن نمی‌توان اجتهاد کرد. بر ما واجب است که به آنچه الله تعالی در مسائل دین و عقیده تشریح نموده است بدون دخالت دادن آراء و اجتهادات خویش متمسک شویم و در مسائل عبادی نیز به همین شیوه است چون عبادت توقیفی می‌باشد. بنابراین، هرچیز از مسائل عبادی با دلیل بر ما عرضه شود باید به آن عمل نماییم چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^۱ «هرکس در دین ما چیزی را در آن ایجاد نماید که به آن دستور نداده‌ایم آن مردود است».

و در حدیث دیگری می‌فرماید: «وَأَيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»^۲ «زنهار خود را از تازه پدیدار شده‌های دین پرهیزید هر تازه پدید آمده دینی بدعت و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی نیز در آتش است». و در روایتی از امام مسلم آمده هر تازه ایجاد شده دینی بدترین چیزهاست و هر بدعتی گمراهی است.

مسائل دین و اعتقاد و عبادت مسائلی هستند که در آن‌ها مجالی برای اختلاف نیست و در آن تنها از قرآن و سنت و آنچه سلف صالح بر آن بوده‌اند باید پیروی کرد. نوع دوم: اختلافی است که در آن رأی و نظر نیز حق اظهار دارد. اجتهاد در مسائل فقهی و استنباط کردن احکام از دلایل فقهی از جمله اموری است که در آن اختلاف واقع می‌شود چون درک انسان‌ها برای استنباط احکام از نصوص متفاوت است.

۱- أخرجه البخاری رقم (۲۶۹۷) ومسلم (رقم ۱۷/۱۷۱۸).

۲- أخرجه النسائی (۲۰۹/۳-۲۱۰ رقم: ۱۵۷۷) واللفظ له وأبو داود (۱۲/۵-۱۳ رقم: ۴۶۰۷) وابن ماجه (۳۰/۱-۳۱ رقم: ۴۲) والترمذی (۲/۵ رقم: ۲۶۸۱) بنحوه وأخرجه الإمام مسلم قطعة منه: وشر الأمور محدثاتها، وكل بدعة ضلالة (رقم: ۸۶۷).

در مسائل اجتهادی نیز خداوند متعال به هر عالم دینی بر حسب میزان توانایی در فهم، درک و استنباط مسائل از دلایل شرعی حق اجتهاد را عطا فرموده و چنانکه معروف می‌باشد مسئله اجتهاد در زمان رسول الله ﷺ نیز موجود بوده است. اختلاف ناشی از مسائل اجتهادی، فقهی است و در عقیده و دین نیست و اینگونه اختلافات فقهی در زمان رسول الله ﷺ نیز بوده است و در آن اجتهاد کرده و اختلاف هم نموده‌اند. این نوع اجتهاد به دو نوع قابل تقسیم است:

در یک قسم آن که دو طرف مخالف هستند اگر دلیل همراه یکی از آن‌ها بود واجب است نظر کسی را که با دلیل سخن می‌گوید پذیرفت و سخن کسی که مستند به دلیل نیست را ترک نمود. بنابراین باید نظر علماء را بر دلایل عرضه داشت. هر مسئله دارای دلیل را قبول و بدون دلیل را ترک نمود. و بر مجتهدی که نظرش مخالف دلیل صحیح است لازم است حق را بپذیرد و به آن برگردد و درست، جای اجتهاد خطا را بگیرد. امامان مجتهد به ما اینگونه سفارش نموده‌اند که گفته‌ها و نظراتشان را بر کتاب و سنت عرضه داریم. امام ابوحنیفه رحمته می‌گوید: «إِذَا جَاءَ الْحَدِيثَ عَنِ الرَّسُولِ ﷺ فَعَلَى الرَّأْسِ وَالْعَيْنِ، وَإِذَا جَاءَ الْحَدِيثَ عَنْ صَحَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَعَلَى الرَّأْسِ وَالْعَيْنِ، وَإِذَا جَاءَ الْحَدِيثَ عَنِ التَّابِعِينَ فَنَحْنُ رِجَالٌ وَهَمَّ رِجَالٌ» «اگر سخنی از رسول الله ﷺ و اصحابش به ما برسد بر سر و دیده می‌نهیم ولی اگر سخن تابعین باشد ما هم چون آن‌ها مردان صاحب رأی و نظیریم». این سخن امام ابوحنیفه است که بر ائمه اربعه سبقت دارد.

امام مالک رحمته می‌گوید: «كَلْنَا رَأْدًا وَمَرَدُودٌ عَلَيْهِ إِلَّا صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ» «همه ما سخنش پذیرفتنی و رد شدنی است مگر صاحب این قبر که رسول الله ﷺ می‌باشد». و می‌فرماید: «أَوْ كَلَّمَا جَاءَنَا رَجُلٌ أَجْدَلُ مِنْ رَجُلٍ، تَرَكَنَا مَا نَزَلَ بِهِ جَبْرِيلُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ لَجْدَلٍ هُوَ لَاءُ؟!» «آیا هرگاه مردی که در جدل دست بالایی دارد پیش ما آمد ما به خاطر او چیزی را که جبرئیل بر محمد نازل کرده است را ترک کنیم؟!» و می‌فرماید: «لَا يَصْلِحُ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا مَا أَصْلَحَ أَوْلَاهَا» «آخر این امت را اصلاح نمی‌کند مگر آنچه که اول این امت را اصلاح کرد» چه چیز اول این امت را اصلاح کرد؟ کتاب و سنت. و این کلام امام مالک رحمته است.

امام شافعی رحمته الله می گوید: «أجمع المسلمون على أن من استبان له سنة رسول الله ﷺ لم يكن له أن يدعها لقول أحد» «مسلمانان بر این مسئله اجماع کرده اند که هرکس سنت رسول الله ﷺ برایش معلوم گردد جایز نیست به خاطر سخن هیچ فردی آن را ترک نماید». و می فرماید: «إذا خالف قولي قول رسول الله ﷺ فاضربوا بقولي عرض الحائط» «هرگاه سخن من مخالف فرموده رسول الله ﷺ بود سخن مرا گرفته و به دیوار بزنید». و می فرماید: «إذا صح الحديث فهو مذهبي» «حدیث صحیح، مذهب من است»^۱. و این تعدادی از کلمات امام شافعی رحمته الله در این زمینه بود.

امام احمد رحمته الله می گوید: «عجبت لقوم عرفوا الإسناد وصحته، يذهبون إلى رأي سفیان! والله تعالى يقول: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]. أتدري ما الفتنة؟ الفتنة الشرك، لعله إذا ردَّ بعض قوله يعني الرسول ﷺ أن يقع في قلبه شيء من الزيف فيهلك» «تعجب می کنم از قومی که سند و صحت احادیث را می دانند ولی با این وصف به دنبال رأی و نظر سفیان می افتند! خداوند متعال می فرماید: «کسانی که مخالفت دستورات رسول الله ﷺ می کنند از اینکه به فتنه و عذاب دردناک مبتلا شوند برحذر باشند». آیا می دانید که فتنه چیست؟ منظور از آن شرک است شاید در صورت رد فرموده اش چیزی که موجب هلاکت شخص می باشد در دلش قرار گیرد».

این سخنان فرموده مجتهدین می باشد و همگی نیز اهلیت اجتهاد را داشته و دارای مقام علمی بوده و با این حال مدعی عصمت برای خود نبوده اند بلکه سفارش کرده اند که تنها سخنانی را از آن ها قبول کنند که موافق دلیل باشد. بنابراین واجب است کسی که پیرو امام احمد است در صورتی که قول شافعی را موافق دلیل یافت، قبول کند و بر شافعی مذهب نیز واجب است در صورت موافق بودن قول حنفی با دلیل، آن را قبول کند و بر مالکی نیز لازم است در صورت موافق بودن دلیل با قول احمد آن را قبول کند. چون هدف تبعیت دلیل است و هدف، سخن این و آن نیست. هیچکس برای امامش تعصب نداشته باشد بلکه اگر تعصبی هست برای دلیل باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه، امام ابن قیم و امام محمد بن سلیمان التمیمی همگی به این طریق دستور داده و گفته‌اند: به سخنان و نظرات علماء نظر کنید هرکدام موافق دلیل بود، قبول نمایید و سخنانشان در این زمینه در کتاب‌هایشان مسطور است. این مذهب اهل سنت و جماعت است که نباید تعصب داشت. معنی این سخن این نیست که مذهب را ترک کنیم بلکه ما از مذاهب و فقه ائمه استفاده می‌کنیم چون آن ثروت بسیار عظیمی است ولی باید به هر حال دلیل را تبعیت نمود و هرکس برای سخنش دلیل داشته باشد را قبول کنیم و این واجب است. و هرکس که توانایی شناسایی دلیل را ندارد از اهل علم سؤال نماید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳]. «از اهل علم سؤال کنید اگر نمی‌دانید».

چون تو می‌خواهی به وظیفه خویش عمل نمایی. در صورتی که علم داری بر اساس دلیل عمل کن در غیر این صورت از اهل علم پیرس و این واجب است.

قسم دوم از این اجتهاد فقهی حالتی است که هیچکدام از طرفین دعوا در مسئله دلیلی ندارند و هر دو قول احتمال صحت دارد و در این موارد مشکل نیست. وقتی قول هیچکدام از طرفین بر دیگری ارجحیت ندارد، افراد می‌توانند به هرکدام که خواستند عمل نمایند و نباید عمل هیچیک از طرفین را انکار نمود به شرط اینکه تعصب یا هوا و آرزو باعث انتخاب او نشده باشد. بنابراین شافعی، مالکی را و حنبلی، شافعی را انکار نکند. ائمه چهارگانه و پیروانشان در طول زمان برادر هم بوده و هستند و به حمد الله در بینشان دشمنی و عداوت و کینه به وجود نیامده است و اگر چیزی هم روی داده ناشی از عملکرد بعضی از افراد متعصب بوده که قابل اعتنا نیستند. جمهور اصحاب امامان چهارگانه در بین خود دشمنی و عداوت ندارند. پشت سر هم نماز می‌خوانند، با همدیگر ازدواج می‌کنند، بر همدیگر سلام می‌کنند و عقد اخوت و برادری با هم دارند هر چند در بعضی از مسائل اجتهادی فقهی با همدیگر اختلاف دارند که ترجیح بعضی از آن‌ها بر بعضی دیگر ممکن نیست. بنابراین همان کلمه مشهور را بیان می‌کنیم که [در مسائل اجتهادی نباید همدیگر را انکار کرد].

بنابراین اگر اهل یک منطقه تابع قول و سخن یکی از امامان مجتهد هستند در مسائل اختلافی که دلیل قول مخالف رجحت ندارد و توانای معارضه هم ندارد و مردم بر رأی یکی از ائمه مجتمع‌اند هیچ فردی حق ندارد باعث تفرقه این اجتماع گردد بلکه همراهی و اتفاق شایسته و لازم است و باید از اختلاف پرهیز نمود.

مسئله سوم: مخالفت و نافرمانی نمودن با سرپرست و ولی امر را فضیلت، و اطاعت و فرمانبرداری از او را ذلت و خواری می دانستند

ولی رسول الله ﷺ در این باره با آنها مخالفت نمود و دستور داد از حاکمان اطاعت و فرمانبرداری شود و خیرخواه آنان باشند. حتی در این زمینه سخت گیری نموده و بارها آن را تکرار کرده است.

رسول الله ﷺ سه مسئله ذکر شده در بالا را در یک حدیث جمع نموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَنَاصَحُوا مَنْ وَّلَاهُ اللَّهُ أَمْرَكُمْ»^۱ «با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می شود: ۱. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید. ۲. به ریسمان خداوند چنگ زیند و متفرق نشوید. ۳. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید». مردم به خاطر بی توجهی به این موارد سه گانه یا یکی از آنها، در زندگی دین و دنیای خویش دچار مشکل می شوند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که مردم از حاکمان خویش اطاعت نمی کردند چون این کار را نوعی ذلت می دانستند و نافرمانی امیر خویش را نوعی آزادی و فضیلت به حساب می آوردند. به همین خاطر آنها فاقد جامعه ای بودند که امیر داشته باشد و تکبر و خود بزرگ بینی مانع از اطاعت و خضوع آنها برای امیر می شد. اسلام آمد و با آنها به مخالفت برخاست و آنها را به اطاعت و فرمانبرداری از امیر و حاکم فرا خواند. چون مصلحت در این بود. چنانکه می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. «ای کسانی که ایمان آورده اید از الله، رسول و صاحبان امر که از بین شما هستند اطاعت کنید».

قرآن به اطاعت از صاحبان امر دستور می دهد و رسول الله ﷺ محدوده اطاعت را در فرموده خویش بیان می کند: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۲ «در نافرمانی خالق نباید مخلوق را اطاعت نمود». و باز می فرماید: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ بِالْمَعْرُوفِ»

۱- أخرجه مسلم (رقم ۱۷۱۵).

۲- أخرجه أحمد في المسند (۱/۱۳۱) وصححه الألبانی في صحيح الجامع (رقم: ۷۵۲۰).

وَأَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ بِلَفْظٍ: «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ إِيْمَا الطَّاعَةِ فِي الْمَعْرُوفِ»^۱ «اطاعت در معروف است. و در لفظ بخاری آمده است که اطاعت در معصیت نیست بلکه در معروف است».

بنابراین، اطاعت صاحبان امر در غیر معصیت و نافرمانی پروردگار، واجب است و در صورت دستور به معصیت و گناه، نباید از آن پیروی کرد. مخالفت مخصوص زمانی است که انجام آن موجب معصیت و نافرمانی پروردگار گردد. اما در امور دیگر نباید به واسطه مخالفت کردن در آن، بیعت خود را شکست و تا زمانی که آن امیر، مسلمان است نباید در غیر معصیت او را نافرمانی نمود. چون اطاعت او موجب حفظ خون، اتحاد و امنیت، کمک به مظلوم، برگرداندن حق به صاحبش و قضاوت عادلانه بین مردم خواهد شد هر چند امیر در دینش دچار انحراف هم باشد. حتی اگر فاسق باشد و فسقش به درجه کفر نرسیده باشد باز هم مصلحت در اطاعت اوست. چنانکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ بُرْهَانٌ»^۲ «بشنوید و اطاعت کنید مگر در صورتی که کفر آشکاری را مشاهده کنید که از طرف خداوند بر او دلیل و برهان دارید». تا زمانی که معصیت و گناه او به درجه کفر نرسد باید سخنانش را شنید و در آنچه که معصیت وجود ندارد از او پیروی کرد. بنابراین، فسق و گناهش به ضرر خودش ولی سرپرستی و اطاعت موجب مصلحت مسلمین است. در همین رابطه هنگامی که به بعضی از امامان گفته شد که فلانی فاسق ولی قدرتمند است و دیگری صالح اما ضعیف و ناتوان است کدام یک را برای حکومت و امامت لایق‌ترند؟ در جواب گفتند: فاسق قوی بهتر است چون فسق و گناه او بر علیه خودش و قوت و قدرتش برای مسلمین است. اما صالح ناتوان، صلاحش برای خود او و ضعف و ناتوانی‌اش برای مسلمین است.

بنابراین باید از حاکم مسلمان هر چند ظالم و فاسق باشد اطاعت نمود. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «أَطِيعُوا وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرُكَ وَأَخَذَ مَالُكَ»^۳ «هر چند تو را بزند و مالت را بگیرد، او را اطاعت کن». علت این امر این است که مصلحت اطاعت و فرمانبرداری بر

۱- أخرجه البخاری (رقم: ۷۲۵۷)، ومسلم (رقم: ۳۹/۱۸۴۰).

۲- أخرجه البخاری (رقم ۷۰۵۶)، ومسلم (رقم ۴۲/۱۷۰۹).

۳- أخرجه مسلم (رقم ۱۸۴۷).

مفاسد ناشی از حکومت او فزونی دارد و همچنین فساد ناشی از قیام و خروج علیه او بر مفاسد ناشی از ماندن بر اطاعتش در حالی که گناهکار و اهل معصیت می‌باشد، بیشتر است؛ چون قیام برای حذف او باعث ریختن خونها و ایجاد نا امنی و تفرقه بین جامعه اسلامی است. نتیجه حاصل از قیام بر علیه امراء و حاکمان جامعه اسلامی به روایت تاریخ چه بوده است؟ نتیجه خروج شورشیان بر علیه عثمان رضی الله عنه که منجر به کشته شدن امیرالمؤمنین شد چه بود؟ حاصل و سرانجام بیعت شکنی‌ها و خارج شدن از اطاعت حاکمان از قدیم تا به حال چه بوده است؟ در بیعت شکنی‌های متوالی جز فساد چه پیامدهایی نصیب مسلمین گشته است؟ بنابراین هرچند موجب مفاسد جزئی گردد باید بر اطاعت حاکمان مسلمان صبر پیشه کرد، چون مفسده حاصل از این صبر از مفاسد خروج بر علیه حاکمان مسلمان کمتر است. به همین دلیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اطاعتشان را در صورتی که از دین خارج نشده باشند، واجب کرده است هر چند در حکومتشان مرتکب فسق و ظلم شوند. با صبر کردن در برابر این مفاسد جزئی مفاسد بزرگتر را مانع می‌شویم، در بین دو ضرر محتمل هر کدام ضررش کمتر باشد را باید انجام داد و در طول تاریخ هیچ قومی از اطاعت امامشان خارج نشده‌اند جز اینکه به مفاسد بزرگتر مبتلا گشته‌اند. به همین دلیل صبر کردن ترجیح می‌یابد.

این مسئله، اهل جاهلیت و اسلام را در موضع گیریشان در برابر حاکمان و والیان امور از هم جدا می‌کند. اهل جاهلیت معتقد به اطاعت از والیان امر نبودند و آن را ذلت و خواری می‌دانستند ولی اسلام دستور به اطاعت و فرمانبرداری از حاکمان مسلمان هرچند گاهاً مرتکب گناه یا ظلمی شوند، می‌دهد. صبر بر اطاعت آنها را موجب مصلحت و خروج و قیام بر علیه حاکمان مسلمان را موجب ضرر و زیان بزرگتر از مفاسد ناشی از صبر و ماندن بر طاعتشان می‌داند. البته در صورتی که حاکمان مرتکب انحرافات و اعمالی نشوند که موجب خروجشان از دایره اسلام گردد و این قاعده مهمی است که برای این امر عظیم به وسیله اسلام عرضه گردید. این در حالی است که اهل جاهلیت چنانکه گذشت معتقد به ولایت و حکومت نبودند و شنیدن و اطاعت کردن را جایز نمی‌دانستند. نمونه آنها ملل کافر کنونی است که معتقد به آزادی و دمکراسی هستند. پوچی و بی هدفی، حیوانیت، قتل، غارت، فساد نوامیس، شر و اضطراب و ناامنی، ارکان آنها را فرا گرفته است. در حالی که دولت‌های بزرگی و

دارای اسلحه و نابود کننده‌های فراوانی هستند اما در همان حال فاقد رشد انسانی بوده و در بُعد حیوانی مانده‌اند و هنوز در مرحله جاهلی دست و پا می‌زنند. رسول الله ﷺ دستور به شنیدن و اطاعت کردن از حاکمان را داده است و دستور داده ناصحان، آن‌ها را مخفیانه نصیحت کنند.

اما سخن گفتن در باره آن‌ها، فحش و ناسزا گفتن و عیب جویی کردن از آن‌ها، از نشانه‌های نیرنگ در برابر آن‌هاست چون باعث تحریک مردم و شادی اهل فساد می‌گردد و این کار به عنوان خیانت به حاکم مسلمانان تلقی می‌شود. از جمله خیرخواهی برای آن‌ها، در حق ایشان دعا نمودن و به بدی در موردشان سخن نگفتن است. و هرکس خیرخواه امام مسلمانان است باید نصیحتش را شخصاً به وی عرضه دارد. در صورتی که قادر به انجام آن نباشد به صورت نامه و یا توسط افراد نزدیک به حاکم برایش سفارش نماید در غیر این صورت او معذور است. ولی اگر در مجالس و بر منابر یا به صورت نوار ضبط مسائل حاکمان مسلمان را مطرح کند و عیب‌های آنان را برشمارد این را خیرخواهی نمی‌گویند بلکه خیانت به والیان امور است، نصیحت در حق آن‌ها دعا برای اصلاحشان، پوشیدن عیبتان و افشاگری نکردن بر علیه آن‌هاست و همینگونه از جمله نصیحت و خیرخواهی حاکمان اسلامی انجام دادن اعمال و وظایف محوله توسط کارکنان حکومتی است که به انجام آن مکلف شده‌اند.

سپس شیخ رحمه الله می‌فرماید: «رسول الله ﷺ سه مسئله ذکر شده در بالا را در یک حدیث جمع نموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَنَاصَحُوا مَنْ وُلَّاهُ اللَّهُ أَمْرَكُمْ»^۱ «با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می‌شود: ۱. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید ۲. به ریسمان خداوند چنگ زنید و متفرق نشوید ۳. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید».

در مورد مسئله اولی باید گفت که اهل جاهلیت اولیاء و صالحان را عبادت می‌کردند و می‌گفتند: «هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ» «این‌ها نزد خداوند برایمان شفاعت می‌کنند».

در مورد مسئله دوم چنانکه بحث شد اهل دنیا در دین و دنیایشان متفرق و پراکنده بودند.

و در مورد مسئله سوم باید گفت که آن‌ها از حاکمان جامعه اطاعت نمی‌کردند و فرمانبری را نوعی ذلت و پستی می‌دانستند.

این مسائل سه‌گانه را رسول الله ﷺ که جامع کلمات و صاحب فصل الخطاب است اینگونه جمع آوری نموده می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَتَّصِحُوا مَنْ وِلَاةُ اللَّهِ أَمْرُكُمْ»^۱ «با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می‌شود: ۱. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید ۲. به ریسمان خداوند چنگ زنید و متفرق نشوید ۳. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید».

اولی اینکه باید خدا را عبادت نمود و چیزی را با او شریک قرار نداد. عبادت کردن اولیاء و صالحان شرک است. دوم اینکه باید به ریسمان الهی چنگ زد و متفرق نشد برعکس آنچه که جاهلیت بر آن قرار داشت که در دین و دنیا متفرق بودند. حبل الله همان قرآن است و اعتصام، متمسک شدن به آن می‌باشد. پس به آنچه امر شده‌اید عمل و از آنچه نهی شده‌اید دوری نمایید چون تنها قرآن منهج ربانی است و عهده دار حفظ مسائل دین و دنیاست و متمسک به آن رحمت و دوری از آن عذاب و شقاوت است. سوم اینکه باید خیرخواه سرپرستان امور خویش باشیم بر خلاف اهل جاهلیت که هرگونه فرمانبرداری از حاکمان جامعه خویش را ذلت و خواری می‌دانستند در حالی که در اسلام باید از صاحبان امور اطاعت و خیرخواه آنان باشیم و از بیعت آنان خارج نگردیم و در حضور مردم از آنان عیب جویی ننماییم و بر علیه آن‌ها سخن نگوییم چون این کار خیانت به آن‌هاست و نصیحت محسوب نمی‌گردد. هرچند افرادی به گمان خویش آن را نصیحت بنامند، این کار شر و انتشارش موجب ایجاد دشمنی بین مردم و حکومت می‌شود و نه تنها هیچ مصلحتی در آن نیست بلکه ضرر محض است.

در خاتمه مسئله سوم شیخ رحمه الله اظهار می‌دارد خللی که در دین و دنیای مردم وارد گشته به سبب یکی از این امور سه‌گانه یا همه آن‌هاست که عبارتند از: شرک به خدا،

تفرقه و قیام بر علیه حاکمان مسلمان.

مسئله چهارم: تقلید کورکورانه و مضرات ناشی از آن

دینشان بر اصولی بنا شده که مهمترین آن تقلید بود و این قاعده، اصلی مهم برای کافران است که اول و آخرشان بر آن هستند. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ﴿۲۳﴾ [الزخرف: ۲۳]. «و ما پیش از تو برای هیچ شهری و دیاری رسولی نفرستادیم جز اینکه ثروتمندان خوشگذران آن قوم گفتند: ما پدران خود را بر راهی یافتیم و از آن‌ها پیروی خواهیم کرد».

و باز می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَأَنَّ الشَّيْطَانَ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۲۱﴾ [لقمان: ۲۱]. «وقتی به آن‌ها گفته شود از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. آیا اگر شیطان آن‌ها را دعوت به عذاب دردناک کند باز هم او را اطاعت می‌کنند؟».

و با این سخن به نزدشان آمد: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بَوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثَنٍ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ...﴾ [سبا: ۴۶].

«بگو من شما را به یک سخن پند می‌دهم و آن اینکه یکی یکی و دو به دو برای خدا قیام کنید، سپس فکر خود را به کار اندازید تا دریابید که صاحب شما مجنون نیست...».

و باز می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾ [الأعراف: ۳]. «از آنچه از جانب خداوند برایتان نازل شده پیروی نمایید و پیرو دستوره‌های غیر او نباشید و جز او را به دوستی مگیرید، تعداد کمی پند می‌پذیرند».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها دینشان را نه بر اساس آنچه که رسولان الهی عليهم السلام آورده بودند بلکه بر اساس اصولی که خود ساخته و حاضر به تغییر و تحولی در آن نبودند بنا نهاده بودند که از آن جمله می‌توان به تقلید اشاره نمود که در آن

بعضی، بعض دیگر را پیروی می کردند. هر چند شخص تقلید شده صلاحیت آن را هم نداشته باشد. چنانکه الله تعالی می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ﴿۲۳﴾﴾ [الزخرف: ۲۳]. «و ما پیش از تو برای هیچ شهری و دیاری رسولی نفرستادیم جز اینکه ثروتمندان خوشگذران آن قوم گفتند ما پدران خود را بر راهی یافتیم و از آن‌ها پیروی خواهیم کرد».

منظور از مترفین بیشتر اهل رفاه و ثروت می باشند چون آن‌ها اهل شر و فساد بودند و حاضر به قبول کردن حق نبودند بر خلاف ضعفاء و فقرا که اکثراً اهل قبول حق و تواضع می باشند. پس اهل ترف صاحبان موقعیت و مانند: ﴿إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا﴾ یعنی صاحبان جاه و مال در بین آن‌ها گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ یعنی پدران خود را بر دینی یافتیم و ما در آن کار پیرو آن‌ها هستیم. منظورشان این بود که ای پیامبر ما به شما احتیاجی نداریم و به گمان خویش دنباله روی پدرانشان آن‌ها را از اطاعت پیامبران علیهم السلام بی نیاز می کرد. این تقلید کورکورانه و از جمله امورات جاهلی است. اما دنباله روی کردن در خیر را اتباع و اقتدا می نامند. خداوند متعال از زبان یوسف علیه السلام نقل می کند که: ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [یوسف: ۳۸]. «از دین پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب پیروی کردم و مناسب حال ما نیست که در هیچ چیزی شریک قرار دهیم».

و باز می فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «پیشی گیرندگان در خیر از مهاجر و انصار و کسانی که در خیر از آن‌ها تبعیت می کنند».

و به همین مناسبت خداوند متعال در مورد جاهلیت می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولُو كَانٍ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۷۰﴾﴾ [البقرة: ۱۷۰].

«و هنگامی که به آن‌ها گفته می شد از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، می گفتند: بلکه ما از آنچه پدرانمان بر آن بودند پیروی می کنیم. آیا اگر چه پدرانتان چیزی را درک نکرده و هدایت هم نیافته باشند؟».

کسی که درک ندارد و هدایت یافته نیست شایسته اقتدا کردن نمی‌باشد بلکه مقتدی کسی است که هم عاقل و هم هدایت یافته باشد. بنابراین تقلید کورکورانه از جمله کارهای جاهلی است و این را تعصب می‌گویند. مقتدی، رسول الله ﷺ و پیروان او هستند. سپس شیخ رحمه الله به این آیه اشاره می‌کند که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْ كَانِ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۲۱﴾ [لقمان: ۲۱].

«وقتی به آن‌ها گفته شود از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. آیا اگر شیطان آن‌ها را دعوت به عذاب دردناک کند باز هم او را اطاعت می‌کنند؟».

یعنی هنگامی که مشرکین را دعوت به تبعیت از قرآن می‌کنید، گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. بگو اگر شیطان پدرانتان را به عذاب آماده شده دعوت کرده باشد باز هم آن‌ها را تبعیت می‌کنید؟ یعنی هرچند پدرانتان از پیروان شیطان باشند باز هم به آن‌ها اقتدا می‌کنید که سرانجام آن سعیر است؟ بر انسان عاقل واجب است که در آن اندیشه کند تا بداند دنباله روی چه کسی است.

سپس شیخ رحمه الله ادامه می‌دهد: «و با این سخن به نزدشان آمد: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَالِدِيَّ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَّ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ...﴾ [سبا: ۴۶]. «بگو من شما را به یک سخن پند می‌دهم و آن اینکه یکی یکی و دو به دو برای خدا قیام کنید. سپس فکر خود را به کار اندازید تا دریابید که صاحب شما مجنون نیست...».

و باز می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾ [الأعراف: ۳].

«از آنچه از جانب خداوند برایتان نازل شده پیروی نمایید و پیرو دستوره‌های غیر او نباشید و جز او را به دوستی مگیرید. تعداد کمی پند می‌پذیرند».

یعنی رسول الله ﷺ با این آیه به نزدشان آمد و آن‌ها گفتند ما به آنچه پدرانمان بر آن بودند متمسک هستیم و از محمد ﷺ پیروی نمی‌کنیم، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: در آنچه این مرد به شما می‌گوید، بنگرید و اندیشه کنید. عصبیت، شما را به خود مشغول ننماید؛ بصورت جمعی و یا تنها در آنچه محمد ﷺ شما را

بدان فرا می‌خواند فکر کنید در صورتی که آن را حق یافتید بر شما واجب است از آن پیروی نمایید و در آن صورت، درست نیست که شما به آنچه پدرانتان بر آن بوده‌اند باقی بمانید.

﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ﴾ یعنی قیامت‌ان برای خدا باشد نه برای هوا و هوس، بلکه حق را قصد کنید ﴿مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ﴾ دو تا دو تا با هم فکر کنید و با هم اجتماع نمایید و جلسه تشکیل دهید. چون همکاری تشکیل دهندگان جلسات یا همکاری جمعی احتمال رسیدن به حق را افزایش می‌دهد. یا به صورت فردی با خود خلوت نمایید و در مورد آنچه رسول الله ﷺ آورده، بیندیشید و مطمئناً آن را حق خواهید یافت و در آن صورت پیروی از آن را بر خود واجب می‌دانید، ﴿ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ﴾ سپس در مورد محمد ﷺ که می‌گویید دیوانه است بیندیشید، چون او دیوانه نیست بلکه عاقل‌ترین مردم و نمونه‌اعلی در بین مخلوقات است و او ناصح مردم و عالمترین آن‌ها می‌باشد. پس چگونه می‌گویید که او دیوانه است؟ بیندیشید و در رفتارش بنگرید. آیا در رفتار و در تصرفاتش چون دیوانگان عمل می‌کند؟ ﴿مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ او مجنون نیست بلکه قبل از اینکه دچار عذاب شوید شما را می‌ترساند. اگر به وی ایمان نیاورید و اطاعتش نکنید دچار عذاب شدیدی خواهید شد. او به سوی شما آمده و خیرخواه شماست و برای شما طالب خیر است و می‌خواهد شما را نجات دهد و قصد صلاح و رستگاری شما را در دنیا و آخرت دارد. چگونه شما او را متصف به این صفات می‌کنید و بدون نظر و اندیشه در حال وی اذعان می‌دارید که او دیوانه است؟ در نتیجه بر هر انسان عاقلی لازم است در سخنان و گفته‌های مردم فکر کند؛ در موردش تحقیق نماید و حق و ناحق را از هم تشخیص دهد. حق را پذیرا و خطا را مردود بدارد تا تقلید کورکورانه باعث ماندگاریش بر باطل نگردد.

مسئله پنجم: دلیل اکثریت را بدون در نظر گرفتن سند آن، حجت دانستن

از اساسی‌ترین قواعد جاهلی این بود که آن‌ها به اکثریت مغرور بودند و آن را وسیله صحت و درستی هر چیزی تلقی می‌کردند. در حالی که رسول الله ﷺ ضد آن اندیشه را با خود آورد و در موارد بسیاری در قرآن این جریان توضیح داده شده است.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها اکثریت را دلیل حق بودن و اقلیت را دلیل بر ناحق بودن می‌دانستند. هرچیزی که اکثریت آن را می‌خواست، نزد آن‌ها حق بود و برعکس ناحق را در بین طرفداران اقلیت می‌یافتند. میزان حق و ناحق در بینشان اکثریت و اقلیت بود و این خطا بود. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُطَعُّ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الضَّلَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۶]. «اگر از اکثریت مردم زمین پیروی کنی تو را از راه خدا منحرف خواهند کرد که اینان جز از پی گمان نمی‌روند و جز اندیشه باطل و دروغ چیزی در دست ندارند».

و باز می‌فرماید: ﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۰۲]. «اکثر مردم را در عهد و پیمان استوار ندیدیم بلکه بیشترشان را عهدشکن و فاسد یافتیم».

بنابراین، میزان حق و ناحق اکثریت و اقلیت نیست؛ بلکه میزان، حق بودن است. هرکس بر حق باشد هرچند یک نفر باشد، او حق است و کسی است که باید به او اقتدا شود و در صورتی که اکثریت بر باطل باشند باید آن‌ها را رها کرد و به زیاد بودنشان مغرور نشد بلکه اعتبار به حق است. به همین خاطر علماء گفته‌اند حق به واسطه انسان‌ها معلوم نمی‌گردد بلکه مردان را به واسطه حق باید شناخت. پس آن کس که بر حق باشد باید مورد اقتدا و تأسی قرار گیرد.

خداوند در داستان پیشینیان برایمان نقل می‌کند که گاهاً اقلیت بر حق بوده‌اند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [هود: ۴۰]. «با او جز اندکی ایمان نیاوردند».

در حدیث وارد است که رسول الله ﷺ فرمودند: امت‌ها را به من نشان دادند، پیامبری را دیدم که کمتر از ده نفر با او بود، پیامبری را دیدم که یک یا دو نفر همراه او بودند و پیامبری را دیدم که هیچ احدی همراه او نبود. بنابراین در حق بودن مذهبی یا سخنی میزان، اکثریت پیروان آن نیست بلکه اعتبار تنها به حق یا باطل بودن می‌باشد. اگر چیزی حق باشد هرچند اقلیت مردم با او باشند باید به آن متمسک

شد چون نجات در آن است و اکثریت مردم نمی‌توانند باطل را حق کنند. بنابراین حق را هر مسلمانی باید همیشه آویزه گوش نماید.

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ»^۱ «اسلام با غریبی آغاز شد و بازگشتش نیز غریبانه است». این در حالی است که اکثریت مردم بر شر و گمراهی قرار دارند و جز اندکی از مردم بر حق باقی نمی‌مانند که آن‌ها نیز غریبند و این غریبان در مجتمع بشری در اقلیت می‌باشند. هنگامی که رسول الله ﷺ مبعوث شد جهان کلاً در کفر و گمراهی موج می‌زد و در آن هنگام که شروع به دعوت نمود، مردم یک به یک و دو به دو دعوتش را لیبیک گفتند تا زیاد شدند. در آن هنگام قریش و جزیره عرب و تمام عالم بشری همگی بر گمراهی بودند. رسول الله ﷺ به تنهایی شروع به دعوت نمود و آنانی که از او پیروی کردند و دعوتش را پذیرفتند به نسبت کل عالم خیلی کم بودند. بنابراین، اکثریت ملاک اعتبار نیست بلکه تنها چیزی که معتبر است حق بودن و به حق رسیدن است. اما در صورتی که اکثریت بر حق باشند، چیز خوبی است. ولی سنت الهی اینگونه است که همیشه اکثریت بر باطل قرار دارند: ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۳]. «اکثریت مردم ایمان نمی‌آورند هرچند تو نسبت به ایمان آوردن آن‌ها حریص باشی».

و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الأنعام: ۱۱۶]. «اگر از اکثریت مردم زمین پیروی کنی تو را از راه خدا منحرف خواهند کرد».

مسئله ششم: پیشینیان را بدون در نظر گرفتن هرگونه سند و دلیلی حجت دانستن

چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى﴾ [طه: ۵۱]. «(فرعون) گفت: پس حال اقوام گذشته چیست؟».

و می‌فرماید: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى﴾ [المؤمنون: ۲۴]. «در میان پدران خویش چنین سخنانی را نشنیده‌ایم».

شرح:

یعنی زمانی که رسولان پروردگار، حق را برای آن‌ها آوردند؛ پدرانشان را دلیل عدم پذیرش قرار دادند. موسی علیه السلام آنگاه که فرعون را دعوت به ایمان کرد فرعون آنچه گذشتگان بر آن بودند را دلیل قرار داد و گفت: ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ﴾ [طه: ۵۱]. «گفت: پس حال اقوام گذشته چیست؟» خواست با این کار به عملکرد گذشتگان استناد کند که در کفر بر کسانی که در آن زمان زندگی می‌کردند مقدم بودند. این دلیل باطل، دلیل جاهلیت بود. همچنان که قوم نوح بعد از دعوت شدنشان به سوی توحید بیان داشتند و گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ﴾ [المؤمنون: ۲۲۴].

«این مرد جز بشری چون ما نیست که می‌خواهد بر شما برتری یابد، اگر خدا می‌خواست ملائکه‌ای را بر شما نازل می‌کرد. درمیان پدران خویش چنین سخنانی را نشنیده‌ایم.» با نوح به مقابله برخاستند و دلیلشان در این مبارزه این بود که پدران ما بر حق هستند و آنچه را که نوح آورده باطل است؛ چون مخالف آن چیزی است که پدرانمان بر آن بودند و کافران قریش نیز اظهار می‌داشتند که: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْأُمَّةِ الْأَخْرَةَ إِلَّا هَذَا إِلَّا أَحْتَلِقُ﴾ [ص: ۷].

«ما چنین چیزی را در دین دیگری نشنیده‌ایم و این جز دروغ به هم بافته شده چیز دیگری نیست.» ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا﴾ یعنی آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است. ﴿فِي الْأُمَّةِ الْأَخْرَةَ﴾ در دین آباء و اجدادشان. ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا أَحْتَلِقُ﴾ دروغ است. آن‌ها آن چیزی را که رسول الله صلی الله علیه و آله آورده بود، دروغ دانستند؛ چرا؟ چون مخالف آن چیزهایی بود که پدرانشان بر آن بودند که همان عبادت بت‌ها بود ولی آن‌ها به دین پدران نزدیک خود رجوع نمودند و به دین پدرانشان، ابراهیم و اسماعیل، مراجعه نکردند و این سنت کافران است و سنت جاهلیت می‌باشد. به هر باطلی که بر آن‌ها متقدم باشد برای رد حق استناد می‌کنند. اما آنچه که بر هر انسان عاقلی واجب است این است که به آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است بنگرد و بین آن و آنچه از پدرانش به وی رسیده مقارنه کند و آن‌ها را در کنار هم گذارد تا حق از باطل برایش جدا گردد. ولی آن‌ها درها را بر روی خود بستند و گفتند: ما هیچ چیز را جز آنچه را که از طریق پدرانمان به ما رسیده باشد، نمی‌پذیریم و هر چیز که مخالف آن باشد، قبول نداریم. و این رفتار در شأن یک

انسان عاقل نیست تا برسد به کسی که در صدد نجات خودش است چنین فردی نباید تنها به آنچه از گذشتگان به او رسیده، بسنده کند.

در شرایط فعلی در صورتی که گورپرستان را از عبادت بت‌ها نهی کنید در جواب می‌گویند: این شهر فلانی است و فلان جماعت در آن بوده‌اند و زمان‌ها بر این منوال گذشته و ما هم بر همین منوال کار آن‌ها را ادامه می‌دهیم. اگر به کسانی که مراسم مولودی راه می‌اندازند، گفته شود: این بدعت است. گفته می‌شود که گذشتگان ما به آن عمل کرده‌اند و اگر این کار باطل بود به آن عمل نمی‌کردند.

اینگونه استدلال نمودن استدلال اهل جاهلیت است. آنچه مردم بر آن هستند میزان سنجش نیست بلکه اعتبار بر آن چیزی است که رسول الله ﷺ آورده است چون مردم هم خطا می‌کنند و هم درست عمل می‌کنند. ولی آنچه که رسول الله ﷺ آورده قطعاً حق است و تبعیت از آن واجب می‌باشد و خداوند متعال ما را به پدران و اجدادمان واگذار نکرده است.

صوفیه نیز به همین درد گرفتارند. آن‌ها می‌گویند: حالات درونی ما، ما را از تبعیت رسول الله ﷺ کفایت می‌کند. ما احوالی داریم که در آن به الله تعالی متصل می‌شویم و مستقیماً از خداوند علم و هدایت دریافت می‌داریم ولی اهل سنت دینشان را از مردگان دریافت می‌کنند که منظورشان اهل حدیث می‌باشد ولی ما دینمان را از زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد دریافت می‌نماییم. و باز می‌گویند: عوام احتیاج به رسولان دارند اما خواص به رسولان احتیاجی نیست چون آن‌ها مستقیماً به خداوند وصل می‌شوند و یاد می‌گیرند. همین طور شیطان برایشان سخن می‌سازد. و در همین رابطه می‌گویند: اصحاب طریقت به رسول نیاز ندارند چون آن‌ها به طور مستقیم با خدا ارتباط دارند و این دین جاهلی است. و رویدادها و جریانات فکری متعدد و منحرف نیز از همین قبیل هستند.

مسئله هفتم: استدلال به اینکه آنچه صاحبان قدرت بر آن هستند حق است

قومی که در فهم قوی بودند و یا در انجام کارها قدرت بیشتری از خود نشان می‌دادند و یا دارای مال و جاه و ملک بیشتری بودند در مسائل مورد استناد اهل جاهلیت قرار می‌گرفتند و خداوند متعال در کلامش این کارشان را مردود می‌شمارد؛

چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا آتَيْنَاكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ﴾ [الأحقاف: ۲۶].

«به آنان قوت و قدرتی دادیم که به شما نداده‌ایم».

و می‌فرماید: ﴿وَكَاَنُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾ [البقرة: ۸۹]. «از قبل انتظار پیروزی بر کافران را داشتند اما هنگامی که آمد و او را شناختند به او کافر شدند».

و می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۶]. «او را به مانند فرزندان خویش می‌شناختند».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها به آنچه صاحبان قدرت و جاه و موقعیت در بین مردم بر آن بودند استدلال کرده و آن را حق می‌دانستند و ضابطه شناخت حق پیش آنان این بود. بنابراین، مردم به اهل ثروت، قدرت و مال می‌نگریستند و هرچه آنان می‌پسندیدند را حق دانسته و هر چه را که ضعفا و فقرا بر آن بودند و به آن معتقد بودند را باطل تلقی کرده و آن را طرد می‌نمودند و این حال اهل جاهلیت بود و این ضابطه باطلی است. خداوند متعال از ملت‌های گذشته یاد می‌کند که آن‌ها دارای قوت و قدرت زیادی بودند و ثروت‌های زیادی را در اختیار داشتند، در حالی که کافر بودند. در آیات زیادی این موضوع مورد بحث قرار گرفته است در حالی که آنان از موقعیت‌های اجتماعی و زیرکی و فهم بسیار برخوردار بودند ولی این مسائل فاقد هر نوع نفعی برایشان بود و آن‌ها را از باطل نجات نداد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ [مریم: ۷۳].

«و چون آیات واضح ما بر آن‌ها تلاوت شود. کافران به ایمانداران گفتند: کدامیک از این دو گروه مقام و مجالسمان نیکوتر است؟» خداوند متعال سخنانشان را مردود دانسته و می‌فرماید: ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِعِيًّا﴾ [مریم: ۷۴]. «و چه بسا پیش از آنان گروه‌های بسیاری که از آنان ثروتمندتر و خوشتر بودند را هلاک گردانیدیم».

و باز می‌فرماید: ﴿أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَاَنُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ

إِنَّهُوَ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿۴۴﴾ [فاطر: ۴۴]. «آیا در روی زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت کار ستمکاران پیش از خود را که نیرو و اقتدارشان بسیار بیش از اینان بود بنگرند که چگونه شد؟ و هیچ موجودی در آسمان‌ها و زمین، خدا را درمانده نکرده است؛ چرا که او همواره دانای تواناست.»

و باز می‌فرماید: ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا﴾ [ق: ۳۶]. «چه بسیار طوایفی را قبل از اینان ما هلاک کردیم که قدرت و قهرشان بیشتر بود.»

و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَرَوُا كَمَ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِمْ مِّن قَرْنٍ مَّكَّنْتَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾ [الأنعام: ۶].

«آیا ندیدند که پیش از ایشان چه بسیار گروهی را هلاک نمودیم و حال آنکه در زمین قدرت و تمکنی به آن‌ها داده بودیم که به شما نداده ایم؟ از آسمان باران را پیوسته بر آنان فرستادیم و نهرها را در زمین جاری ساختیم ولی به سبب گناهانشان هلاکشان کردیم و بعد از آنان گروه دیگری را پدید آوردیم.»

این آیات می‌رساند که قوت و تمکن و مال هنگامی که صاحبش گمراه باشد، ملاک اعتبار نیست. چون این قدرت و مال و ثروت به آن‌ها سودی نمی‌رساند. خداوند سبحان بیان می‌دارد که به خاطر سنت استدراج آن را به کافران عطا می‌کند: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ [۴۴] فُطِّعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۵﴾ [الأنعام: ۴۴-۴۵].

«چون آنچه را که به آن‌ها تذکر داده شد فراموش کردند ما هم درهای همه چیز را به روی آن‌ها گشودیم تا چون به نعمتی که به آن‌ها داده شد شادمان و مغرور شدند ناگهان آن‌ها را گرفتیم و یک باره ناامید شدند. پس ریشه گروه ظالمان کنده شد و ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است.»

و می‌فرماید: ﴿فَدَرْنِي وَمَنْ يُكَدِّبُ بِهِذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [۴۴] وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿۴۵﴾ [القلم: ۴۴-۴۵].

«منکرین و تکذیب کنندگان قرآن را به من واگذار، که ما آن‌ها را از جایی که نمی فهمند به عذاب سخت درافکنیم و آن‌ها را مهلت می دهیم. همانا کید من قوی و سخت است.»

و باز می فرماید: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِّلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۸].

«کافران نپندارند هنگامی که به آن‌ها مهلت می دهیم برایشان بهتر است؛ زیرا ما که آن‌ها را مهلت می دهیم به خاطر آن است که بر گناهان خویش بیفزایند و عذاب خوارکننده‌ای را برایشان قرار داده‌ایم.»

خداوند این ثروت را به آن‌ها بخشیده و در زمین به آن‌ها قدرت داده و ملک و حاکمیت عطا فرموده و توانایی اختراع و اکتشاف عنایت نموده است. چنانکه امروز نیز در مورد کفار شاهد آن هستیم و این نشانه بر حق بودن آنان نیست و مفهوم آن این نیست که خداوند نسبت به عطایی که به آن‌ها کرده، راضی است. بلکه همه این‌ها عنوان مهلت و استدراج را دارند و بدان خاطر است تا بیشتر گناه کنند. ولی اهل جاهلیت به آن‌ها استدلال می کردند و آن را دلیل بر حق بودن به حساب می آوردند. اما اهل بصیرت به آنچه امت‌ها و گروه‌ها بر آن قرار دارند، می نگرند. اگر حق بود هرچند صاحبان آن فقیر باشند، قبول می نمایند و اگر باطل بود، هرچند مربوط به ثروتمندان و صاحبان قدرت باشد، رد می نمایند. از جمله آیات در این زمینه همان است که جناب شیخ رحمه الله به آن استناد کرده است. آنجا که خداوند هلاک قوم عاد را بحث می کند: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَرًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَرُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِن شَيْءٍ﴾ [الأحقاف: ۲۶]. «به آنان قوت و قدرتی دادیم که به شما نداده‌ایم. به آن‌ها چشم، گوش و دل دادیم اما این ابزار، آن‌ها را از عذاب نرھاند و بی نیاز نکرد.»

و می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبَلَدِ ﴿٨﴾﴾ [الفجر: ۶-۸].

«آیا ندیدی که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ اهل ارم را که صاحب قدرت و عظمت بودند، چگونه کیفر داد؟ شهری که مانند آن در عالم ساخته نشده بود.»

در دل کوه‌ها سنگ‌ها را تراشیده و آن را برای سکونت زینت می‌دادند که تا به حال باقی مانده است و در مسیر کاروان‌ها به سوی شام قرار دارد. ﴿فَتِلْكَ مَسَكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ﴾ [القصص: ۵۸]. «و این خانه‌های آن‌هاست که بعد از آن‌ها جز عده قلیلی ساکن نشدند و تنها ما وارث آن بودیم». ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا﴾ [النمل: ۵۲]. «این است خانه‌هایشان که به سبب ظلمی که کردند همه ویران شدند».

این همه قدرت عظیم را خداوند به آن‌ها داده است در حالی که کافرند و هنگامی که پیامبران در میانشان مبعوث شدند به واسطه قدرت و ثروت و امکاناتی که داشتند، مغرور شدند و تکبر ورزیدند و بر شرک خویش باقی ماندند و حق را نپذیرفتند و سبب همه این‌ها مغرور شدن به خاطر قدرت و امکاناتی بود که داشتند. چنانکه خداوند متعال اینگونه نقل می‌نماید: ﴿وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ [فصلت: ۱۵]. «و گفتند: چه کسی از ما قوی‌تر است؟ آیا ندانستند خدای که آن‌ها را خلق کرده از آن‌ها قدرتمندتر است».

اما در مورد استدلال کردن به فهم باید گفت که: یهودیان یا بنی اسرائیل را خداوند علم و فهم عنایت کرده بود. آن‌ها صفات پیامبری را که در آخرالزمان مبعوث خواهد شد، می‌دانستند. در تورات خوانده بودند که پیامبری که خاتم پیامبران است به زودی مبعوث خواهد شد و حتی صفات او را هم می‌دانستند. در مدینه با اوس و خزرج که دو طایفه عرب بودند در جنگ و جدال بسر می‌بردند. ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [البقرة: ۱۸۹].

می‌گفتند: به زودی پیامبر آخرالزمان مبعوث خواهد شد و ما از او پیروی می‌کنیم و همراه او با شما می‌جنگیم. ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾. هنگامی که محمد ﷺ مبعوث شد و از فرزندان اسماعیل بود به او حسادت بردند چون آن‌ها گمان می‌کردند که نبوت در فرزندان یعقوب خواهد بود و همین حسادت مانع از ایمان آوردنشان شد. به همین خاطر فهم و علمشان هیچ منفعتی به آن‌ها نرساند.

اینطور نیست که هرکس حق را بشناسد، از آن پیروی کند و به آن عمل نماید. گاهی موانعی وی را منصرف می‌کند. چه بسا حسد، کبر، طمع دنیا، طلب ریاست و مسائل

دیگر همگی باعث انحراف انسان از حق گردد. علی رغم اینکه حق را هم می‌شناسد. پس هدایت و توفیق ناشی از معرفت، فهم و علم نیست بلکه به دست خداوند سبحان است و در قدرت اوست. به همین دلیل رسول الله ﷺ این دعا را بسیار تکرار می‌کردند: «يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»^۱ «ای برگرداننده دل‌ها و دیده‌ها، دل مرا بر دین خود ثابت گردان.»

معرفت، علم، فهم و فقه به تنهایی همگی سببهای خوبی هستند ولی کافی نیستند. بنابراین باید مواظب آنچه که به وی عطا شده، باشد و به علم و فهمش مغرور نگردد و همیشه از خداوند متعال ماندن بر طریق حق و هدایت بسوی صراط المستقیم را بخواهد.

خداوند متعال از اتکاء محض به وسائل دنیوی منع نموده است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَصَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾ [التوبة: ۲۵]. «در جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکرتان در برابر اسلام بودید در حالی که هیچ به کار شما نیامد و زمین با همه فراخی‌اش بر شما تنگ گردید و همگی رو به فرار نهادید.»

این مسئله را باید بسیار بزرگ تلقی کرد در حالی که بیشتر مردم از آن غافلند و به قدرت، ثروت، جاه و ابهت استدلال کرده و می‌گویند: این ملت پیشرفت کرده و این ترقی و پیشرفت دلیل بر این است که آن‌ها بر حقند و اگر بر حق نبودند به آن درجه از رشد و پیشرفت نمی‌رسیدند و آن‌ها دارای تمدن، فرهنگ و علمند و همین طور جمعی از دنباله روان مغرور تکرار می‌کنند بدون اینکه نظری هم به کفری که بر آن هستند، بیندازند.

مسئله هشتم: آنچه که افراد ضعیف بر آن هستند، حق نیست

پیروی کردن افراد ضعیف از چیزی را دلیل باطل بودن آن می‌دانستند. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَتُؤْمِنُ لَكَ وَأَتَّبِعَكَ الْأَرْدَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۱]. «آیا به تو ایمان آوریم در حالی که پیروانت افراد فرومایه و ضعیف هستند.»

۱- أخرجه الترمذی (۵/۵۷۳ رقم ۳۵۹۶) والحاکم (۲/۲۱۱ رقم ۱۹۷۰)، وابن ماجه (۱/۱۳۲ رقم:

۱۹۹) وصححه الألبانی فی صحیح الجامع (رقم: ۷۹۸۷، ۷۹۸۸)

و می فرماید: ﴿أَهْوَلَاءَ مَنِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنِنَا﴾ [الأنعام: ۵۳]. «آیا این‌ها هستند که در بین ما خداوند (به واسطه نعمت اسلام) بر آن‌ها منت نهاده است.»

خداوند سخنان را مردود می‌شمارد و می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ [الأنعام: ۵۳]. «آیا خداوند به احوال سپاسگزاران داناتر نیست.»

شرح:

این مسئله برعکس مسئله قبلی است. در آن به قدرت و توانائی استدلال می‌نمودند و صاحبان قدرت را به خاطر داشتن توانائی، حق می‌دانستند ولی در این مسئله ضعف را دلیل بر ناحق بودن می‌گیرند و می‌گویند: اگر حق بودند ضعیف نمی‌شدند و این میزان تشخیص برای اهل جاهلیت است. آنگاه نیستند که قدرت و ضعف در دست خداست. گاهاً ضعیف هرچند ناتوان است بر حق، و قدرتمندی هرچند قوی است بر باطل است. اما این منطق قوم نوح است. آنگاه که نوح عليه السلام آن‌ها را دعوت می‌کند؛ می‌گویند: ﴿أَنْتُمْ لَنَا لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْدَلُونَ﴾ مردم پیروان تو از جمله افراد ضعیف می‌باشند که اگر بر حق بودی قدرتمندان از تو پیروی می‌کردند. در آیه دیگر آمده: ﴿وَمَا تَرْكُكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ﴾ [هود: ۲۷]. «ما پیروان تو را جز تعدادی افراد اراذل و کم‌خرد نمی‌بینیم.» یعنی دنباله روان تو فاقد رأی و نظر هستند و صاحب اندیشه و فکر نمی‌باشند.

در عهد رسول الله صلى الله عليه وآله نیز مشرکین مؤمنان مستضعف چون بلال، سلمان، عمار و پدر و مادرش را به تمسخر می‌گرفتند و به رسول الله صلى الله عليه وآله می‌گفتند: در حالی که این‌ها پیش تو باشند ما با تو نمی‌نشینیم و غیر از مجلس این‌ها جلسه‌ای مخصوص برایمان بگذار بلکه در آن به تفاهم برسیم. رسول الله صلى الله عليه وآله به خاطر اینکه به هدایت آن‌ها بسیار دلبسته بود، تصمیم گرفت برایشان جلسه‌ای مخصوص بگذارد ولی خداوند متعال، رسول الله صلى الله عليه وآله را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و فرمود: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۗ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٤﴾ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهْوَلَاءَ مَنِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنِنَا﴾ [الأنعام: ۵۲-۵۳]. «آنانکه صبح و شام خداوند را می‌خوانند و از این کار قصدشان تنها خداست از خود مران، که نه چیزی از حساب

تو بر آن‌ها و نه چیزی از حساب آن‌ها بر توست. پس اگر آن‌ها را از خود برانی ستمکار خواهی بود. و همچنین ما بعضی را به بعضی دیگر بیازماییم تا بگویند: آیا این‌ها هستند که در بین ما خداوند بر آن‌ها منت نهاده است».

اینکه می‌فرماید: ﴿أَهْلُوْلَاءِ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنِنَا﴾ منظورش از آن‌ها ضعفای صحابه می‌باشد. ممکن نیست این‌ها در خیر و نیکی بر ما پیشی بگیرند. ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ «اگر خیری در آن بود نمی‌توانستند بر ما پیشی بگیرند».

نمونه آن‌ها هم اکنون کسانی هستند که عالمان دینی را به عنوان افراد بی‌رأی و فاقد تفکر توصیف می‌کنند و می‌گویند: آن‌ها آینده نگر نیستند، متحجر، خشن و خشکند.

شیخ این مسائل را نه برای تاریخ بلکه برای تحذیر نگاشته است و به خاطر آن بود که مسلمانان از این مسائل برحذر باشند؛ چون این موارد از جمله امور جاهلی می‌باشد.

مسئله نهم: به عالمان فاسق و عابدان جاهل اقتدا نمودن

به عالمان فاسق و عابدان جاهل اقتدا می‌کردند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۴]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از عالمان و راهبان، اموال مردم را به ناحق می‌خورند و آن‌ها را از راه خدا منع می‌کنند».

﴿لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ [المائدة: ۷۷]. «در دینتان به ناحق غلو نکنید و از پی خواهش‌های آن گروه که خود پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف شدند، نروید».

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که عالمان فاسق را مورد استناد قرار می‌دادند و به آن‌ها استدلال می‌نمودند. منظور از فاسق کسی است که در علم و عمل از اطاعت خداوند متعال خارج گشته است و علمای فاسق کسانی هستند که به علم خویش عمل

نمی‌کنند یا آگاهانه به خداوند متعال دروغ می‌بندند؛ چنانکه می‌گویند: این حلال و این حرام است در حالی که خود می‌دانند که دروغ می‌گویند و این کار را به خاطر رسیدن به آرزوهای خویش انجام می‌دهند. از موقعیتشان که مورد اعتماد مردم هستند سوء استفاده می‌کنند. اما عابدان فاسق کسانی هستند که از روی جهل و بدون علم اقدام به کاری می‌کنند و مردم به آن‌ها اعتماد دارند و آن‌ها را صالح می‌دانند. به خاطر نام عالم و عابد نباید فریب خورد و تنها وقتی باید به آن‌ها اعتماد نمود که بر دین خداوند متعال باشند. الله تعالی در مورد یهود و نصاری می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۴]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از عالمان و راهبان اموال مردم را به ناحق می‌خورند و آن‌ها را از راه خدا منع می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. «غیر از خداوند متعال علما و راهبان خویش را رب و پروردگار خود قرار می‌دادند».

تحقق این امر بدین صورت بود که آنان حرام را برایشان تبدیل به حلال، و حلال را تبدیل به حرام می‌کردند این‌ها نیز از آن‌ها اطاعت می‌نمودند و اینگونه آن‌ها را رب خود کردند چون حلال و حرام کردن چیزی، حق خداوند متعال است و هیچکس حق ندارد بر اساس آرزوها و اغراض خویش چیزی را حلال یا حرام نماید تا با این کار مردمی را از خود راضی گرداند. هم‌اکنون مردمی هستند که در مسائل شرعی حيله می‌کنند. محرمات را به خاطر رضایت مردم و یا آسانگیری حلال می‌کنند و به گمان خویش متمسک به رخصت شرعی شده‌اند و یا به خاطر مصلحت فردی بر خداوند دروغ می‌بندند و چیزی را حلال یا حرام می‌کنند.

این‌ها علماء فاسقند که از اطاعت خداوند خارج گشته‌اند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ...﴾ این نداء برای تحذیر مؤمنان است. احبار همان علماء هستند و بیشتر بر علماء یهود اطلاق می‌شود و رهبان همان عابدانند و بیشتر به عابدان مسیحی بکار می‌رود. منظور عابدان نصاری و عالمان یهود می‌باشد. یهود مغضوب علیهم و نصاری ضالون هستند و خداوند متعال در

هر رکعت نماز به ما دستور داده است که بگوییم: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ ﴿الفاتحة: ۶-۷﴾.

نعمت داده شده گان اهل علم و عملند و ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ اهل علم هستند اما اهل عمل نمی‌باشند و این‌ها علمای فاسقند ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ راهبان مسیحی و کسانی هستند که خداوند را جاهلانه و بدون دلیل و برهان عبادت می‌کنند، آن‌هایی که به وسیله بدعت، امورات تازه ایجاد شده و خرافات، الله را پرستش می‌نمایند. خداوند متعال ما را از همراهی با علمای فاسق و عابدان گمراه برحذر داشته و نهی کرده و به ما دستور داده است که حق را به وسیلهٔ دلیل از کتاب و سنت دریافت نماییم.

و در حال حاضر اگر کسی به چیزی علاقمند باشد و بگوید: فلانی به آن مسئله فتوا داده است بدون اینکه به استناد او از نظر کتاب و سنت اهمیت دهد. وقتی به او می‌گویید این فتوا خطاست فوراً جواب می‌دهد: زمانی که فلانی فتوا داده است بر من گناهی نیست ولی در صورتی که فتوا موافق آرزوهای او نباشد، گوید که این فتوا صحیح نیست و بسیار سخت گرفته است.

مجموعه‌ای از اباطیل را جمع کرده و همراه خطای علماء آن را در کتابی جمع کرده و آن را در اختیار مردم نهاده‌اند و به گمان خویش نام آن را توسعه در دین گذاشته‌اند. و می‌گویند: اسلام دین گذشت است و بر مردم سخت نمی‌گیرد. هرگاه به آن‌ها گفته شود آن را بر کتاب خدا و سنت رسولش عرضه دارید؟ جواب می‌دهند: این کلام علماست. آیا عالم از کتاب و سنت بزرگتر است؟ آیا نباید قولش را بر کتاب و سنت عرضه داشت؟

این کار را اهل خواهش‌ها و هواها انجام می‌دهند. پناه بر خدا! آن‌ها کسانی هستند که این آیه در موردشان صدق می‌کند: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾.

وقتی از بدعتی که رسول الله ﷺ مردم را برحذر داشته نهی می‌کنید، جواب می‌دهند: این عمل را فلانی که مرد عالم یا صالحی است انجام می‌داد. و یا اهل آن شهر که اهل صلاح و تقوا هستند به آن عمل می‌کنند. در جواب می‌گوییم صلاح و تقوا اگر موافق کتاب و سنت نباشد به تنهایی کافی نیست.

استدلال به قول علما و عابدان را بدون عرضه داشتن بر کتاب و سنت، شیوه اهل جاهلیت است؛ آن‌هایی که علماء و راهبان خویش را به ارباب تبدیل کرده بودند.

مسئله دهم: نسبت دادن اهل دین به کم فهمی و خطا

جهت ابطال دین به کم فهمی و خطای حافظه اهل دین استدلال می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿بَادِيَ الرَّأْيِ﴾ [هود: ۲۷]. «یعنی بدون نظر و رأی».

شرح:

از جمله فرموده‌های خداوند در مورد قوم نوح است که می‌فرماید: ﴿وَمَا نَزَّلَكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ﴾ [هود: ۲۷]. «ما پیروان تو را جز تعدادی افراد ضعیف نمی‌بینیم».

﴿بَادِيَ الرَّأْيِ﴾ یعنی کسانی که فهم ندارند. پیروان انبیاء را به خاطر اینکه به گمانشان کم فهم و یا در امورشان هوشیار نبودند و در مسائل، دوراندیش نبودند معیوب می‌دانستند.

و این چیزی است که بسیاری از مجرمان و دشمنان امروزی اسلام نیز به آن خوشحالند که دوراندیشی، فهم و درک مسائل را در مسلمانان بعید می‌دانند و به این دلیل آن‌ها را مورد سرزنش قرار می‌دهند. در حالی که علماء مسلمین اهل بصیرت و معرفت می‌باشند چون آن‌ها به نور الله می‌نگرند و به آنچه الله تعالی امر کرده، دستور می‌دهند و از آنچه نهی نموده است، برحذر می‌دارند.

بدون شک علماء عمل‌کننده، بعد از رسولان پروردگار بهترین مردمانند و فضیلت عالم بر عابد به سان فضیلت ماه بر سایر ستارگان است. هیچ فردی علماء را متهم نمی‌کند جز کسانی که به جاهلیت شبیه باشند و یا شبیه قوم نوح باشند که پیروان رسولان را متصف به آن اوصاف می‌کنند تا مردم از آنان بیزار شوند و این سخن بر زبان تعدادی از مردم این زمان جاری است که می‌گویند: این‌ها عالمان حیض و نفاس، عالمان طهارت با سنگ و مسائل جزئی هستند و فقه واقع را نمی‌شناسند. در حالی که فقه واقع نزد آن‌ها امور سیاسی، شورش و اقدام بر علیه حاکمان و امیران جامعه اسلامی است.

مسئله یازدهم و دوازدهم: بر قیاس فاسد اعتماد و قیاس صحیح را انکار نمودن

بر قیاس فاسد استدلال می‌کردند. چنانکه می‌گفتند: ﴿إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾ [ابراهیم: ۱۰]. «شما جز انسانی همچون ما نیستید».

قیاس صحیح را انکار می‌کردند. نتیجه جمع میان این دو آن بود که فاقد فهم جامعی باشند که بتوان به وسیله آن، بین حق و باطل فرق گذاشت.
شرح:

مسئله یازدهم و دوازدهم به انکار قیاس صحیح و اعتماد بر قیاس باطل اشاره دارد. نزد اهل اصول قیاس دو نوع است: قیاس علت که در آن حکم فرع به اصل ملحق می‌شود به خاطر وجود علت مشترک که جامع اصل و فرع است، می‌باشد. که اگر شرطی از شروط آن مختل گردد، آن قیاس فاسد است و در اثبات حکم بر آن اعتماد نمی‌شود و این مسئله از جمله مسائل خطیر و بزرگ است. ابن قیم می‌گوید: اکثر گمراهی مردم به سبب قیاس فاسد است و اولین تجربه کننده آن ابلیس بود چون خداوند متعال به وی دستور داد تا برای آدم سجده برد؛ گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ [الأعراف: ۱۲]. «من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل خلق کردی». به گمان وی آتش بهتر از خاک است؛ بنابراین او از آدم بهتر است و این قیاس فاسد است چون آتش از گل بهتر نیست بلکه گل از آتش بهتر است. چون آتش می‌سوزاند و باعث اتلاف کردن می‌شود در حالی که گل باعث رویش گیاهان و انواع بذرها خواهد شد که خیر آن برای مردم بهتر است. پس اگر قیاس کنیم خواهیم گفت: گل از آتش بهتر است. با این وصف در اینجا اعتماد بر قیاس نیست بلکه موجب اعتماد همان انتخاب خداوند متعال و تفضیل اوست. او پروردگار متعال است هرچه اراده کند و انتخاب نماید انجام می‌دهد و بر او اعتراض گرفته نمی‌شود. چون تمام کارهای او در نهایت حکمت است. و مشرکان به همان صورت رسولان را تکذیب کردند چون مرتکب این قیاس فاسد شدند و گفتند: ﴿إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾ [ابراهیم: ۱۰]. «شما جز انسانی همچون ما نیستید».

به بشر بودنشان استدلال می‌کردند و آن را دلیل بر عدم رسالتشان قرار می‌دادند. چون به گمانشان رسالت در میان انسان‌ها نادرست است و انسان نمی‌تواند رسول باشد. این قیاس باطل است چون قیاس همراه با مفارقه است. خداوند رسولان را بر

غیرشان برتری داده و برگزیده است و خداوند پاک، منزّه و متعال نسبت به حال و صلاحیتشان برای رسالت دانناست. ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۷۵﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۷۶﴾﴾ [الحج: ۷۵-۷۶]. «خداوند متعال از ملائکه و انسان‌ها رسولانی برمی‌گزیند. به درستی الله تعالی شنوای بیناست. و آنچه را به گذشته و حال آن‌ها مربوط است، می‌داند».

به همین دلیل آنگاه که به رسولان گفتند: ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَثُونَا بِسُلْطَنِ مُبِينٍ ﴿۱۰﴾﴾ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ﴿۱۱﴾﴾ [ابراہیم: ۱۰-۱۱]. «شما جز بشری همانند ما نیستید، می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان عبادت می‌کردند، منع کنید. دلیل روشنی برای عبادت خود بیاورید. رسولان در جواب گفتند: ما بشری همانند شما هستیم ولی خداوند متعال بر هرکس از بندگانش بخواهد منت می‌نهد».

رسولان می‌گویند: خداوند بر ما فضیلت داده، توجه کرده و بر ما منت نهاده و ما را برای رسالت برگزیده است.

قیاس شما قیاس باطلی است چون انسان‌ها در یک درجه نیستند؛ بعضی از آن‌ها مؤمن، و بعضی دیگر کافرند. بعضی رسولان، عالمان و صالحانند و بعضی دیگر جاهلان، کافران و فاسقانند. پس انسان‌ها متفاوتند. در نتیجه با هم فرق دارند و قیاس آن‌ها با همدیگر درست نیست. چون این تفاوت نزد اهل اصول از جمله اشکالات قیاس است.

بلکه حکمت اقتضا می‌کند که رسولی از جنس خودشان برایشان فرستاده شود تا بتواند مسائل را برایشان توضیح دهد. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿۱۵﴾﴾ [الإسراء: ۱۵]. «بگو اگر ساکنان زمین ملائکه بودند، از آسمان رسولی از ملائکه برایشان نازل می‌کردیم».

بنابراین، رسول باید از جنس کسانی باشد که به نزدشان مبعوث می‌گردد تا قادر به ابلاغ رسالت باشد و اقتضای حکمت نیز همین است که رسول انسان‌ها، انسان باشد. و اگر آن‌هایی که در زمین زندگی می‌کردند ملائکه بودند خداوند از جنس خودشان، ملائکه‌ای مبعوث می‌کرد.

از کارهای عجیب آن‌ها این بود که رسالت را در میان افراد بشر بعید می‌دانستند اما

بندگی سنگ و چوب را بعید تلقی نمی نمودند و برایشان چیز دور از انتظار نبود که ربوبیت و الوهیت را در سنگ و چوب بدانند. ولی همین افراد وجود رسالت در بشر را منکر و بعید می دانستند. و این قیاس باطلی است که سایر اقوام از قوم نوح گرفته تا اقوام دیگر به خاطر وجود بشری که حامل رسالت باشد، منکر رسولان الهی بودند، قوم نوح گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿۲۴﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَبَرِّبْصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۲۵﴾﴾ [المؤمنون: ۲۴-۲۵].

«این جز بشری مثل شما نیست که می خواهد بر شما برتری یابد. اگر خداوند می خواست ملائکه ای از آسمان نازل می کرد و این را در پدران قدیم خویش نشنیده ایم. او مرد دیوانه ای بیش نیست پس تا چندی در باره اش دست نگه دارید».

قریش در مورد رسول الله ﷺ می گفتند: ﴿أَأَلْقَىٰ الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ ﴿۲۵﴾﴾ [القمر: ۲۵]. «آیا در بین ما تنها به او وحی رسیده است؟ بلکه او دروغگویی خود پسند است».

این قاعده هر چند فاسد است اما مورد استفاده کفار می باشد. نوع دوم از قیاس، قیاس تشبیه است که در آن فرع بین دو اصل متردد است؛ به هر کدام بیشتر شباهت داشته باشد بدان ملحق می شود. خداوند متعال را با مخلوقات نمی توان قیاس کرد، نه قیاس علت و نه قیاس تشبیه. چون در آن افرادش در یک درجه هستند. بلکه تنها چیزی که در مورد خداوند سبحان می توان به کار برد قیاس اولی است و آن اینکه هر کمالی برای مخلوق ثابت است و مستلزم نقص نیست خالق به آن اولی تر و لایق تر است. چنانکه می فرماید: ﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۶۰﴾﴾ [النحل: ۶۰]. «مثال اعلی و برتر برای الله تعالی که مقتدر و حکیم است، می باشد».

و باز می فرماید: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾﴾ [النحل: ۷۴]. «برای الله تعالی مثال نیاورید که او می داند و شما نمی دانید».

مسئله دیگر این بود که آن ها منکر قیاس صحیح بودند و فرستاده به سوی انسان و یا فرستاده از جنس ملائکه به سوی ملائکه را انکار می کردند در حالی که صحیح این

است که رسول انسان، انسان و رسول ملائکه، ملائکه باشد و مقتضای حکمت و فطرت سلیم نیز همین است. اما در واقع آنچه باعث چنان بینشی شد جهل در بین آنها بود. آنها به جامع و فارق در قیاس جاهل بودند. جامع چیزی است که قیاس بر آن مبتنی است و آن وصف مشترک در اصل و فرع است ولی فارق خلاف آن است و در آن اصل و فرع در وصفی که حکم در بر آن بنا شود اتفاق ندارند.

مسئله سیزدهم: غلو کردن در مورد اهل علم و صلاح

آنها در مورد عالمان و صالحان غلو و افراط می کردند. چنانکه در قرآن می فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱]. «ای اهل کتاب در دینتان افراط نکنید و در مورد خداوند جز حق چیزی مگویید».

شرح:

غلو مسئله مهمی است. در لغت به معنی زیاد شدن از حد است. گفته می شود (غلا القدر) هنگامی است که آب به علت جوش آمدن از دیگ بالا می آید و یا گفته می شود (غلا السعر) و آن هنگامی است که قیمتها از میزان شناخته شده، بیشتر باشد. بنابراین غلو همان زیادتیر شدن و بالاتر آمدن از حد معروف می باشد.

اما در شرع، غلو کردن این است که شخصی را بیشتر از موقعیت و منزلتی که دارد بالا ببرند. چنانکه کسی در حق انبیاء و اولیاء غلو نماید یعنی آنها را از مرتبه عبودیت به مرتبه ربوبیت و الوهیت ارتقاء دهد.

اهل جاهلیت در مورد اشخاص غلو می کردند و آنها را از مرتبه لایق به خود بالاتر می بردند تا جایی که آنها را به مرحله ربوبیت همراه پروردگار می رساندند. چنانکه یهود در مورد عزیر گفتند: او پسر خداست و به همان شیوه نصاری، عیسی پسر مریم را از رتبه بشر بودن و رسالت به مرتبه الوهیت ارتقاء داده و گفتند: او پسر خداست. قوم نوح نیز به همان شیوه در مورد صالحان قوم خویش غلو کردند؛ عکسهای آنها را کشیده و از آنها مجسمه ساختند سپس آنها را عبادت نمودند و آنها را به مرتبه الوهیت که مرحله پرستش است، رساندند. ﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَدْرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح: ۲۳]. «و گفتند معبودان خویش را رها نکنید و ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را رها نکنید».

آری، این‌ها اسامی صالحان نوح بودند که به خاطر غلو کردن در موردشان آن‌ها را تبدیل به الهه‌های غیر از الله نمودند.

و به همان صورت طایفه‌های مشرک تا به حال در مورد صالحان غلو کنند، دور قبرهایشان طواف می‌نمایند و برایشان ذبح و قربانی می‌کنند، برای آن‌ها نذر انجام می‌دهند. از آن‌ها در حالات درماندگی و اضطرار، استغاثه و طلب نجات می‌نمایند و رفع احتیاجات و درخواست نیازهای خویش را از آن‌ها می‌کنند.

سرانجام، غلو شرک صاحبان آن را به همراه دارد. به همین دلیل است که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لَا تُظْرُونِي كَمَا أَظْرَثَ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^۱ «در مدح و ثنای من چنانکه مسیحیت در مورد عیسی پسر مریم کردند، افراط مکنید من بنده‌ای بیش نیستم. پس بگویید عبد خدا و رسول خدا».

غلو کردن در مورد انبیاء و صالحان همان چیزی است که باعث شد مشرکین اعم از اهل کتاب و امیون دچار شرک اکبر گردند. بر ما واجب است که منزلت لایق و شایسته به اشخاص را بدانیم. بر رسالت رسولان و صلاحیت صالحان و علم عالمان واقف گردیم و بدانیم که آن‌ها افضل‌تر بر غیر خود هستند. فضیلت عالم بر عابد همچون فضیلت ماه بر بقیه ستارگان است و لازم است آن‌ها را در مکان‌های لایق به خودشان قرار دهیم.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً﴾ [النساء: ۱۷۱].

«در دین خود افراط مکنید و جز حق را به خداوند نسبت مدهید. عیسی پسر مریم جز این نیست که رسول خداست و کلمه اوست که به مریم القا شده و روحی از جانب اوست بنابراین به الله و رسولانش ایمان بیاورید و سخن، از سه خدا بر زبان مرانید»^۲.

۱- أخرجه البخاری رقم: ۳۴۴۵.

۲- مسیحیان در نتیجه افراط معتقد به سه خدایی شدند و سخن از پدر، پسر و روح القدس را به میان آوردند.

و می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ [المائدة: ۷۷].

«بگو ای اهل کتاب در دین خویش به ناحق افراط مکنید و از هواها و امیال کسانی پیروی مکنید که از قبل گمراه بوده و بسیاری را هم گمراه کردند و از راه راست دور افتاده‌اند». رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْعُلُوَّ فِي الدِّينِ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْعُلُوَّ فِي الدِّينِ»^۱ «زنهار از افراط در دین بپرهیزید که آنچه باعث هلاکت گذشتگان شما شد همان افراط در دین بود».

پس غلو و افراط در مورد مخلوقین و بالابردنشان از آن منزلتی که لایق به آن‌هاست، جایز نیست چون سرانجام این کار به شرک منتهی می‌شود و در مورد عالمان و عابدان نیز افراط کردن به چنین سرانجامی می‌انجامد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱].

«غیر از خداوند متعال علما و راهبان خویش را رب و پروردگار خود قرار می‌دادند». یهودیان و مسیحیان در مورد علماء و عابدان خویش افراط کردند و آن‌ها را تا مرتبه ربوبیت بالا بردند و معتقد بودند که آن‌ها صلاحیت حلال کردن محرّمات و حرام نمودن حلال‌ها را دارند؛ چیزی که منجر به تغییر شرع مطهر شد.

مسئله چهاردهم: نفی حق و اثبات باطل

هر آنچه که گذشت بر قاعده نفی و اثبات مبتنی بود بنابراین آن‌ها به دنبال ظن و گمان و هواهای خویش افتادند و از هر آنچه رسولان الهی حامل آن بودند، اعراض کردند.

شرح:

تمام مسائلی را که شیخ تا به حال بحث کرده بر قاعده نفی و اثبات بنا شده است که اهل جاهلیت هر آنچه را که خداوند نفی کرده، اثبات و هر آنچه را که الله تعالی اثبات نموده است، نفی کردند. به همین سبب دچار گمراهی شدند. الله تعالی شرک را نفی و توحید را اثبات می‌نماید اما آن‌ها برعکس آن عمل کردند و به تمام معنی عکس لا اله

۱- أخرجه النسائي (۲۹۶/۵) رقم (۳۰۵۷) وابن ماجه (۴۷۶/۳) رقم (۳۰۲۹) وأحمد في المسند (۲۱۵/۱، ۴۳۷) وصححه الألباني في صحيح الجامع (رقم: ۲۶۸۰).

الا الله را باور داشتند. در موردشان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُوتِيَكَ هُمْ الْخَسِرُونَ﴾ [العنكبوت: ۵۲]. «آن‌ها به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند و ایشان زیانمندانند».

ایمان به باطل همان چیز نفی شده‌ای است که بدان مؤمن بودند و آن را اثبات می‌کردند. در صورتی که می‌بایست بدان کافر می‌شدند. ایمان به الله همان چیز مورد تأیید می‌باشد که آن‌ها به آن کافر بودند و چون به باطل ایمان آوردند، مثبت را نفی کردند و با کافر شدن به الله، نفی را اثبات و اثبات را نفی نمودند.

این قاعده و اساس جاهلیت بود که بر آن گام می‌نهادند و در گمراهی می‌غلطیدند. در صورت جستجو در احوالشان به این حقیقت خواهید رسید که آن‌ها از این قاعده خارج نمی‌شدند. پس هرکس برای خداوند شریک قرار دهد هرچه را خداوند اثبات نموده او نفی کرده و هر آنچه را که خداوند نفی نموده او اثبات کرده است و کسی هم که حرامی را حلال و حلالی را حرام نماید نیز از این قبیل می‌باشد. آری اگر کسی حلال خدا را نفی و حرام خدا را اثبات نماید او نیز مشمول این قاعده است. بطور کلی افعال جاهلیت از آن خارج نبودند، که هرکس با اهل توحید دشمنی و با اهل شرک دوستی نماید او نیز اقدام به اثبات چیزی که خداوند نفی نموده، و نفی کردن چیزی که خداوند آن را اثبات نموده، کرده است. چون خداوند دستور به دوستی مؤمنان داده و از دوستی و محبت مشرکان نهی فرموده است.

مسئله پانزدهم: به بهانه‌های باطل از قبول حق سر باز زدن

علت پیروی نکردن از دین پیامبران را عدم فهم آن می‌دانستند و آن را برای خود عذر قرار میدادند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ [البقرة: ۸۸]. «و گفتند دل‌های ما در حجاب است».

و می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ﴾ [هود: ۹۱]. «ای شعیب ما بیشتر آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم».

ولی خداوند آن‌ها را تکذیب می‌کند و بیان می‌دارد که به واسطه انتخاب کفر، بر دل‌هاشان مهر زده شده و در نتیجه به سبب آن دچار نفهمی شده‌اند.

شرح:

عذر آن‌ها برای عدم قبول حق این بود که آن را نمی‌فهمند. چنانکه خداوند متعال در مورد یهود، هنگامی که رسول الله ﷺ آن‌ها را دعوت به اسلام نمود بیان می‌دارد که گفتند: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾ [البقرة: ۸۸].

«گفتند دل‌های ما در پرده است بلکه خداوند به واسطه کفرشان آن‌ها را لعنت کرده است، پس جز اندکی ایمان نیاوردند».

غُلْفٌ یعنی بر آن پرده‌ای قرار داد که مانع رسیدن کلام رسول الله ﷺ به آن‌ها می‌شد و دل‌هایشان به سخنان رسول الله ﷺ آرام نمی‌گرفت. این را حجتی برای خود در تکذیب رسول الله ﷺ قرار داده بودند. معنی مشهور آیه همین است.

معنی دوم آیه: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ یعنی دل ما از علم انباشته شده است بنابراین، احتیاج به سخن هیچکس نداریم. خداوند متعال می‌فرماید علت آن نیست که ابراز می‌دارند بلکه دلیل آن این است که به واسطه کفرشان مشمول غضب خداوند هستند یعنی آن‌ها را از رحمت خویش طرد کرده و دور نموده است. بنابراین، به واسطه کفرشان حق را پذیرا نبودند. حرف باء در اینجا به معنی سببیت است. دلیل اینکه سخن رسول الله ﷺ را نمی‌فهمیدند این بود که آن‌ها کافر شده و به آن بی توجه بودند و اهمیتی به آن نمی‌دادند و به کیفر آن، خداوند آن‌ها را از پذیرش حق منصرف کرد. ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ [الصف: ۵]. «هنگامی که کج روی کردند خداوند دل‌هایشان را از حق برگرداند».

پس هرکس حق را نپذیرد خداوند او را به باطل مبتلا می‌گرداند و بعد از آن حق را نمی‌پذیرد؛ چون کفر دل‌ها را باطل می‌گرداند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَيُضِلُّ مَنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿۱۶۰﴾ وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبِطْلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۶۱﴾ [النساء: ۱۶۰-۱۶۱]. «به سبب ظلمی که یهود کردند بسیاری از چیزهای پاکیزه را که برایشان حلال بود بر ایشان حرام نمودیم. ربا و سود می‌گرفتند در حالی که از آن نهی شده بودند و اموال مردم را به ناحق می‌خوردند».

این آیات در مورد یهود بود و اینکه می‌گویند: ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ دل‌هایشان در پرده نیست بلکه خداوند به عنوان کیفر اعمالشان دل‌هایشان را از حق منحرف کرده است و اصل دل‌ها بر همان فطرت خویش است که به واسطه آن پذیرای حق می‌باشد ولی هنگامی که این فطرت به فساد کشیده شود حق را قبول نمی‌کند مثل زمین، هنگامی که سفت و سخت گردد چیزی در آن نمی‌روید چون برای رویدن کیفیت خود را از دست داده است. قلب نیز همین‌گونه است. علی‌رغم اینکه شعیب از فصیح‌ترین انبیاء در سخن و خطابه است تا جایی که به خاطر قدرت فصاحت و تأثیر گذاشتن بر دیگران و بلاغت کلام به خطیب‌الانبیاء مشهور است؛ با این اوصاف قومش گفتند: ﴿قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴿۹۱﴾ [هود: ۹۱]. «ای شعیب ما بیشتر آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم ما تو را در بین خود ضعیف می‌بینیم اگر طایفه اندک نبود تو را سنگسار می‌کردیم. تو پیش ما گرانقدر نیستی».

آن‌ها کلام شعیب را فهم نمی‌کردند چون خداوند متعال دل‌هایشان را به کیفر پذیرش کفر فاسد گرداند؛ همان چیزی که برای بنی‌اسرائیل روی داد و این سنت پروردگار متعال است. هرکس بعد از ابلاغ حق آن را نپذیرد و از پذیرش آن تکبر ورزد خداوند او را به فساد قلب مبتلا می‌گرداند تا عقوبتی بر انتخاب نادرستشان باشد. کافران قریش نیز همین‌گونه بودند. آیا می‌دانید که آن‌ها در جواب دعوت رسول الله ﷺ چه گفتند؟ ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِيْ أَكْتَةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِيْءَاذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّا عَمِلُونَ ﴿۵﴾ [فصلت: ۵]. «و گفتند در رابطه با آنچه ما را به آن می‌خوانید دل‌های ما در پرده و گوش‌های ما سنگین است. و در بین ما و تو پرده‌ای است در نتیجه تو عمل کن و ما نیز به آنچه خود خواهیم عمل می‌کنیم».

کافران راهشان یکی است. با دعوت پیامبران به بهانه اینکه آن را نمی‌فهمند مقابله می‌کنند. آیا این نشان بر کوتاهی در ابلاغ رسالت نیست؟ نه هرگز. بلکه به سبب کفری که انتخاب نمودند، از حق روی گرداندند و به آن توجه و رغبتی ندارند. همت‌هایشان ضعیف و استعداد‌هایشان ناتوان گشته است.

مسئله شانزدهم: یهود تورات را با کتاب‌های سحر معاوضه نمودند

آنچه را که خداوند به آن‌ها داده بود با کتاب‌های سحر معاوضه کردند. چنانکه خداوند متعال در بیان آن می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَى ظُهُورَهُمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۷﴾ وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [البقرة: ۱۰۱-۱۰۲]. «و آنگاه که رسولی از جانب پروردگار به سویشان آمد که کتابشان را تصدیق می‌کرد بعضی از اهل کتاب، کتاب خدا را رها کرده و به آن پشت کردند گویا که نمی‌دانند. و آنچه را شیاطین در ملک سلیمان می‌خواندند را پیروی نمودند در حالی که سلیمان کفر را انجام نداد بلکه شیاطین کافر شدند و به مردم سحر می‌آموختند».

شرح:

یهودیان به توراتی که در آن صفات محمد ﷺ موجود بود و امر به پیروی از آن شدند، کافر گشتند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«آنان آن پیامبر نبی و امی را پیروی می‌کنند که صفتش را مکتوب نزد خود در تورات و انجیل می‌یابند که آن‌ها را به معروف امر و از منکر نهی می‌کند، پاکی‌ها را برایشان حلال و ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها را برایشان حرام می‌دارد و بار گران و مشقت‌هایی که بر دوش آن‌ها بود بر می‌دارد».

چنانکه عیسی عليه السلام نیز در انجیل به آن بشارت می‌دهد: ﴿...إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ [الصف: ۶]. «... من رسول خدا به سوی شما هستم و تورات را تصدیق و به آمدن رسولی بعد از خود که اسمش احمد است، بشارت می‌دهم».

این رسول الله ﷺ نام، رسالت و صفاتش در تورات و انجیل مذکور است چنانکه به مانند فرزندان خویش او را می‌شناسند ولی آنگاه که به کتاب خدا؛ تورات و انجیل،

کافر شدند خداوند آن‌ها را مبتلا به این کرد که کتاب‌های سحری را که کردار شیاطین بود برگیرند و وحی خداوند را با عمل شیطان معاوضه نمایند و این کیفر و سرانجام همه کسانی است که از حق روی می‌گردانند. در نتیجه خداوند آن‌ها را به باطل مبتلا می‌گرداند.

هرکس از حق روی گرداند، به باطل گرفتار می‌آید. پس کسی که دعوت رسولان به سوی توحید و افراد الله در عبادت را ترک نماید؛ به بیان دیگر مبتلا به رواج شرک و خرافات گردد طوری که به آن استدلال و آن را در بین مردم ترویج دهد و آن را حق خواند.

این همان چیزی است که بسیاری از عالمان خرافاتی و گورپرستان بر آن هستند و این را با دعوت به توحید و کتاب و سنت معاوضه کردند، به باطل دعوت و به گورپرستی و دل‌بستگی به مرده‌ها فرا خواندند و برای اثبات آن به شب‌هاتی که در بین مردم رواج داده‌اند چنگ زدند و وقت خود را با این اباطیل سپری کردند. و العیاذ بالله.

مسئله هفدهم: کارهای باطلشان را به پیامبران نسبت می‌دادند

باطلشان را به پیامبران نسبت می‌دادند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ﴾ [البقرة: ۱۰۲]. «و سلیمان کفر نورزید».

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا﴾ [آل عمران: ۶۷]. «ابراهیم یهودی یا مسیحی نبود».

شرح:

از جمله منهج جاهلیت این بود که آنچه از کفر و گمراهی بر آن بودند را به انبیاء نسبت می‌دادند. چنانکه یهودیان به سلیمان نسبت سحر زدند و گفتند: از جمله عمل سلیمان سحر بود و سلیمان به واسطه آن جن و شیاطین را مسخر خویش نموده بود. و نسبت به اینکه شیاطین هم مخلوق خداوند هستند و هرگونه که خداوند بخواهد آن‌ها را رام و مسخر خواهد کرد، جاهل بودند و پروردگار عالم آن‌ها را تحت فرمان سلیمان عليه السلام در آورد. یهودی‌ها بدین خاطر سحر را به سلیمان نسبت دادند تا آن را در بین مردم رواج دهند، لذا گفتند که سحر کار انبیاء است. یهودیان و نصاری کفر خویش را و هر آنچه از گمراهی بر آن بودند به پدر انبیاء و امام حنفاء؛ ابراهیم عليه السلام،

نسبت دادند و گفتند: دین ابراهیم همین بوده است. به همین خاطر خداوند سخنشان را انکار می‌نماید: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۷﴾﴾ [آل عمران: ۶۷]. «ابراهیم یهودی یا مسیحی نبود بلکه مسلمانی حنیف بود و مشرک نبود».

ابراهیم برعکس آنچه که یهود و نصاری بر آن بودند اهل توحید و مبری از شرک و مشرکین بود.

یهودیت و نصرانیت قرن‌ها بعد از ابراهیم ایجاد شدند لذا چگونه آن را به وی نسبت می‌دهند؟ این کار از جمله قبیح‌ترین دروغ‌هاست. تاریخ کذب آن‌ها را ثبت می‌کند چون فاصله بین آن‌ها و ابراهیم قرن‌های متمادی است و تورات و انجیل بعد از ابراهیم علیه الصلاة والسلام نازل شده‌اند. چنانکه می‌فرماید: ﴿يَتَأْهَلُ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۶﴾﴾ [آل عمران: ۶۵]. «ای اهل کتاب چرا در مورد ابراهیم مجادله می‌کنید در حالی که تورات و انجیل بعد از او نازل گشته‌اند، آیا فکر خود را به کار نمی‌گیرید؟».

﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ﴾ [آل عمران: ۹۳]. «همه خوردنی‌ها بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه را که یعقوب قبل از نزول تورات بر خود حرام کرده بود».

در این امت نیز کسانی هستند که برای کمک به مذهب خویش احادیث دروغی را ساخته و به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند و همچنین کسانی هستند که خود را به ائمه نسبت می‌دهند در حالی که در عقیده با آن‌ها مخالفند. خود را به ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد رحمهم الله نسبت می‌دهند در حالی که بر عقیده اشعری و معتزله هستند و این عقاید باطل را به امامان سلف نسبت می‌دهند در حالی که آن امامان - رحمهم الله - معتزله نبودند بلکه با اهل اعتزال و کلام مخالف بودند.

مسئله هجدهم: علی رغم مخالفت با انبیاء خود را به آن‌ها منتسب می‌کردند در نسبت دادن خویش دچار تناقض شده بودند

خود را به ابراهیم نسبت می‌دادند در حالی که تبعیت او را ترک کرده بودند.

شرح:

تناقض در انتساب این است که خود را به چیزی نسبت دهند و با آن نیز مخالفت کنند. اینگونه نسبت دادن‌ها باطل و دروغ است. نسبت دادن صحیح این است که در حالی که خود را به آن نسبت می‌دهند با آن موافق باشند. کسی که به ابراهیم نسبت داده شود باید موافق آن چیزی باشد که او آورده است و آن همان توحید خداوند سبحان و اخلاص در عبادت برای او و برائت از مشرکان است و نباید در هیچیک از این امور با او مخالفت نماید. یهودیان خود را به ابراهیم نسبت می‌دهند در حالی که از حج کردن امتناع و رو به کعبه کردن را ناپسند می‌دانند. ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿۹۶﴾ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ﴿۹۷﴾ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿۹۸﴾﴾ [آل عمران: ۹۶-۹۷]. «اولین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شد در مکه می‌باشد که در آن برکت و هدایت عالمیان است در آن نشانه‌های روشن قرار دارد؛ مقام ابراهیم خلیل است هرکس در آن داخل شود در امان است و هرکس توانای رسیدن به آنجا را داشته باشد واجب است که حج را انجام دهد. و هرکس کافر شود خداوند از جهانیان بی نیاز است».

همچنین کسانی که خود را به چهار امام اهل سنت و جماعت نسبت می‌دهند واجب است که در عقیده نیز با آن‌ها موافق باشند و با پذیرش عقاید جهمیه و معتزله و اشاعره با آنان مخالفت نمایند.

مسئله نوزدهم: عیب جویی نمودن از صالحان به خاطر اعمال کسانی که خود را به آن‌ها منتسب می‌کنند

چنانکه یهودی‌ها، عیسی عليه السلام را و همچنین یهودیان و مسیحیان، محمد صلى الله عليه وآله وسلم را مورد سرزنش خویش قرار می‌دادند.

شرح:

به خاطر ارتکاب اعمالی که پیروان صالحان انجام می‌دادند از آن‌ها عیب می‌گرفتند و آن‌ها را زیر سؤال می‌بردند در حالی که آن‌ها از آن اعمال بری بودند. چنانکه یهودیان، عیسی عليه السلام را به خاطر اعمال صلیبیان سرزنش می‌کردند. و کسانی هم محمد صلى الله عليه وآله وسلم را به خاطر اعمالی که گورپرستان و گروه‌های منحرف چون معتزله، جهمیه، و خوارج انجام داده‌اند، مورد سرزنش قرار می‌دادند.

ما به کسانی که از این انبیاء راستین عیب جویی می‌کنند، می‌گوییم که: این نه دین موسی، نه عیسی و نه محمد ﷺ می‌باشد و هنگامی که پیروان دچار انحراف می‌شوند نباید آن را به اصل نسبت داد بلکه به کسی که این اعمال و انحرافات از او صادر شده باید منتسب نمود. رسالت موسی به خاطر آنچه که یهودیان از تحریف، تبدیل و تغییر در دین انجام دادند معیوب نمی‌گردد. و آنچه را مسیحیت از شرک، صلیبیت و کفر انجام می‌دهند به دین مسیح نسبت داده نمی‌شود و همچنین اعمال و عقاید گورپرستان مدعی اسلام را نمی‌توان به محمد ﷺ نسبت داد بلکه کسانی اعمال و اقوالشان به محمد ﷺ نسبت داده می‌شود که پیرو صادق او باشند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَالسَّيِّئُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «پیشی گیرندگان آغازین از مهاجرین و انصار و کسانی که در نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود و آن‌ها نیز از خداوند خشنودند».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى الْأَتَائِسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّحْيُ﴾ [آل‌عمران: ۶۸]. «نزدیک‌ترین افراد به ابراهیم، پیروان او و این پیامبر می‌باشد». و به همان صورت کسانی که دچار انحراف در عقیده هستند و با دلیل به مخالفت بر می‌خیزند هرچند به امامان چهارگانه منتسب باشند انحرافشان را نمی‌توان به ائمه نسبت داد.

مسئله بیستم: کارهای ساحران و کاهنان را از جمله کرامات اولیاء محسوب نمودن

اعتقاد آن‌ها در مورد کارهای خارق عادت ساحران و امثال این‌ها این بود که آن را از کرامت صالحان می‌دانستند و آن را به انبیاء نسبت می‌دادند چنانکه آن را به سلیمان هم نسبت دادند.

شرح:

خارق عادت چیزهای خارج از توان انسان می‌باشد و تنها خداوند متعال قادر به انجام آن است. در صورت جاری شدن به دست پیامبری، به آن معجزه می‌گویند. چنانکه موسی عصا را تبدیل به اژدها نمود و عیسی کور مادرزاد و پیسی را شفا می‌داد و مردگان را به اذن الله زنده می‌کرد. و از آنچه خداوند از معجزات به محمد ﷺ عطا

کرده که بزرگترین آن قرآن است؛ جملگی بشریت از انجام آن ناتوانند و تمام جن و انس از آوردن مانندش عاجزند.

اما اگر خارق عادت توسط بنده صالحی که مؤمن و متقی است تحقق یابد آن را کرامت می‌نامند و بر دست او جاری می‌گردد تا حجتی در دین و رفع حاجتی از مسلمین باشد چنانکه برای مریم روی داد. هنگامی که زکریا علیه السلام به محراب عبادتش وارد شد غذای آماده‌ای را نزد او یافت در حالی که مریم علیها السلام خود را برای عبادت فارغ کرده بود و آنجا مکان عبادت او بود. و یا آن خواب طولانی که برای اصحاب کهف روی داد چنانکه در این مدت جسمشان سالم ماند و خللی به حیاتشان وارد نگشت. اما چیزی که شبیه خارق عادت است و بر دست کافران جاری می‌شود و از جمله کارهای شیطانی است که در آن مکر و خدعه و تخیل موجود است و یا کارهایی است که توسط شیاطین انجام می‌گیرد و به خاطر به فساد کشاندن عقیده انسان‌ها و ضرر رساندن به آن‌ها به خدمتشان در می‌آیند؛ این‌ها را نمی‌توان کرامت نام نهاد. چنانکه فردی فاسق و گنهکار در هوا پرواز و یا بر آب راه برود این اعمال کار شیطان است و به خاطر کفریاتی که انجام می‌دهند و شرکیاتی که مرتکب می‌گردند شیاطین به خدمتشان در آمده آن‌ها در هوا پرواز و بر روی آب راه می‌روند.

آنچه توسط این انسان‌های فاجر و فاسق از انواع شعبده بازی و شرکیات صورت می‌گیرد از جمله کارهای شیطان‌هاست که در آن مرتکب حيله‌ها می‌شوند و وارد انسان‌ها شده و باعث انجام کارهایی می‌گردد و این چیزی است که در بین خویش آن را می‌آموزند. همچنان که سحر را نیز یاد می‌گیرند و این کارها را نمی‌توان به پیامبران و پیروان آن‌ها نسبت داد. به همین خاطر هنگامی که یهودی‌ها سحر را به سلیمان علیه السلام نسبت می‌دهند خداوند سخنشان را رد می‌کند؛ زیرا سحر کفر است و انجام آن لایق به انبیاء نیست و سلیمان نیز از جمله انبیاء می‌باشد.

مسئله بیست و یکم: خدا را با داد و فریاد و کف زدن عبادت کردن

آن‌ها با کف زدن و فریاد کشیدن خدا را عبادت می‌کردند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن به مخالفت برخاست این بود که به وسیله کف زدن و فریاد کشیدن خدا را عبادت می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا

كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً ﴿۳۵﴾ [الأنفال: ۳۵].

یعنی تقرب جستن مشرکین به خداوند نزد کعبه جز مکاء و تصدیه نبود. مکاء همان صوت است و تصدیه، دست‌ها و کف را به هم زدن می‌باشد. این کارها را نزدیک بیت الله انجام می‌دادند و آن را نماز می‌نامیدند و بدان وسیله می‌خواستند به الله تعالی نزدیک گردند. این کارها از جمله کارهایی بود که شیاطین برایشان زینت داده بود. چون عبادت آن چیزی است که شرع تعیین کرده است و توقیفی می‌باشد. بنابراین، انسان نباید خودش چیزی را درست کند یا از دیگری دریافت دارد بدون اینکه خداوند آن را تشریح کرده باشد و بعد به وسیله آن بخواهد به خداوند نزدیک شود. این فاقد اصل و فرعی در شرع اسلام است. از اینجا حرام بودن این دو خصوصیت را دریافت می‌داریم. لذا هرچند انسان در انجام سوت کشیدن و کف زدن قصد عبادت را نداشته باشد چون شبیه شدن به مشرکین است انجامش حرام است. رسول الله ﷺ کف زدن را تنها برای زنان آن هم در صورت احتیاج مباح نموده است. چنانکه در صورت سهو امام در نماز، بخواهد او را آگاه گرداند. ولی انجام آن در صورت حضور مردان باعث فتنه می‌گردد و مردان هم نباید آن را انجام دهند چون انجام آن توسط مردان باعث تشبیه به کفار و زنان خواهد شد.

مسئله بیست و دوم: لهُو و لعب را به عنوان دین خود برگزیدن

همانا ایشان لهُو و لعب را به عنوان دین خود انتخاب کردند.

شرح:

لهُو به باطلی گفته می‌شود که انسان به وسیله آن مشغول و از حق باز ایستد و لعب ضد جدی بودن است و چیزی است که هیچ فایده‌ای ندارد، که از جمله خصوصیات جاهلیت این بود که لهُو و لعب را دین خود کرده و آن را وسیله نزدیکی به خدا قرار داده بودند چیزی که در نزد صوفیه موجود است. دف زدن و آواز خوانی را به عنوان عبادت قرار دادند و به وسیله آن خواستند به خداوند تقرب جویند.

آهنگ و وسایل آن لهُو و لعب هستند و در حد ذات خویش حرامند. بنابراین چگونه وسیله عبادت خداوند قرار داده شده‌اند؟ شبیه آن‌ها در شرایط فعلی همان سرودهایی است که اسلامی نامیده شده‌اند و به زعم خویش آن را از جمله وسایل دعوت قرار داده‌اند. و حال آنکه دعوت کردن به سوی دین همان دعوتی است که پیامبر ﷺ

آورده است و در آن چیزی از آوازخوانی و موسیقی و هر آنچه که نفس‌ها را به خود مشغول و او را از ذکر خداوند و خواندن قرآن باز دارد، وجود ندارد. بلکه این از شعارها و راه و رسم حرکت حزبی است و جزو وسایل دعوت نمی‌باشد چون دعوت توقیفی است و رسول الله ﷺ مردم را به وسیله کتاب، سنت، موعظه، ارشاد و مجادله نیکو دعوت می‌نمود و سرودهای دسته جمعی را وسیله دعوت قرار نداد.

اما سرودن شعرهای خوب مانند شعرهای حسان رضی الله عنه که برای دفاع از اسلام و باطل نمودن شرک و یا برای تشویق به انجام عمل و پیمودن مسافت‌ها سروده شده‌اند، مانند سرودهای گروهی که هم اکنون به کار می‌گیرند، نمی‌باشد. بنابراین این را نباید با آن‌ها قیاس کرد چون فرق بین آن‌ها واضح است.

مسئله بیست و سوم: مغرور شدن به دنیا

زندگی دنیا موجب غرورشان گردید چون گمان می‌بردند عطا و بخشش خداوند دلیل بر رضایت اوست. چنانکه در قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَنَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾ [سبأ: ۳۵]. «مال و فرزندان بسیار داریم بنابراین عذاب نمی‌شویم».

شرح:

در جاهلیت اموال و فرزندان بسیار را نشانهٔ تکریم خداوند برای خویش می‌دانستند و نتیجه می‌گرفتند که خداوند آن‌ها را عذاب نمی‌کند. ﴿وَقَالُوا لَنَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾ [۳۵] قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِن أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ [۳۶] وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ﴾ [سبأ: ۳۷-۳۵]. «مال و فرزندان بسیار داریم بنابراین عذاب نمی‌شویم. بگو پروردگار من برای هرکس که بخواهد روزی خویش را زیاد و یا کم می‌گرداند اما بیشتر مردم نمی‌دانند و اموال و فرزندان شما وسیله تقرب و نزدیکی شما پیش خداوند نیست».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ [سبأ: ۳۹]. «بگو پروردگار من برای هرکس از بندگان که بخواهد روزی را زیاد یا کم می‌گرداند و هر چه را انفاق نماید خداوند جایش را پر می‌کند که او بهترین روزی دهندگان است».

بنابراین، اموال و فرزندان زیاد نشانه محبت خداوند برای بنده‌اش نمی‌باشد بلکه گاهاً به خاطر استدراج به کافر می‌بخشد. در حدیث آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَمَنْ لَا يُحِبُّ وَأَمَّا الدِّينُ فَلَا يُعْطِيهِ إِلَّا مَنْ يَحِبُّ»^۱ «خداوند دنیا را به هرکس؛ چه دوست بدارد یا ندارد، می‌بخشد ولی دین را تنها به کسانی می‌دهد که دوستشان دارد». و در حدیث دیگری می‌فرماید: «لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ»^۲ «اگر دنیا نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش داشت به قدر خوردن آبی به کافران داده نمی‌شد».

این وضع رسول الله ﷺ است که نزد خداوند از همه گرامی‌تر می‌باشد و اصحابش که نزد خداوند گرامی‌اند. اما با این وصف دچار گرسنگی، فقر و تنگدستی شده‌اند و کافران نیز گاهاً در وفور نعمت‌های مادی مسرور و شاداب بوده‌اند ولی خداوند آن را به خاطر استدراج به آن‌ها داده است. به بهره‌مندی‌های دنیا نمی‌شود استدلال کرد بلکه برای تشخیص کرامت و شرافت انسان نزد پروردگار به عمل صالح استناد می‌شود. حال صاحب چنین عمل صالحی ثروتمند یا فقیر باشد چنین فردی پیش خداوند عزیز و گرامی است. از جمله اشتباهات مردم این است که ثروت را دلیل کرامت و بزرگی و فقر و احتیاج را دلیل پستی می‌دانند.

مسئله بیست و چهارم: ترک کردن حق به خاطر اینکه ضغفاء بر آن هستند

به خاطر اینکه در پذیرش حق فقرا بر آن‌ها سبقت جسته بودند روح تکبر و خود بزرگ بینی در آن‌ها مانع پذیرش حق شد و در این زمینه پروردگار در کتابش فرمود: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ...﴾ [الأنعام: ۵۲]. «آنان که پروردگارشان را می‌خوانند از خود مران...».

شرح:

اهل جاهلیت وقتی دیدند افراد ضعیف اسلام را پذیرفته‌اند از قبولش سر باز زدند.

۱- أخرجه أحمد (۳۸۷/۱)، والحاكم (۱۹۳/۱ رقم ۱۰۲)، (۲۳۰/۵ رقم: ۷۳۸۱) وقال: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۲- أخرجه الترمذی (۵۶۰/۴ رقم ۲۳۲۵)، وقال أبو عيسى: هذا حديث صحيح غريب من هذا الوجه. والحديث صححه الألبانی فی صحيح الجامع (رقم ۵۲۹۲)

به همین خاطر گفتند: ﴿أَهْوَأُ لَاءَ مَنْ أَلَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا﴾ [الأنعام: ۵۳]. «آیا این افراد هستند که خداوند در بین ما بر آنها منت نهاده است؟» یعنی اینها از ما به بهشت شایسته‌تر نیستند ما از آنها لایق‌تر و دارای شرافت بزرگتری هستیم چون اینها ضعیف و بی چیزند و در جامعه ارزشی ندارند. خداوند متعال در کلام خویش سخنانشان را باطل نموده و می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ [الأنعام: ۵۳]. «آیا خداوند نسبت به شکرگزاران داناتر نیست؟».

خداوند متعال توفیق دینداری را تنها نصیب کسانی می‌گرداند که دوستشان دارد در حالی که دنیا را به همه کس عطا می‌نماید و ملاک بخشش را در آن دوستی و دشمنی قرار نداده است.

مسئله بیست و پنجم: ابطال در پذیرش چیزی به خاطر سبقت جستن ضعفاء به سوی آن

به خاطر پذیرش حق توسط ضعفاء آن را باطل می‌دانستند و می‌گفتند: ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ [الأحقاف: ۱۱]. «اگر در آن خیری بود بر ما پیشی نمی‌گرفتند».

شرح:

از جمله عادات جاهلی این بود که به خاطر سبقت گیری ضعفاء در کاری آن را باطل می‌دانستند. چنانکه الله تعالی در مورد مشرکین می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ [الأحقاف: ۱۱]. «اگر در آن خیری بود بر ما پیشی نمی‌گرفتند».

و اظهار می‌داشتند که ما اهل علم، تجربه و اندیشه‌ایم و دنیا را می‌شناسیم. وقتی دیدیم آنچه محمد آورده حق نیست، آن را ترک نمودیم در صورتی که اگر حق بود حتماً ما در پذیرش آن بر دیگران سبقت می‌گرفتیم و ترک نمودن آن توسط ما دلیل بر ابطال آن می‌باشد.

این دلیل باطلی است چون پذیرش و اطاعت حق به طبقه خاصی مربوط نمی‌شود بلکه فضلی است که خداوند متعال هرکس از بندگانش را لایق بداند به پذیرش آن موفق و به خاطر آن بر او منت می‌نهد. و پیروان رسولان اکثراً افراد ضعیفی بودند. چنانکه می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۱]. «آیا به تو ایمان آوریم در حالی که پیروانت افراد فرومایه و ضعیف هستند».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرْنَكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرْنَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ﴾ [هود: ۲۷]. «ما پیروان تو را جز تعدادی افراد اراذل و کم خرد نمی‌بینیم».

به گمانشان صاحب فکر و اندیشه و مردان عاقلی هستند. پس اگر آنچه که نوح آورده حق بود، صاحبان اندیشه و بزرگان قوم آن را قبول می‌کردند بنابراین ترک دین او از جانب این‌ها دلیل بر ناحق بودن آن است.

این استدلال باطل است. چون اکثر آن‌هایی که از پذیرش حق روی می‌گردانند اهل ثروت و مالند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِء كَافِرُونَ﴾ [سبأ: ۳۴]. «ما در هیچ شهر و دیاری رسولی را مبعوث نکردیم جز اینکه ثروتمندان گفتند: ما به آنچه که شما فرستاده شده‌اید کافریم».

بیشتر پیروان حق ضعفاء و فقرا هستند؛ چون تکبری ندارند که آن را وسیلهٔ اعراض قرار دهند.

به حق بودن چیزی به خاطر پیروی کردن ثروتمندان و صاحبان جاه و مقام و ناحق بودن آن به خاطر پیروی افراد ضعیف از جمله معیارهای جاهلی است و درست نیست آن را وسیلهٔ سنجش حق از باطل قرار داد. به همین مناسبت علماء فرموده‌اند: «الحق لا يعرف بالرجال، وإنما يعرف الرجال بالحق» «حق به وسیلهٔ مردان شناخته نمی‌شود بلکه مردان به وسیله حق شناخته می‌شوند».

مسئله بیست و ششم: دلایل کتاب را بعد از معرفت و شناخت، به منظور موافق با آرزوهایشان تحریف نمودند

کتاب خدا را بعد از تعقل و تفهیم تحریف می‌کردند.

شرح:

یهودیان و مسیحی‌ها تورات و انجیل را که کتاب خدا بودند بعد از تعقل و تفهیم تحریف کردند و این کار را با زیاد و کم کردن حرفی از کلام خدا و یا تفسیر کردن غلط انجام دادند و این کار را کردند تا کتاب خدا را با خواهش‌های نفسانی خویش موافق گردانند. از این مصیبت مسلمانان نیز در امان نبوده‌اند. اقدام آغازین در اهل کتاب

توسط اهل اهواء ایجاد شد. وقتی قادر به تکذیب و انکار نص کتاب نبودند آن را با تأویل و تفسیر بر خلاف معنای ظاهری آن تحریف نمودند.

مسلمانان همیشه از طرف اهل هوا و فرقه‌های گمراه در معرض این آفت قرار گرفته‌اند. هنگامی که به او گفته می‌شود ربا حرام است، می‌گوید: ربا غیر از آنچه‌ای است که تو فکر می‌کنی و تو آن را بر اساس آرزوهای خویش تفسیر می‌کنی. هم اکنون کسانی هستند که به مباح بودن ربا فتوا داده‌اند. وقتی گفته می‌شود این را خدا و رسول حرام کرده است. در جواب می‌گویند: این آن ربایی نیست که خدا و رسول حرام نموده‌اند. سودی که خدا و رسول حرام کرده‌اند همان ربای جاهلیت می‌باشد که تنها زیاد کردن قرض بر مدیون بود و منکر ربای معاملاتی که به آن ربا الفضل می‌گویند، هستند. و می‌گویند ربای حرام آن ربایی است که باعث هلاکت و نابودی است و اگر باعث ثروت و بهره‌وری گردد اشکالی ندارد.

در حدیث صحیح ربا الفضل حرام گردیده است. چنانکه در صحیحین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَذَهَبُ بِالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ، وَالْحِنْطَةُ بِالْحِنْطَةِ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ، وَالْتَّمْرُ بِالتَّمْرِ، وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ، مِثْلًا بِمِثْلِ سَوَاءٍ بِسَوَاءٍ، يَدًا بِيَدٍ»^۱ «معامله کردن طلا با طلا، نقره با نقره، گندم با گندم، جو با جو، خرما با خرما و نمک با نمک باید مثل هم و به اندازه هم و به صورت نقد و دست به دست باشد». این ربا الفضل است. که رسول الله ﷺ آن را حرام کرده است. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الحشر: ۷]. «هر آنچه را که رسول الله ﷺ برایتان آورد، قبول کنید و از آنچه شما را نهی نمود، دوری گزینید».

در میان امت یهود کسانی تورات را و در مسیحیت کسانی انجیل را تحریف کردند. در این امت نیز کسانی پیدا شدند که قرآن و سنت را تحریف نمودند و این کار را به قصد مباح کردن چیزی که خود یا دیگران بر آن بودند انجام دادند، ولی بر مسلمان واجب است که قرآن و سنت را پیروی نماید.

۱- أخرجه البخاری (رقم: ۲۱۳۴، ۲۱۷۴)، ومسلم (رقم ۱۵۸۴، ۱۵۸۷). واللفظ له.

از جمله تحریف یهودیان این بود، هنگامی که پروردگار به آن‌ها فرمود: ﴿وَأَدْخُلُوا
الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ [البقرة: ۵۸]. «سجده‌کنان از دروازه وارد شود و آمرزش
بخواهید».

یعنی گناهان ما را ببخش. ولی آنان به جای آن، گفتند: حبة في حنطة، یعنی
گندم. حرف نون را زیاد کردند.

تاویل کنندگان صفات هم معنی فرموده خداوند را تغییر دادند: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى
الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]. «پروردگار رحمان بر عرش قرار گرفته است».
ولی آناه استوی را که به معنی قرار گرفتن است به استولی یعنی سلطه معنی
کردند. لام را به آن افزودند همانگونه که یهود حرف نون را زیاد کرد.
این تحریف از نوع زیاد کردن می‌باشد. و در جای دیگر با کم کردن و گاه‌ها به وسیله
معنا کردن، تحریف روی داده است. تفسیر کردن قرآن و سنت بدین گونه صحیح
نیست و در همه این موارد تحریف کلامی روی داده است.

مسئله بیست و هفتم: تألیف کتاب‌های باطل و نسبت دادنشان به پروردگار عالم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۷۹].

«وای به حال کسانی که با دستانشان کتاب‌هایی را می‌نویسند سپس می‌گویند این از
جانب پروردگار است».

شرح:

از جمله آفت‌های یهود این بود کتاب‌هایی را که با دست خویش نوشته بودند و پر از
باطیل بود به خداوند نسبت می‌دادند و قصدشان از این کار دریافت پاداش از مردم،
فروش آن در بازار و جمع آوری مال بود. بنابراین تألیف کتاب‌های گمراه کننده و
ترویج آن در بین مردم حرفه و شغل یهود و کسانی از این امت که به آن‌ها شبیه
هستند، می‌باشد.

بر هر عالم دینی که در صدد نوشتن چیزی بر می‌آید واجب است تقوای خدا را
داشته باشد و جز آنچه را که موافق کتاب و سنت است تألیف نکند. چون در مقابل آن
کتاب که می‌نویسد، مسئول است. بنابراین، هرگز در صدد نوشتن چیزی که موافق

قرآن و سنت نیست برنیاید. و بر اساس میل و رغبت نفسی خویش تألیف نکنند و سپس آن را به خداوند متعال نسبت دهد و به مردم بگوید که این شرع خداوند است. چون بسیار کتاب‌ها و رساله‌ها در این دور و زمانه نوشته می‌شود یا فتوای گمراه کننده به اسم اسلام صادر می‌شود که از جمله افعال یهود می‌باشد.

این هشدار برای هر مسلمانی که در صدد تألیف کتابی یا صدور فتوایی بر می‌آید می‌باشد که از حدود فرمان خداوند تجاوز ننماید، تقوا داشته باشد و حق را بنویسد، هرچند مردم به آن راضی نباشند.

مسئله بیست و هشتم: در صورتی که حق نزد دیگران بود، آن را ترک می‌کردند

آن‌ها حق را تنها هنگامی که همراه گروه خودشان بود می‌پذیرفتند. چنانکه می‌فرماید: ﴿قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا﴾ [البقرة: ۹۱]. «گفتند: به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم».

شرح:

وقتی به آن‌ها گفته شد به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده ایمان آورید در جواب گفتند: ﴿قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا﴾ [البقرة: ۹۱]. به آنچه بر موسی نازل شده ایمان می‌آوریم. و ﴿وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ﴾ [البقرة: ۹۱]. به غیر از او کافر شدند و ﴿وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ﴾ «در حالی که حق بود و آنچه را که آن‌ها داشتند، تصدیق می‌کرد». آری می‌گفتند به تورات نازل شده بر موسی ایمان می‌آوریم و بر انجیل و قرآن نازل شده بر عیسی و محمد ایمان نمی‌آوریم در حالی که انجیل و قرآن تصدیق کننده تورات بودند.

خداوند سخنانشان را رد می‌نماید و می‌فرماید: اگر شما به آنچه بر موسی نازل شده ایمان دارید چگونه اقدام به قتل پیامبران نمودید؟ آیا بر موسی نازل شده که پیامبران را بکشید؟ چنانکه زکریا و یحیی را کشتند و تصمیم به کشتن عیسی گرفتند که خداوند عیسی را از دست آن‌ها نجات داد و به آسمان بالا برد و حتی تصمیم به کشتن رسول الله ﷺ نیز گرفتند. هدف آن‌ها کشتن پیامبران بود. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَفَلَمْآ جَاءَكُمُ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا

تَقْتُلُونَ ﴿البقرة: ۸۷﴾. «آیا هرگاه پیامبری پیش شما آمد و چیزی خلاف آرزوهای نفسانی شما را با خود داشت از پیروی او اعراض کردید. بعضی را تکذیب و بعضی دیگر را کشتید».

چرا بعضی از پیامبران را تکذیب و بعضی دیگر را کشتید؟ چون آمدن آن‌ها به سوی شما بر خلاف آرزوهای نفسانی‌تان بود. پس چگونه می‌گویید که بر آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم؟ این اعمال جزو کدام ایمانی است که بر شما نازل شده است؟

همچنین از جمله چیزهایی که بر شما نازل شده و در تورات بیان گردیده است، صفات محمد ﷺ و بیان رسالتش می‌باشد؛ چرا به او ایمان نمی‌آورید؟ ایمان به محمد ﷺ از جمله ایمان به آن چیزهایی بود که بر ایشان نازل شده بود ولی آن‌ها به وی کافر شدند و در همین حال مدعی ایمان به تورات بودند و می‌گفتند: ﴿قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا﴾ [البقرة: ۹۱]. «به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم».

این مسائل شامل کسانی هم می‌شود که می‌گویند: من از آن عالم تبعیت می‌نمایم در حالی که بر او واجب است که حق را بپذیرد و برای امام، معلم و مرشد خویش چون مشایخ طریقت تعصب نداشته باشد. چنانکه حق را تنها در صورتی که آن‌ها بگویند، می‌پذیرند و این کاری باطل است چون به صورت معین در بین مخلوقات تنها اطاعت و پیروی از رسول الله ﷺ واجب است و هرکس بگوید: تبعیت غیر رسول الله ﷺ به صورت معین واجب است، مرتد می‌شود و باید از وی درخواست توبه شود. در صورتی که حاضر به توبه نباشد، کشته خواهد شد همانگونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله تأیید نموده است؛ زیرا فردی را با رسول الله ﷺ مساوی قرار داده‌است.

در نتیجه از هیچ فردی غیر از رسول الله ﷺ واجب نیست که اطاعت و پیروی شود. در مورد ائمه و علماء نیز باید در آنچه موافق حق باشد پیروی صورت گیرد و در موارد اجتهادی که در آن دچار اشتباه شده‌اند نباید پیروی کرد و آن‌ها خودشان به این امر تصریح کرده‌اند: «لا تأخذوا من أقوالنا إلا ما وافق كلام الرسول ﷺ» «از سخنان و نظرات ما تنها آنچه را که موافق فرموده رسول الله ﷺ می‌باشد قبول نمایید».

مسئله بیست و نهم: به سخنان کسانی که به گمانشان مدعی پیروی از آنان بودند نیز عمل نکردند

آن‌ها به سخنان گروه و طایفه خویش نیز عمل نکردند. پروردگار متعال اینگونه خبر می‌دهد: ﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۹۱]. «بگو چرا در گذشته پیامبران خدا را کشتید اگر مؤمن می‌باشید».

شرح:

یهودیان ادعا می‌کردند که تابع آن چیزی هستند که از طرف خداوند برایشان نازل شده است، ولی دو امر باعث تکذیب آنان شد:

اول اینکه: آن‌ها پیامبران را کشتند در حالی که در تورات دستور به قتل پیامبران داده نشده بود بلکه در آن آمده که به آنان ایمان آوردند، تعظیم و احترام نمایند و از آنان تبعیت و پیروی کنند.

دوم اینکه: تورات دستور به تبعیت کردنشان از محمد ﷺ را صادر کرده بود: ﴿الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«کسی که او را مکتوب در تورات و انجیل می‌یافتند آن‌ها را به معروف دستور و از منکر باز می‌دارد. پاکی‌ها را برایشان حلال و ناپاکی‌ها را حرام می‌دارد. و احکام پر رنج و مشقتی را که چون زنجیر بر گردن خود نهاده بودند از ایشان بر می‌دارد».

این‌ها صفات پیامبر اسلام در تورات است در حالی که به وی ایمان نیاوردند و آنچه را که پیامبران و عالمانشان گفته بودند را معتقد نشدند و به آنچه خود می‌گفتند نیز عمل نکردند.

مسئله سی‌ام: اهل تفرقه بودند و اتحاد و اجتماع را ترک می‌کردند

این از جمله آیات عجیب پروردگار است! آن‌ها وصیت و سفارش پروردگار متعال را در مورد اجتماع ترک کردند و مرتکب چیزی شدند که از آن نهی شده بودند. در نتیجه هر حزب و گروهی به آنچه نزدشان بود، شادمان بودند.

شرح:

از جمله عجایب آیات و نشانه‌های پروردگار این بود هنگامی که اجتماع بر سر کتاب خدا و شرع نازل شده بر رسول را ترک کردند خداوند آن‌ها را به تفرقه، اختلاف، جنگ

و قتال مبتلا گرداند طوری که به این بلا و اباطیل شادمان بودند. و این کیفر آن‌هاست. چون هنگامی که انسان به باطل خوشحال شود آن را رها نخواهد کرد ولی در صورتی که به آن شادمان نباشد و با حالت شک و تردید به آن بنگرد امید است که توبه نماید و برگردد. در غیر این صورت دگرگونی در او روی نخواهد داد. هرکس حق را ترک به باطل گرفتار می‌شود و هرکس اجتماع را رها کند کارش به تفرقه، پراکندگی، جنگ و کشتار می‌انجامد. کسانی را نمی‌یابی که در مسائل دین و دنیا با هم اختلاف نمایند مگر اینکه سرانجامش به دشمنی، بغض و کینه تبدیل می‌گردد. ولی کسانی که بر اساس کتاب و سنت اجتماع نمایند، الفت، محبت، کمک و تعاون را در بین آن‌ها خواهید یافت. چنانکه چون جسد واحدی خواهند شد. پس برای محفوظ شدن راهی جز اجتماع بر کتاب و سنت نداریم و وحدت نیز تنها بر اساس تبعیت از کتاب و سنت مقدور می‌باشد و غیر از این جز تفرقه و عذاب به همراه ندارد.

کسانی که مدعی اتحاد مسلمانان هستند به آن‌ها گفته می‌شود: در صورتی که شما وحدت مسلمانان را می‌خواهید، عقیده خویش را یکی کنید به گونه‌ای که همگی بر آن توحیدی قرار گیرید که رسول الله ﷺ آورده است. بنابراین، نباید مردم را رها کرد تا یکی گورپرست، دیگری صوفی و یکی شیعه باشد. در آغاز عقیده را یکی کنید و به لا اله الا الله چنگ زنید؛ سپس حکم به آنچه خداوند نازل کرده، برنامه خود قرار دهید. به کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ برگردید، قوانین، انتظامات و عادات قبلی را رها کنید و در صورتی که خواهان اجتماع و وحدت مسلمین هستید این تنها راه تحقق آن است که در غیر آن هرگز اتحاد روی نخواهد داد. مسلمانان متحد نخواهند شد مگر بر اساس توحید عقیده و وحدت مرجع که حکم به آن چیزی است که خداوند نازل کرده و وحدت رهبری همان سمع و طاعت نسبت به والیان امور مسلمین است. این همان چیزی است که باعث اتحاد بین مسلمین خواهد شد. چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَتَّصِحُوا مَنْ وَّلَاهُ اللَّهُ أَمْرَكُمْ»^۱ «با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می‌شود: ۱. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید ۲.

به ریسمان خداوند چنگ زنید و متفرق نشوید ۳. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید».

مسئله سی و یکم: دشمن دین حق و دوستدار دین باطل بودند

این هم از جمله نشانه‌های عجیب آن‌هاست که نهایت دشمنی را با دینی که به آن منتسب بودند، داشتند و آخرین حد محبت را نسبت به دین کفار، همان‌هایی که با آن‌ها، پیامبرانشان و مجتمعتشان دشمنی داشتند، ابراز می‌نمودند همانگونه که در دشمنی با رسول الله ﷺ خود را نمایانند. پیامبری که تصدیق کننده موسی عليه السلام و تورات بود ولی آن‌ها از کتاب‌های سحر که دین آل فرعون بود پیروی کردند.

شرح:

از جمله مسائل اهل جاهلیت که رسول الله ﷺ با آن‌ها مخالفت کرد این بود که آن‌ها با دینی که مأمور به پیروی از آن بودند دشمنی ورزیدند و دنباله رو دین دشمنانشان شدند. آنچه مشخص است این است که یهودی‌ها معتقد به دین موسی عليه السلام بودند و فرعون و پیروانش دشمن آن‌ها بودند که شدیدترین عذاب را بر بنی اسرائیل روا می‌داشتند. پسرانشان را می‌کشتند و زنانشان را نگهداری و در پست‌ترین شغل‌ها به کار می‌گماشتند تا اینکه خداوند متعال موسی کلیم الله عليه السلام را مبعوث کرد و به وسیله او آن‌ها را از دست دشمنانشان نجات داد و عزت و شرافت را نصیب آن‌ها گرداند و دشمنانشان را ذلیل و پست و در مقابل دیدگانشان در دریا غرق کرد.

در توراتی که موسی عليه السلام از جانب خداوند برایشان آورده بود اوصاف محمد عليه السلام موجود بود که آن‌ها را مأمور به پیروی از او کرده بود. چنانکه می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]. «آنانی که پیروی می‌کنند از پیامبر نبی و امی که صفتش را مکتوب نزد خود در تورات و انجیل می‌یابند آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، پاکی‌ها را برایشان حلال و ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها را برایشان حرام می‌دارد و بار گران و مشقت‌هایی که بر دوش آن‌ها بود بر می‌دارد».

به خاطر شدت و سختی که آن‌ها داشتند خداوند بر آن‌ها سخت گرفت. پاکی‌هایی که بر ایشان حلال بود به خاطر کفر و عنادشان بر آن‌ها حرام گشت که در صورت ایمان به محمد ﷺ این سختگیری‌ها و سنگینی که چون زنجیری بر دست و پاهایشان قرار داشت دفع می‌شد ولی آنان حسادت نمودند و گفتند: چگونه ممکن است پیامبر آخرالزمان از اعراب و اولاد اسماعیل باشد؟ بلکه شایسته است که از بنی اسرائیل باشد و ممکن نیست از نسل اسماعیل عَلَيْهِمُ السَّلَامُ باشد. به همین خاطر بر محمد ﷺ و امتش حسادت کرده و به او کافر شدند. در حالی که به رسالتش عالم بودند ولی حسادت آن‌ها را به این کار واداشت. و از این کار به خدا پناه می‌بریم.

هنگامی که به محمد ﷺ کافر شدند نتیجه آن کافر شدن به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و کتابش تورات می‌باشد. به همین سبب حسادت به محمد ﷺ باعث کفرشان به توراتی شد که کتاب دینی ایشان بود. سرانجام کتاب تورات را با کتاب‌های سحر که دین دشمنشان؛ فرعون بود عوض نمودند. چون سحر در قوم فرعون پخش شده بود. آن‌ها وحی نازل شده را ترک و سحری را که دشمنانشان بر آن بودند را به دست گرفتند و این از جمله امور عجیب است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾ [البقرة: ۱۰۱]. «آنگاه که رسولی از جانب پروردگار به سویشان آمد که کتابشان را تصدیق می‌کرد بعضی از اهل کتاب، کتاب خدا را رها کرده و به آن پشت کردند گویا که نمی‌دانند».

﴿كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ این همان رسولی است که صفات و برنامه‌ها را با خود دارد ولی آن‌ها چون جاهلانی که چیزی در موردش نمی‌دانند با او رفتار کردند که علتش تکبر و عناد بود. در این آیه نفرموده است که آن‌ها نمی‌دانستند بلکه فرموده مثل اینکه نمی‌دانند ﴿كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ چون عالمی که به علمش عمل نکند عملاً چون کسی است که نمی‌داند؛ زیرا عمل بهره علم است هنگامی که عمل نداشت با جاهل فرقی ندارد. حتی گناه جاهل کمتر از اوست. ﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«و آنچه را شیاطین در ملک سلیمان می‌خواندند را پیروی کردند». دنبال سحر افتادند.

سحر در اصل عمل شیطان است سپس کافران در زمان‌های مختلف از او به ارث بردند. چنانکه فرعون و قومش، سپس یهود آن را وارث شدند تا به جای تورات به آن عمل کنند. بنابراین سحر از قدیم موجود بوده است و کافران در دوران‌های مختلف وارث آن بوده‌اند.

این مسئله از جمله عقوبات و کیفر عمل است. هرگاه انسان حق را رها نماید به باطل مبتلا می‌گردد و این یک سنت غیر قابل تغییر و تبدیل می‌باشد. بعضی از مسلمانان آنگاه که کتاب خدا و سنت رسولش را رها کردند، سخن دیگران را جانشین آن نمودند و علم منطق و کلام و از این قبیل مسائل را به دست گرفتند. کتاب خدا و سنت رسولش وقتی ترک شود دیگری جایش را خواهد گرفت و چون عقیده از کتاب و سنت گرفته نشد به گرفتن عقاید از منابع علمی کفار و ملحدین اقدام کردند و این کار نتیجه آن اقدام بود. بنابراین دوران‌ها چقدر به هم شباهت دارند.

هرکس حق را رها کند به باطل گرفتار می‌گردد. کسی که مذهب اهل سنت و جماعت را رها نماید دچار مذاهب و فرقه‌های گمراه و کسانی خواهد شد که همراه جماعت‌ها و احزاب گمراه به مخالفت کتاب، سنت و منهج اهل سنت و جماعت می‌پردازند و مبتلا به همراهی فرقه‌های گمراه می‌شود و این سنت خداوند سبحان است و باید مسلمان مواظب باشد و بداند ترک حق باعث ابتلا به باطل و عدم تبعیت اهل حق منجر به پیروی اهل باطل می‌شود.

مسئله سی و دوم: اگر حق پیش کسانی بود که دوستشان نداشتند به آن حق کفر می‌ورزیدند

اگر غیر از خودشان کسانی را که دوستشان نداشتند بر حق می‌یافتند به آن حق کفر می‌ورزیدند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْنَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ [البقرة: ۱۱۳]. «یهودیان می‌گفتند که نصاری بر حق نیست و نصاری می‌گفتند که یهود بر حق نیست».

شرح:

این مسئله بسیار بزرگی است. اگر کسانی که دوستشان ندارند بر حق باشند به آنان کفر می‌ورزند. به خاطر اینکه شخصیتشان را نمی‌پسندند، حقشان را منکر شوند و به همین سبب آن حق را ترک می‌کنند.

بر هر مسلمانی واجب است حق را از هر کس که بیاورد، بپذیرد. چون حق گمشده مؤمن است هر کجا بیابد آن را دریافت می‌نماید و چون طالب حق است آن را اگر در دست دوست و دشمن ببیند می‌پذیرد. اما در دین جاهلیت ملاک پذیرش حق اشخاص هستند.

مثال آن، آن چیزی است که خداوند متعال در مورد یهود و نصاری می‌فرماید؛ در حالی که آن‌ها اهل علم و دین آسمانی بودند. یهود حقی را که نصاری بر آن بود، انکار و نصاری نیز منکر حقی بودند که یهودیان با خود داشتند. چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْنَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ [البقرة: ۱۱۳]. «یهودیان می‌گفتند که نصاری بر حق نیست و نصاری می‌گفتند که یهود بر حق نیست».

چیزی که آن‌ها را به آن وا می‌داشت خواهش‌های نفسانی بود. چون یهودیان، نصاری را دشمن می‌دانستند، هر حقی را که بر آن بودند را انکار می‌کردند. و متقابلاً چون نصاری با یهود دشمن بود، خود را منکر هر حقی که آن‌ها بر آن بودند می‌دانست. ﴿وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾ [البقرة: ۱۱۳]. در حالی که آن‌ها کتاب خدا را مطالعه و در آن مأمور به پذیرش حق بودند. ﴿كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾ [البقرة: ۱۱۳]. آن‌ها نیز که فاقد کتاب بودند به همان صورت عمل می‌کردند. هر طایفه، دیگری را تکفیر و منکر حقی بود که او بر آن بود.

خلاصه بر هر مسلمانی واجب است از سنت یهود و نصاری که نسبت به حقی که دیگران بر آن بودند، کفر می‌ورزیدند، دوری نماید. بغض هیچکس او را وادار نکند تا حقی را که بر آن است، انکار نماید چنانکه امروز بدین صورت است. اگر گروهی و جماعتی یکی را دوست نداشته و با او دشمنی نمایند هر حقی را هم که او بر آن است، انکار می‌کنند. بغضشان در مورد آن عالم، آن‌ها را بر انکار حقی که بر آن است وامی‌دارد. او را انکار و از او بی‌نیاز و تألیفات و نوارهایش هر چند حق باشد خود را از آن برحذر می‌دارند و این‌ها فقط به این سبب است که او را دوست ندارند.

ای مسلمان بر تو واجب است که حق را بپذیری هر چند پیش کسانی باشد که دوستشان نداری. و دشمنی شخصی و آرزوهای نفسانی ما مانع پذیرش حق نگردد. یک یهودی دفعه‌ای پیش رسول الله ﷺ آمد و گفت: شما شرک می‌ورزید و می‌گویید

آنچه خدا و محمد بخواهند. در حالی که به شما امر شده که بگویید: «ما شاء الله وحده» آنچه فقط خدا بخواهد و مگویید ماشاء الله و شاء محمد^۱. رسول الله ﷺ این حق را هر چند از یک یهودی بود، پذیرفت و اصحابش را به ترک آن خطا دستور داد. یکی از علماء یهود پیش رسول الله ﷺ آمد و گفت: «إن الله يطوي السماوات بيمينه، ويحمل الجبال على أصبع، والأرضين على أصبع... إلى آخر الحديث»^۲ «خداوند آسمان‌ها را با دست راستش در هم می‌پیچد و کوه‌ها را بر انگشتی و زمین‌ها را بر انگشتی حمل می‌کند...» پیامبر به عنوان تصدیق خبر آن عالم یهودی آن قدر خندید تا دندان‌های نیش او پدیدار گشت. و فرموده خداوند متعال نیز در همین زمینه نازل گردید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾﴾ [الزمر: ٦٧]. «آنطور که شایسته پروردگار است حق او را به جای نیابردند زمین همگی روز قیامت در مشت اوست و آسمان‌ها در دست راست او پیچیده می‌شود و او پاک و منزّه است از اینکه شریک برایش قرار دهند».

وقتی سخن این عالم یهودی موافق حق است پیامبر ﷺ آن را قبول و بدان شادمان می‌گردد.

نتیجه سخن این است که: بر مسلمانان واجب است حق را بپذیرند و آن را حمل بر دشمنی شخصی و اغراض نفسانی نگردانند و شایعاتی که در مورد بعضی از اهل حق پخش می‌شود او را وادار به ترک آن عالم و عدم بهره‌گیری از او نکند و حتی در صورتی که آنچه در مورد آن عالم گویند صحیح باشد مانع از پذیرش حق از وی نمی‌گردد. چون حق به ذات خویش امری مقبول می‌باشد و باید مورد پذیرش قرار گیرد. بر هر طالب علمی لازم است که بر منهج ربانی قرار گیرد و حق را از هر کجا فرا رسد بپذیرد.

۱- أخرجه النسائي (١٠/٧ رقم ٣٧٨٢)، وبنحوه عند ابن ماجه عن حذيفة بن اليمان (٥٥٠/٢) رقم ٢١١٨، وأحمد في المسند (٣٧١/٦-٣٧٢)، والبيهقي في الكبرى (٥٤/٣).

۲- أخرجه البخاري (رقم: ٤٨١١، ٧٤١٤، ٧٤١٥)، ومسلم (٢٧٨٦).

مسئله سی و سوم: تناقض داشتن در اقرار و انکار

چیزی را که اقرار می کردند دین آن هاست انکار می نمودند. همانگونه که در حج بیت الله انجام دادند. پس الله تعالی می فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [البقرة: ۱۳۰]. «چه کسی از دین ابراهیم روی می گرداند؟ جز کسی که خود را به نادانی زند».

شرح:

یهودیان ادعای پیروی از دین ابراهیم را داشتند ولی هنگامی که قبله به سوی کعبه ای که ابراهیم آن را بنا کرده بود تغییر داده شد آن ها به شدت آن را انکار کردند. العیاذ بالله آن ها کعبه و حج را که از دین ابراهیم بود قبول نداشتند. و از رو کردن به کعبه خودداری می کردند در حالی که می دانستند آن حق است. کعبه ای که قبله ابراهیم علیه السلام بود و ابراهیم آن را بنا نهاد و در این کار مطابق دستور پروردگار عمل نمود. چنانکه می فرماید: ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ﴾ [الحج: ۲۶]. «و چون برای ابراهیم جای کعبه را مشخص ساختیم».

و می فرماید: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ﴾ [البقرة: ۱۲۷]. «و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل بنیادهای خانه را بلند می کردند».

بنابراین، کعبه را ابراهیم علیه السلام به دستور خداوند بنا نهاد و آن را قبله قرار داد ولی یهودیان هم آن را و هم حج کردن را که جزو دین ابراهیم بود، انکار کردند در حالی که خود را پیروی دین ابراهیم می دانستند ولی بغض آن ها به محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را به آن انکارها واداشت.

کعبه میراث ابراهیم علیه السلام بود و در نماز به آنجا توجه می نمود. و حج و عمره از جمله دین ابراهیم علیه السلام بود. آن ها خود را به دین ابراهیم منتسب می کردند در حالی که بزرگترین شعائر دینش را انکار می نمودند. و این از جمله تناقضات عجیب آن ها بود. و مانند این ها در اسلام کسانی هستند که خود را به اسلام منتسب می کند ولی بعضی از احکامش را ترک می کنند. می گوید: من مسلمانم؛ سپس به دور گورها طواف می کند و از آن ها درخواست حاجت می نماید به آن ها تبرک جسته و خود را به آن ها می مالد. وقتی به او گفته می شود این کار شرک است او از کارش منصرف نمی شود بلکه کارش را ادامه می دهد و نسبت به کسی که او را نهی می کند خشمگین می گردد

و این متناقض اسلامی است که خود را به آن نسبت می‌دهد. چگونه خود را به آن نسبت می‌دهد ولی با مهمترین شعار آن که توحید است مخالفت می‌نماید.

مسئله سی و چهارم: هر گروهی تنها خود را پاک و بی عیب می‌دانست

تمام گروه‌ها خود را اهل نجات می‌دانستند. خداوند متعال آن‌ها را تکذیب می‌کند و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۱].

«بگو دلایل خویش را عرضه دارید اگر راست می‌گویید». سپس آنچه را که صحیح و درست است را بیان می‌دارد و می‌فرماید: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [البقرة: ۱۱۲].

«آری هرکس روی خود را تسلیم نمود و نیکوکار شد».

شرح:

از جمله مسائل اهل جاهلیت این بود که هر گروهی از آن‌ها مدعی بود بر حق است و دیگران بر باطل قرار دارند. این مسئله جزو خصوصیات یهود و نصاری و کسانی که به آن‌ها شباهت داشتند، بود ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا﴾ [البقرة: ۱۱۱]. «و گفتند: جز یهود و نصاری کسی به بهشت داخل نمی‌گردد».

هدایت و نجات را در یهود و نصاری منحصر کردند. نمونه آن‌ها فرقه‌های گمراه می‌باشند. هر کدام مدعی بر حق بودن است و غیر او بر باطلند؛ هر کدام تنها خود را فرقه نجات یافته می‌داند که رسول الله ﷺ در باره آن‌ها خبر داده است «سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً» و لكن الرسول ص بَيْنَ الْعَلَامَةِ الْفَارِقَةِ لِهَذِهِ الْفِرْقَةِ عَنْ غَيْرِهَا لَمَا قَالُوا: مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ كَانَ عَلَيَّ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي»^۱. (امت من به هفتاد و سه فرقه تبدیل می‌شوند، همگی در آتشند و تنها یکی از آن‌ها سالم می‌ماند. رسول الله ﷺ به ذکر علامت آن گروه نجات یافته اشاره کرد. هنگامی که از او پرسیدند: ای رسول خدا آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی هستند که بر آن راهی که من و اصحاب من بر آن هستیم، قرار دارند.) و برای

۱- أخرجه أبو داود (۷/۵) رقم ۴۵۹۶، ۴۵۹۷، والترمذی (۲۵/۵-۲۶) رقم ۲۶۴۵، ۲۶۴۶، وابن ماجه (۳۵۲/۴-۳۵۳) رقم ۳۹۹۱، ۳۹۹۲، ۳۹۹۳، والحديث صححه الترمذی والألبانی فی صحیح الجامع (رقم ۱۰۸۲، ۱۰۸۳).

همین است که الله تعالی می فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۱]. «بگو دلایل خویش را عرضه دارید اگر راست می گوئید».

یعنی بر آنچه می گوئید دلیل خویش را بیاورید که مدعی هستید تنها یهود و نصاری داخل بهشت می شوند؛ زیرا ادعا بدون دلیل پذیرفته نمی شود. خداوند متعال بعد از آن می فرماید: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [البقرة: ۱۱۲]. «آری هرکس روی خود را تسلیم نمود و نیکوکار شد».

﴿هُوَ مُحْسِنٌ﴾ یعنی تابع رسول الله ﷺ باشد. کسی که دو شرط اسلام و تبعیت را داشته باشد او اهل بهشت است و اگر به آن دو شرط یا یکی از آن ها خللی وارد آید هر چند مدعی بهشت باشد او اهل آتش است.

خداوند متعال که می فرماید: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ﴾ همان منهج سالمی است که گروه نجات یافته بر آن قرار دارند. چون رسول الله ﷺ فرمود: «من كان على ما أنا عليه وأصحابي» «کسانی که به مانند آنچه که من و اصحاب من بر آن هستیم، قرار دارند». این دستور سنت و آیه هم دستور قرآن است. بنابراین، هرکس خواهان بهشت می باشد روی خود را تسلیم پروردگار نماید و عملش را بر طبق سنت نیکو گرداند و از بدعت ها و امورات ایجاد شده در دین که هیچ دلیل شرعی بر آن ها نیست، دوری نماید.

مسئله سی و پنجم: با انجام محرمات می خواستند به خداوند نزدیک گردند

با حالات عریان خدا را عبادت می کردند. چنانکه می فرماید: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾ [الأعراف: ۲۸]. «هنگامی که عمل زشتی را مرتکب می شدند می گفتند: ما پدرانمان را بر آن یافتیم و خداوند ما را به آن دستور داده است».

شرح:

اهل جاهلیت با حالت عریان و لخت در مراسم حج و عمره طواف می کردند و شیطان آن را برایشان زینت داده بود. اگر کسی اهل حرم نبود و از جای دیگر می آمد نمی بایستی با همان لباس که آمده حج نماید چون چه بسا در آن لباس ها خداوند را نافرمانی کرده باشد. اگر از اهل حرم کسی را می یافت که حاضر می شد به او لباس دهد تا با آن طواف کند از او می گرفت در غیر آن صورت در نزدیکی های حرم

لباس‌هایش را در می‌آورد و با حالت عریان وارد حرم می‌گردید. شیطان اینگونه کارشان را زینت داده بود. وقتی هم مرتکب این عمل زشت می‌شدند جوابشان این بود که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم و خداوند ما را به آن دستور داده است. ﴿وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾.

بنگرید که چگونه آشکار نمودن عورت را فاحشه‌گری می‌نامد چیزی که در نهادیت زشتی است. ولی بسیاری از مردمان در این زمان آن را پیشرفت و تمدن می‌خوانند. سپس خداوند کارشان را مردود اعلام داشته و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ [الأعراف: ۲۸]. «بگو: خداوند به فحشا دستور نمی‌دهد».

یعنی برای بندگانش آشکار نمودن بدن عریان را تشریح نمی‌نماید بلکه پوشیدن آن را واجب کرده است چون پوشیدن آن موجب دور شدن از فتنه و گرفتار نشدن به جرایم اخلاقی می‌گردد. و بدون علم، بر خداوند دروغ می‌بستند. به دو دلیل باطل استناد می‌کردند که یکی از دیگری باطل‌تر و مردودتر بود. اول اینکه: ﴿وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا﴾ و دومی که بزرگتر و خطرناکتر است. گفتند: ﴿وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾. بر الله تعالی دروغ بستند اما خداوند سخنانشان را رد نمود و فرمود: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۲۸]. «خداوند به فحشا و پلیدی دستور نمی‌دهد آیا چیزی از گفتارشان را به خداوند نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟» جاهلانه و بدون علم چیزی را به خداوند نسبت دادن، خطای بسیار بزرگی است. سپس پروردگار متعال چیزی را که از آن نهی نموده بیان می‌دارد: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾ [الأعراف: ۳۳]. «بگو پروردگار من فحش‌های آشکار و پنهان را حرام کرده است».

فواحش جمع فاحشه است و به گناهی گفته می‌شود که در نهایت زشتی باشد. لختی و کشف عورت یکی از مصادیق آن است. ﴿وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ [الأعراف: ۳۳]. «و برای اینکه چیزی را شریک خداوند گردانید دلیلی نازل نکرده است». یعنی حج و برهان. بنابراین، پروردگار برای اهل شرک هیچگاه حجت و دلیل صادر نکرده است بلکه حجت را بر اهل توحید نازل و از شرک نهی نموده است. ﴿وَأَنْ

تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ [الأعراف: ۳۳]. «چیزی را که نمی‌دانید به خداوند نسبت ندهید».

از روی جهل چیزی را به خداوند نسبت دادن از شرک اکبر است. از آن جمله می‌توان به این مورد اشاره کرد که گفتند: خداوند به لختی و کشف عورت دستور داده‌است. بنابراین آن‌هایی که بدون هیچ دلیلی از قرآن و سنت، چیزی را حلال یا حرام می‌کنند باید خود را از آن برحذر دارند.

تا آنجا که خداوند سبحان دستور می‌دهد: ﴿يَبْنِيْءَ آدَمَ حُدُوًّا زَيْنَتِكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ [الأعراف: ۳۱]. «در وقت انجام نماز عورت‌هایتان را بپوشانید».

که طواف کردن در مسجد الحرام از جمله آن است و باید در آن حالات خود را با پوشیدن لباس زینت داد.

دلیل ما این است که: اهل جاهلیت برای اینکه به خداوند نزدیک گردد عورت‌های خویش را آشکار می‌کردند و آن را عبادت می‌دانستند که آن از جمله فاحش‌ترین دروغ‌ها و بهتان‌هاست. العیاذ باللہ! و از همین آیه تحریم آشکار نمودن عورت را به صورت مطلق دریافت می‌شود مگر در موارد ضروری چون معالجه کردن و یا بین زن و شوهر. که در غیر این دو حالت هرگونه ظاهر نمودن عورت‌ها به شدت حرام است چون انسان را به سمت فاحشه‌گری و گناه می‌کشاند. شیطان دانسته که لختی، انسان را به سوی زنا و لواط سوق می‌دهد. به همین خاطر مردم به آشکار نمودن عورت‌ها ترغیب می‌کند و آن را پیشرفت، ترقی و تمدن می‌نامد. از پوشیدن لباس باوقار فرار می‌کنند و می‌گویند این عقب‌گرد، تقلید کورکورانه و ارتجاع است.

آنچه که این روزها در مورد حجاب در روزنامه‌ها، مجلات و رسانه‌ها گفته می‌شود و صاحبان حجاب و پوشش اسلامی را مسخره می‌کنند احتیاج به توضیح ندارد. ولی این کارها به اهل ایمان نمی‌تواند ضرری برساند. هنگامی که به دینشان چنگ زده‌اند و بدان متمسک هستند.

مسئله سی و ششم: به واسطه تحریم حلال و حلال نمودن محرمات به خداوند نزدیک شدن

همانگونه که به واسطه شرک عبادت می‌کردند هدف آن‌ها از تحریم نمودن حلال نیز عبادت بود.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که به وسیله حرام نمودن واجبات خداوند او را عبادت می کردند. چنانکه شنیده ایم آن ها پوشیدن عورت هایشان را در هنگام طواف کردن حرام می دانستند چنانکه در مورد مشرکان گذشت. وضعیت یهود و نصاری نیز از این بهتر نبود. نصاری بسیاری از پاکی ها را بر خود حرام کرده بودند و یهودیان نیز آنچه را که خداوند بر آن ها حرام کرده چون ربا خواری، مال مردم را به ناحق خوردن، را برای خود حلال می دانستند. مشرکین نیز بسیاری از حیوانات را بر خود تحریم نموده بودند که از جمله آن ها می توان به بحیره^۱، سائبه^۲، و صیله^۳ اشاره نمود و بر بسیاری از حیوانات این نام ها را نهاده بودند و آن را برای بهره مندی بت ها بر خود حرام کرده بودند. خداوند متعال مؤمنان را از این کارها نهی کرده و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [المائدة: ۸۷]. «ای کسانی که ایمان آورده اید پاکی هایی را که خداوند برایتان حلال نموده بر خود حرام مکنید که خداون متجاوزین را دوست ندارد».

مؤمن با تحریم نمودن آنچه خداوند حلال نموده بر خود سختگیری نمی نماید. سهل انگار نیست و محرمات را بر خود مباح نمی داند بلکه فردی معتدل و میانه رو است. حرام نمودن حلال و برعکس حلال نمودن حرام جزو دین جاهلیت است. هیچ احدی حق تحلیل و تحریم را بدون اذن پروردگار ندارد و امور خویش را باید به کتاب و سنت مستند کرد. اگر آن را برای خود عبادت هم بنامد؛ چنانکه مسیحیت، رهبانیت را و مشرکین طواف کردن با حالت عریان را عبادت می دانستند آن وقت خداوند را با آن چیزی که او تشریح نموده عبادت می کردند. خداوند را به وسیله معاصی عبادت می کردند و با آن معصیت ها به خداوند تقرب می جستند در حالی که شریعت همچون اجازه ای را نداده است.

-
- ۱- ماده شتر یا گوسفندی که در جاهلیت هرگاه ده شکم می زاید گوش او را شکافته و او را رها می کردند تا آزادانه بچرد و خوردن گوشتش را حرام کرده بودند. (مترجم)
 - ۲- شتری که اولاد اولاد خود را دریابد یا آنکه ده شکم ماده زاییده باشد، سوار آن نمی شدند و او را رها کرده بودند تا آزادانه بچرد. (مترجم)
 - ۳- ماده شتری که ده شکم پی یکدیگر بزاید.

این مسئله‌ای بسیار خطیر و مهمی است که در قدیم و جدید موجود بوده است. کما اینکه در جاهلیت به وسیله شرک خدا را عبادت می‌کردند. این مسئله از آن نیز بزرگتر است. چون کسانی که به دور گورها طواف می‌کنند و برایشان قربانی و نذر می‌نمایند، همانند مشرکین می‌گویند: این تقرب جستن به پروردگار است. چنانکه می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. «ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند».

﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]. «آنها نزد خداوند برایمان شفاعت می‌کنند». این جملات را مشرکین قبل از اسلام هم می‌گفتند. و معاصرین نیز که به اسلام نسبت داده می‌شوند، می‌گویند این کارها با واسطه گری این صالحان که وسیله تقرب به خداوند هستند، انجام می‌گیرد. آن‌ها اهل شفاعت هستند و برای ما شفاعت می‌کنند و ما را به پروردگار نزدیک می‌گردانند.

مسئله سی و هفتم: غیر از پروردگار، علماء و عابدان خویش را رب خود قرار دادند

علماء و عابدان خویش را رب خود قرار دادند و این طریق عبادتشان بود.

شرح:

خداوند متعال در مورد یهود و نصاری می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾ [التوبة: ۳۱]. «غیر از خداوند متعال علما و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را رب و پروردگار خود قرار می‌دادند. در حالی که به آن‌ها دستور داده شده بود تنها معبود واحد را عبادت کنند».

احبار، علماء بودند و رهبان، زاهدان‌اند. یهودیان و مسیحی‌ها با پیروی کردن احبار و رهبان خویش با معصیت نمودن الله تعالی عبادت وی را انجام می‌دادند. علماء و زاهدان، حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کردند. یهود و نصاری در این مسائل آن‌ها را اطاعت و این را هم عبادت می‌دانستند. چون می‌گفتند اطاعت عالمان دینی واجب است.

اطاعت کردن عالمان دینی وقتی درست است که اطاعت آن‌ها، اطاعت خداوند را به دنبال داشته باشد. اما اگر اطاعتشان موجب نافرمانی پروردگار باشد، درست نیست.

رسول الله ﷺ می فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۱ «در نافرمانی کردن خداوند نباید از هیچ مخلوقی اطاعت نمود».

بنابراین اگر فردی هرچند از عالمترین و زاهدترین بندگان خداوند باشد در صورتی که دستوراتش موافق حق نباشد برای ما اطاعتش جایز نیست. هرکس آن‌ها را پیروی نماید و بداند که آن‌ها حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرده‌اند؛ آن‌ها را رب خویش قرار داده است. در چنین حالتی آن‌ها را شریک خداوند سبحان کرده چون حلال کردن و حرام نمودن امور حق خداوند متعال است و هیچ فردی این حق را ندارد که از پیش خود چیزی را حلال و یا حرام و یا امری را تشریح نماید مگر اینکه از قرآن و سنت رسول الله ﷺ دلیلی ارائه نماید. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿۱۱۶﴾ مَتَّعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۱۷﴾﴾ [النحل: ۱۱۶-۱۱۷]. «چیزی را که زبانتان به دروغ بیان می دارد حلال یا حرام اعلام نکنید و در این کار به خداوند افترا نبندید. هرکس بر خدا افترا بزند رستگار نمی شود، بر ایشان بهره اندکی در دنیا و عذابی دردناک در آخرت خواهد بود».

بنابراین، عالمان دینی را به طور مطلق در صواب و خطا نباید اطاعت کرد. بلکه اگر سخن آن‌ها موافق حق بود از آن‌ها پیروی خواهیم کرد ولی از خطا و اشتباه آن‌ها دوری می جوئیم. هرکس از خداوند اطاعت نماید باید از وی پیروی کرد و هرکس که معصیت کند نباید از وی اطاعت نمود و در خطا از هیچکس نباید اطاعت شود. و دین حق، جز این نیست.

اگر کسی از عالمی در مسئله‌ای پیروی کند که آن عالم در آن دچار اشتباه شده است در صورتی که از آن خطا اطلاع نداشته باشد، چنان فردی معذور است. اما کسی که می گوید در صورت اشتباه، خطا بر عهده آن عالم است، صحیح نیست و این دلیل در روز قیامت نفعی به حال کسی ندارد. چون هرکس بار خویش را به دوش می کشد. هیچ فتوایی قابل اعتماد نیست مگر اینکه به کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ مستند باشد. سپس هرکس دانست که آن فتوا دلیل ندارد بر او حرام است آن را قبول کند

۱- أخرجه أحمد في المسند (۱۳۱/۱) وصححه الألبانی فی صحیح الجامع (رقم: ۷۵۲۰).

ولی کسی که این را نداند، عذر دارد اما در هر صورت تحقیق و بررسی واجب است آن را ترک نماید.

مسئله سی و هشتم: نسبت به اسماء و صفات پروردگار کفر ورزیدن

صفات خداوند را انکار می کردند همانگونه که الله تعالی می فرماید: ﴿لَٰكِن ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [فصلت: ۲۲]. «شما گمان کردید که خداوند بیشتر آنچه را که انجام می دهید نمی داند!».

شرح:

منظور از صفات، صفتهایی است که خداوند صاحب عزت و جلال برای خود ثابت کرده است و معنی الحاد در لغت این است که از استقامت عدول کند ولی منظور از آن در اینجا انحراف از صفات پروردگار که از جمله آن، نفی کردن است، میباشد. بنابراین نفی کردن صفات، الحاد و منحرف شدن از حق است. اهل جاهلیت در صفات الله تعالی ملحد بودند بدین معنی که آن را انکار کرده و از خداوند نفی می کردند. دلیل برای این گفته، فرموده خداوند متعال در قرآن است: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَٰكِن ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [فصلت: ۲۲]. «از اینکه گوش، چشم و پوست هایتان بر شما شهادت دهند پوشیده نمی داشتید و گمان می کردید خداوند بسیاری از آنچه را انجام می دهید، نمی داند». از آنجا که گمان می کردند پروردگار بسیاری از کارهایشان را نمی داند، صفت علم را از او نفی کردند.

این آیه شاهد بر این است که علم صفت بزرگی از صفات خداوند متعال است که بر همه موجودات عالم آگاهی دارد و چیزی از اعمال بندگانش بر وی پوشیده نیست. ﴿يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾ [التغابن: ۴]. «آنچه در آسمانها و زمین است، و آنچه را که پنهان و آشکار می کنید، می داند».

هر آنچه بوده و یا خواهد شد را می داند و علم او به آنچه که نبوده و چگونه خواهد بود تعلق می گیرد. علم خداوند بر همه چیز احاطه دارد و هرکس گمان کند که خداوند بعضی از اعمال بندگان را نمی داند او در صفات پروردگار دچار الحاد شده و منکر صفت علم خداوند گردیده است. سپس پروردگار متعال می فرماید: ﴿وَدَلَّيْكُمْ ظَنُّكُمْ الَّذِي

ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَبَكُمْ ﴿﴾ [فصلت: ۲۳]. «این ظن و گمانی که نسبت به پروردگار داشتید موجب هلاکت شما گردید».

﴿أَرْدَبَكُمْ﴾ یعنی شما را به پستی انداخت که همان هلاکت است. ﴿فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [فصلت: ۲۳]. «در زمره زیان‌مندان قرار گرفتید».

این آیه ما را راهنمایی می‌کند به اینکه هرکس صفتی از صفات پروردگار را انکار نماید به اهل جاهلیت شبیه است و به عذاب شدیدی تهدید شده است. بنابراین، نفی کنندگان صفات از فرقه‌های جهمیه، معتزله، اشاعره و ماتریدیه این خصوصیات زشت را از اهل جاهلیت به ارث برده‌اند به همین دلیل به عذاب شدیدی تهدید شده‌اند. چون نسبت به خداوند ظن و گمان بدی داشته‌اند.

از جمله الحاد در صفات، تأویل کردن و آن را از معنای صحیحش خارج نمودن است. چنانکه استواء را به استیلاء و سلطه، و ید را به قدرت معنی کرده‌اند. همچنین از جمله الحاد این است که معنای آن را منحصر به خدا بدانند و معنایی که نصوص بر آن دلالت دارند را انکار نماید.

مسئله سی و نهم: الحاد و انکار اسماء پروردگار متعال

منکر اسماء خداوند بودند. چنانکه الله صاحب عزت و جلال می‌فرماید: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ [الرعد: ۳۰]. «آن‌ها به رحمان کافر بودند».

شرح:

اهل جاهلیت در اسماء الهی دچار الحاد شده بودند همانگونه که در صفات نیز به این وضعیت دچار بودند. آن‌ها اسماء پروردگار را نفی می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ [الرعد: ۳۰]. آن‌ها به رحمان که یکی از اسماء خداوند می‌باشد، کافر بودند.

هنگامی که رسول الله ﷺ خواست در حدیبیه بین خود و مشرکین قرارداد صلح انعقاد نماید؛ سهیل پسر عمرو آمد و گفت: بیا و بین ما و خودت قراردادی بنویس. رسول الله ﷺ نویسنده را صدا زد. آنگاه فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت:

«أما الرحمن فوالله ما أدري ما هو»^۱ «قسم به خدا که من نمی دانم رحمان چیست». گفتند ما رحمان را نمی شناسیم و تنها رحمانی که می شناسیم در یمامه است. و قصدشان مسیلمه بود که خود را رحمان نام نهاده بود. الله تعالی این آیه را نازل نمود: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ﴾ [الرعد: ۳۰]. «به آنانی که به رحمان کافر بودند بگو که او پروردگار من است. هیچ معبود به حقی جز او نیست. بر او توکل می کنم و بازگشتم به سوی اوست».

آنگاه که رسول الله ﷺ در مکه نماز می خواند و دعا می کرد، می فرمود: یا الله یا رحمان. مشرکین می گفتند: به این مرد بنگرید. گویی معبود واحدی را می پرستد در حالی که از هر دو؛ الله و رحمان، درخواست می کند و معبودان او دو خدا هستند. خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ أَدْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [الإسراء: ۱۱۰]. «بگو الله یا رحمان را به فریاد بخوانید. هر کدام را که می خواهید بخوانید زیرا برای خداوند نام های نیکوست». اسامی پروردگار بسیارند. تعدد اسماء دلالت بر تعدد صاحبان نامها نمی کند بلکه به عظمت صاحبی اشاره دارد که دارای این نامها است.

دلیل براین مدعی این است که: مشرکین منکر اسمهای خداوند بودند. بنابراین در بین طایفه و فرقه های گمراه چه آنها که مانند جهیمیه منکر اسمهای پروردگارند و یا چون معتزله در عین اثبات الفاظ منکر معانی آن هستند و یا به مانند اشاعره بعضی از صفات را تأیید و بعضی دیگر را انکار می کنند؛ همگی وارث اهل جاهلیت هستند. خداوند برای اثبات اسماء خویش می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. «و برای خداوند نامهای نیکوست. با آن نامها خدا را بخوانید». و می فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [طه: ۸]. «الله، که هیچ معبود بر حقی جز او وجود ندارد، دارای نامهای نیکوست».

آری دارای نامهای نیکوست. رسول الله ﷺ می فرماید: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمِيَتْ بِهِ نَفْسِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ

الْغَيْبِ عِنْدَكَ»^۱ «به واسطه هر اسمی که از آن توست، اسمی که خود را به آن نامیده، یا به یکی از مخلوقات آموخته، یا در کتابت آن را نازل نموده، یا در علم غیبی که نزد توست برگزیده ای، درخواست می‌کنم». اسم‌های پروردگار زیادند که بعضی از آن‌ها را در کتابش نازل فرموده است از آن جمله می‌توان به الرحمن، الرحیم، الحکیم، الرؤوف، التواب، الغفار و ... اشاره نمود.

الله تعالی در آخر سوره حشر می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۲۲﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲۳﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿۲۴﴾ [الحشر: ۲۲-۲۴].

در این آیات خداوند متعال خود را به اسم‌های متعددی نام می‌برد. آری نام‌های نیکو برای اوست.

واجب است به اسماء پروردگار ایمان داشته باشیم. رسول الله ﷺ در حدیث صحیح می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۲ «پروردگار نود و نه اسم دارد هر کس آن‌ها را شمارش نماید داخل بهشت می‌شود». دلایل بر اسماء پروردگار بسیارند و هرکس به آن‌ها ایمان نیاورد به پروردگار ایمان نیاورده است.

مسئله چهارم: انکار پروردگار پاک و منزّه

همانگونه که قوم فرعون آن را تعطیل کردند.

شرح:

تعطیل در اصل خالی کردن چیزی است. وقتی مکانی را خالی می‌کنند می‌گویند: "عطل المكان" و هنگامی که زنی را ببینند که زینت آلات بر او نیست می‌گویند: "امرأة عاطل". بنابراین تعطیل یعنی خالی شدن از غیر خود است.

۱- أخرجه أحمد في المسند (۳۹۱/۱)، والحاكم (۱۸۹/۲) رقم (۱۹۲۰)، وابن حبان في صحيحه (۱۶۰/۲) رقم (۹۶۸)، وصححه الشيخ أحمد شاکر (حدیث رقم: ۳۷۱۲۹، والألبانی فی الصحیحة (رقم ۱۹۸).

۲ أخرجه البخاری (رقم ۲۷۳۶)، ومسلم (رقم ۲۶۷۷).

در اینجا مقصود از تعطیل، خالی کردن هستی از خالق است. یعنی این جهان آفریننده‌ای ندارد و بطور طبیعی و خود به خود به وجود آمده است. فرعون پیشوای تعطیل‌کنندگان می‌گوید: ﴿يَتَأْتِيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [القصص: ۳۸]. «ای بزرگان قوم برای شما معبود و خدایی جز خود سراغ ندارم».

این جملات را به خاطر سرکشی و مقابله ابراز می‌کرد. در آیه دیگر می‌خوانیم: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمُنُنَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾ أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ كَذِبًا﴾ [الغافر: ۳۶-۳۷]. «ای هامان برایم کاخی بساز به این راهها برسم؛ راه‌های آسمان که از طریق آن به خدای موسی اطلاع یابم ولی من هر آینه او را دروغگو می‌بینم».

﴿فَأَوْقَدُ لِي يَهْمُنُنُ عَلَىٰ الظَّيْنِ فَأَجْعَلُ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [القصص: ۳۸]. «ای هامان بر گل برایم آتش افروز (آجر بساز) و کاخی را برایم بنا کن تا بلکه بتوانم از معبود موسی اطلاع یابم. به گمان من او از دروغگویان است». این تعطیل است.

فطرت‌ها و عقل‌ها بر دروغ بودن این اندیشه دلالت می‌کنند چون ممکن نیست مخلوقی بدون خالق و فعلی بدون فاعل ایجاد شود همانگونه که می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾ أَمْ خُلِقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾﴾ [الطور: ۳۵-۳۶].

«آیا از هیچ آفریده شده‌اند یا خود آفریدگار خودشان هستند. آیا آسمان‌ها و زمین را خلق کرده‌اند. بلکه ایشان یقین ندارند». آن‌ها جوابی ندارند چون غیر خود را خلق نکرده‌اند و آفریننده خود نیز نیستند، بدون خالق هم آفریده نمی‌شوند. بنابراین باید خالق باشد و چاره‌ای جز این نیست. اما آیا آن‌ها می‌توانند آن خالق باشند؟ آیا خود را آفریده‌اند؟ آیا بت‌ها و معبودهای آن‌ها چیزی از آسمان‌ها و زمین را خلق کرده‌اند؟ عقل و فطرت این گفته‌ها را انکار می‌کند.

مسئله چهل و یکم: خداوند را به وسیله صفات ناقص توصیف کردن

مسائلی چون تولد، احتیاج و خستگی را به خداوند نسبت می‌دادند در حالی که عابدان‌شان را از آن مبرا می‌دانستند.

شرح:

نقایص ضد کمالات می‌باشد و نسبت دادن آن به خداوند متعال به معنی نفی خالقیت پروردگار متعال است. مثلاً نسبت دادن فرزند به او موجب اثبات احتیاج برای اوست. چون پدر به فرزند محتاج است و او به آن تشبیه می‌شود. یهود، عزیر را و مسیحیان، مسیح را فرزند خدا می‌دانستند. مشرکین عرب معتقد بودند که ملائکه دختران خداوند هستند. در حالی که مسیحیان عابدان خویش را از اولاد و همسر منزه می‌کردند. چون این موارد را در حق آن‌ها نقص می‌دانستند ولی خداوند را از آنچه عابدان خویش را از آن منزه می‌نمودند، تنزیه و پاک نمی‌کردند. مشرکین عرب نیز برای خود دختر را نمی‌پسندیدند ولی در همان حال آن را به خداوند نسبت می‌دادند. آری چیزی را که برای خود عیب و نقص می‌دانستند برای خداوند اثبات می‌کردند: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ﴾ [النحل: ۵۷]. «دختران را برای خداوند قرار می‌دادند در حالی که خداوند از آن پاک و منزه است و هر چه را بخواهند برای خود قرار می‌دهند».

گویند یکی از علمای مسلمین نام‌های برای یکی از پادشاهان روم می‌برد وقتی بر او داخل می‌شود به او می‌گوید: زن و فرزندانت چگونه‌اند؟ حاضران در مجلس خشمگین می‌شوند که چرا رئیس‌شان را اینگونه توصیف می‌کند که او دارای زن و فرزند است؟ آن مسلمان رضی الله عنه به آن‌ها می‌گوید: شما رئیس‌تان را از زن و اولاد منزه می‌کنید در حالی که آن را به خداوند مقتدر نسبت داده و تنزیهش نمی‌کنید؟ در مقابل چیزی نگفتند بلکه بسیار خجالت کشیدند.

مسئله چهل و دوم: شریک قرار دادن برای الله تعالی در پادشاهی

در حکومت و پادشاهی برای خداوند شریک قائل بودند همانگونه که مجوسیان زرتشتی به آن معتقد بودند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی، عقیده به شرک در ملک و پادشاهی بود چنانکه مجوسی که یکی از اقوام جاهلی هستند، چنان باوری داشتند. در مورد آن‌ها باید گفت: مجوسیان در سرزمین فارس زندگی می‌کردند و آتش را عبادت می‌نمودند. معتقد بودند این جهان دو خالق و آفریننده دارد که شامل نور و ظلمت می‌باشد. پروردگار نور، خوبی‌ها

و پروردگار ظلمت، بدی‌ها و شرور را می‌آفریند. به همین خاطر آن‌ها را ثنوی یعنی دو گانگی نامیدند و این شرک در ربوبیت است. از جمله مذهب‌شان، جایز بودن نکاح با محارم می‌باشد و همچنین مشارکت در مال و همسران جزو عقاید آن‌ها بود. بنابراین برای فرد، مالکیت خصوصی قائل نبودند. در زنان و مال با همدیگر مشارکت می‌کردند. در دوران معاصر کمونیست‌ها نیز بر این نوع اشتراکیات در مال و زن تأکید می‌ورزند. این مذهب باطل و مردود است. که نقض کننده همه دین‌ها و فطرت‌های سالم است. پس خالق هستی، آفریننده‌ای واحد و بی‌نیاز است که نمی‌زاید و زاییده نمی‌شود و هیچکس و هیچ چیز همانند او نیست. او مالکیت فردی و خصوصی را مباح و نکاح محارم را تحریم کرده است.

مسئله چهل و سوم: منکر مقدرات بودند و قدر خداوند را انکار می‌کردند (منکر قدر بودند)

شرح:

معنی قدر این است که خداوند متعال هر چیزی را قبل از وقوعش می‌داند و اندازه گیری می‌کند و آن را در لوح محفوظ نوشته است، آنگاه تصمیم به خلق نمودن می‌گیرد و آن را ایجاد می‌نماید. ایمان داشتن به آن واجب است و یکی از ارکان ایمان می‌باشد. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»^۱ «ایمان این است که به الله، ملائکه، کتاب‌های آسمانی، پیامبران، روز آخرت و قدر چه خیر، چه شر، مؤمن باشید».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿۴۹﴾﴾ [القمر: ۴۹]. «ما هر چیز را به اندازه معلوم و مقرر آفریدیم».

قدر از جمله افعال پروردگار است. هیچ چیز در ملک او بدون تقدیر و خواست او به وجود نمی‌آید و این بدان سبب است که به واسطه علم ازلی که همیشه به آن موصوف می‌باشد آنچه را که بوده و خواهد شد، می‌داند. سپس آن را در لوح محفوظ نوشته است. چنانکه می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي

كَيْتَبِ مِّن قَبْلِ أَنْ تَبْرَأَهُآ ﴿[الحديد: ۲۲]﴾. «هیچ مصیبتی در زمین یا در وجودتان روی نخواهد داد مگر اینکه قبل از وقوع آن را در کتابی نوشته شده است».

﴿إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: ۲۲]. «این کار بر خداوند آسان است».

رسول الله ﷺ می فرماید: «واعلم أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ وَأَنَّ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ»^۱ «بدان آنچه که باید به تو نرسد، نمی رسد و آنچه که باید به تو برسد حتماً رسیدنی است». «رُفِعَتْ الْأَقْلَامُ وَجَفَّتِ الصُّحُفُ»^۲ «قلم‌ها از نوشتن برداشته شده و جوهرها بر صفحه‌ها خشک شده‌اند».

بنابراین هیچ چیزی بدون اراده و خواست خداوند به وجود نمی آید و هیچ موجودی بدون آفرینندگی او ایجاد نمی گردد. ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الزمر: ۶۲]. «خداوند خالق همه چیز می باشد».

خیر و شر را خلق نموده و خوبی و بدی را تقدیر کرده است.
مراتب ایمان به قدر عبارتند از:

- ۱- ایمان به اینکه خداوند همه چیز را می داند.
- ۲- خداوند همه چیز را در لوح محفوظ نوشته است.
- ۳- هر چیز را خداوند بخواهد در این جهان بوجود می آید. بنابراین هیچ چیز بدون خواست و مشیت او روی نخواهد داد.
- ۴- باید به اینکه خداوند خالق و آفریننده هر چیز است و بر آن وکیل و نگهبان می باشد، ایمان داشت.

این ایمان به قدر بود. اما در جاهلیت قدر را انکار می کردند. دلیل برای آن سه آیه زیر در قرآن می باشد: ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا ءَابَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِن شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۴۸].

«کسانی که مشرک شدند به زودی می گویند: اگر خدا می خواست ما و پدرانمان شرک انجام نمی دادیم و چیزی را حرام نمی کردیم».

۱- أخرجه أبو داود (۵۱/۵-۵۲) رقم ۴۶۹۹، (۴۷۰۰)، وابن ماجه (۵۹/۱-۶۰) رقم ۷۷.

۲- أخرجه أحمد (۲۹۳/۱) وصححه الشيخ أحمد شاكر (رقم ۲۶۶۹) وكذا الشيخ الألبانی فی صحیح الجامع (رقم ۷۹۵۷).

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۳۵].

«مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست ما و پدرانمان غیر او را عبادت نمی کردیم و بدون فرمان او چیزی را حرام نمی نمودیم».

﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾ [الزخرف: ۲۰].

«اگر خداوند رحمان می خواست ما آن ها را عبادت نمی کردیم».

علماء در تفسیر این آیات دو قول و نظر دارند:

اول اینکه: منظورشان از اینکه گفتند: ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأنعام: ۱۴۸]. «اگر خدا بخواهد».

نفی قدر بود و اظهار می داشتند اگر خدا می خواست و اراده داشت ما این کارها را انجام نمی دادیم. و با این گفته قدر را انکار می کردند. چون خودشان را در انجام کارها میرا از اراده و خواست خداوند می دیدند و افعال و کارها را به طور مستقل به خود نسبت می دادند و این مسئله دقیقاً مانند مذهب معتزله است؛ زیرا آن ها نیز می گفتند: خداوند در کفر و ایمان و خیر و شر انسان ها هیچ اراده ای ندارد؛ بلکه آن کار بشر است. بنابراین معتزله همان سخنان اهل جاهلیت را تکرار می کردند.

دوم: مقصودشان از این سخن ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا﴾ «اگر خدا می خواست ما مرتکب شرک نمی شدیم».

این بود که الله تعالی از کار ما راضی است چون اگر راضی نبود ما را رها نمی کرد تا آن را انجام دهیم، بنابراین، آن ها برای جواز کفرشان معتقد به قدر بودند و آن کار را تا آنجا ادامه دادند که بگویند: این کار اطاعت پروردگار است. چون خداوند می خواهد و ما هم خواست و تقدیر او را اطاعت می کنیم.

قول دوم که همان استدلال به قدر برای افعال و اعمال قبیحشان بود همان قول جبریه می باشد که آن ها قدر را اثبات خوب بودن اعمال قبیح خویش می دانستند و به آن استناد می کردند و اظهار می داشتند انسان بر اعمال خویش مجبور است. بنابراین جبریه نیز وارث اهل جاهلیت در کفرشان هستند.

با این حال آیه باید بر یکی از این دو معنی دلالت کند. یا قدر را نفی می‌نمایند و یا آن را اثبات ولی بر علیه خداوند به آن استناد می‌جویند. پروردگار متعال سخنان آنان را رد می‌کند و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَآءٌ﴾ [الأنعام: ۱۴۸].
 «بگو آیا از آن علمی نزد شماست تا به ما نشان دهید؟» یعنی دلیل اینکه خداوند این کفر را اراده نکرده است، چیست؟

در مورد تفسیر دوم باید گفت: دلیل شما در اینکه خداوند به اعمال کفریات، شرکیات و کارهای زشت شما راضی است چه می‌باشد؟ دلیل شما چیست که می‌گویید خداوند از آن راضی است؟ ﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَآءٌ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾ ﴿١٤٨﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾ [الأنعام: ۱۴۸-۱۴۹].

«آیا علم و دانشی دارید تا آن را به ما نشان دهید. شما در این کار از ظن و گمانتان پیروی می‌کنید و جز افرادی دروغگو چیزی بیش نیستید. بگو خداوند حجت را تمام کرده و اگر می‌خواست همه را یکجا هدایت می‌کرد.»

خداوند هرکس را بخواهد هدایت و هرکس را بخواهد گمراه می‌کند و حکمت آن را خودش می‌داند. می‌داند که چه کسی استحقاق هدایت و چه کسی مستحق گمراهی است. هدایت را جز در جایی که لایق به آن است قرار نمی‌دهد و همچنین اگر خداوند به کارشان راضی بود پیامبران را برای انکار شرک و امر به توحید مبعوث نمی‌کرد. ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]. «در هر امتی رسولی را مبعوث نمودیم که الله را عبادت نمایند و از طاغوت دوری جویند.»

اگر خداوند راضی به عبادت طاغوت و کفر و شرک بود چنانکه شما گمان دارید، نمی‌بایست رسولان پروردگار از آن نهی کنند. و این ما را راهنمایی می‌کند که خداوند به کفر، شرک، معاصی و خلافکاری‌های بشر راضی نیست و آن‌ها را مبعوض و ناپسند می‌داند.

همچنین در سوره زخرف نیز نظراتشان را مردود می‌نماید: ﴿مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ «آن‌ها به آن علم ندارند تنها اهل دروغ و تخمین و گمانند.» و

می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا﴾ [الأنعام: ۱۴۸]. «بگو آیا از آن علمی نزد شماست تا به ما نشان دهید؟».

آن‌ها چیزی را که علم نداشتند به خداوند نسبت می‌دادند و این مسائل از جمله اموری هستند که بدون دلیل نباید در موردشان سخن راند و باید از کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ دلیل آورد و در آن بر عقلها و افکار و اندیشه‌ها اعتماد نکرد.

مسئله چهل و چهارم: تقدیر خداوند را علت کفر خویش پنداشتن و خود را معذور دانستن

دلیل کافر بودنشان را تقدیر خداوند می‌دانستند.

شرح:

استناد به قدر را برای خود حجت می‌پنداشتند و نتیجه می‌گرفتند که آن‌ها در انجام کفر و معاصی معذورند و تقدیر خداوند را دلیل آن می‌دانستند. اما خداوند متعال آن‌ها را بدون دلیل و حجت رها نکرد؛ چون اختیار، قدرت و اراده را به آن‌ها بخشیده بود؛ او راه خیر و بدی را برایشان بیان داشته و توانایی‌های لازم برای انجام و یا ترک آن را هم به آن‌ها عنایت فرموده و آن‌ها را در گفته‌هایشان مجبور نکرده بود. همچنین اعلام نموده که راضی نیست بندگان کفر انجام دهند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ [الزمر: ۷]. «راضی به کفر بندگان نیست».

هر چند آن را تقدیر و اراده نموده است. رضایت لازمه تقدیر نیست. خداوند کفر را مقدر، ولی به آن راضی نیست. به خاطر حکمتی که خداوند سبحان دارد امور ناپسندی را تقدیر نموده تا بین آن‌ها تمییز حاصل شود. صادق و دروغگو، مؤمن و کافر، منافق و مؤمن درست از همدیگر تشخیص داده شوند و خداوند متعال به خاطر بیهودگی و عبث هیچ امری را تقدیر و یا اراده نمی‌نماید بلکه جزا و پاداش را نیز بر اعمال بندگان که به انتخاب خویش برگزیده‌اند آماده نموده است. به همین دلیل دیوانه، سفیه، مجبور و خوابیده به خاطر اعمالشان مؤاخذه نمی‌شوند چون آن‌ها فاقد اختیار، انتخاب و عقلند. بنابراین، در انجام هیچ کاری مسئول نیستند.

هرکس، خداوند به او عقل و اندیشه عنایت نماید و در انجام کارهایش مجبور نباشد مورد بازخواست قرار می‌گیرد؛ چون بر انجام هر کاری با اختیار اقدام نموده است. زناکار با اختیار زنا می‌کند؛ تارك الصلاة با اختیار ترک نماز می‌نماید؛ می‌تواند برخیزد و

نمازش را بخواند. و زناکار برایش روشن گردیده که زنا حرام و عاقبتش وخیم و دردناک است. خداوند متعال بر او حد منع کننده‌ای را تشریح فرموده و رسولان را مبعوث کرده است تا از شرک و کفر نهی کنند. بنابراین چگونه به خاطر انجام معاصی، کفر، شرک و گمراهیشان بر علیه خداوند اقامه دعوی می‌نمایند آن‌ها حجت و برهانی علیه خداوند ندارند بلکه خداوند علیه آن‌ها حجت را تمام کرده است. ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِغَةُ﴾ [الأنعام: ۱۴۹]. «بگو حجت محکم برای خداست».

پس تنها به خاطر انجام مصائب و گرفتاری‌ها می‌توان به قدر استناد جست. وقتی دچار مصیبتی شدی، دچار حزن و ناراحتی مشو و بگو که خداوند آن را مقدر کرده است و هرچه را او بخواهد انجام خواهد گرفت. صبر پیشه کن و بر انجام آن، قصد پاداش و جزا را داشته باش. ولی در مورد معصیت و گناه نمی‌توان به قدر استناد کرد، تقدیر را علت ارتکاب آن دانست و خود را تبرئه نمود؛ بلکه گنهکار باید توبه کند و خویشتن را از گناه و بدی‌ها دوری نماید. قدر را دلیل انجام گناه دانستن و خود را به آن تبرئه کردن از جمله افعال جاهلیت می‌باشد.

مسئله چهل و پنجم: مدعی تناقض بین شرع خدا و مقدراتش بودند

شرع خدا را با قدرش در تعارض می‌دانستند.

شرح:

این مسئله نیز به قدر تعلق دارد. کسانی بودند که شرع خداوند را با قدرش در تعارض می‌دیدند و می‌گفتند: چگونه خداوند کفر و ایمان را مقدر سپس برای بندگان اوامر و نواهی را تشریح نموده است؟ وقتی همه مسائل قطعی شده و مقدر گشته باشند، تشریح امر و نهی چه فایده‌ای دارد؟ این مسئله از جمله بزرگترین خطر در مسائل جاهلیت است و هرکس تا روز قیامت گمان کند که در بین شرع و قدر تعارض وجود دارد بر این مسلک می‌باشد و از آن پیروی کرده است؛ و این مذهبی باطل است. چون هیچ معارضه‌ای در بین شرع و قدر وجود ندارد. خداوند متعال شرک، معصیت و کفر را مقدر نموده و از آن نهی کرده است. ایمان، استقامت و صلاح را تشریح کرده و هیچ معارضه‌ای در بین آن‌ها وجود ندارد؛ زیرا بندگان این اعمال را با اختیار، خواست و اراده خویش انجام می‌دهند. بنابراین کارها به آن‌ها نسبت داده می‌شود و به همین خاطر به سبب انجام معاصی کیفر و به سبب طاعت و بندگی، پاداش می‌یابند هر چند

همه آن امور مقدر پروردگارانند ولی آن‌ها به خاطر کارهای خویش جزا و پاداش می‌یابند نه به خاطر تقدیر. آنگاه که رسول الله ﷺ به اصحابش فرمود: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدْعُ الْعَمَلَ قَالَ اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ...»^۱ «هیچیک از شما نیست از شما مگر اینکه جایگاهش در بهشت و یا آتش نوشته شده است. گفتند: ای رسول خدا با این حساب آیا ما بر قدر خویش تکیه نکنیم و عمل را ترک ننماییم؟ رسول الله ﷺ فرمود: هر کس از آنچه خداوند برایش خلق نموده و انجام آن را برایش میسر و ممکن کرده انجام دهد...» پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ۝ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۝ فَسَنِيبِرُهُ لِلْيُسْرَى ۝ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ۝ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ۝ فَسَنِيبِرُهُ لِلْعُسْرَى ۝﴾ [اللیل: ۵-۱۰]. «هرکس بخشش نمود، تقوا پیشه کرد و نیکی و پاداش را تصدیق نمود او را برای سرای آسایش توفیق دهیم و هرکس بخل ورزد و خود را بی‌نیاز شمرد و نیکی و پاداش را تکذیب نماید او را برای سرای دشوار موفق گردانیم.»

بنابراین، انسان خیر و خوبی را انجام و از شر و بدی دوری می‌جوید ولی قدر، راز پروردگار سبحان است در مورد آن به بحث منشین که تو را کمک نخواهد کرد و هرگز به نتیجه‌ای نخواهی رسید.

خلاصه‌ای از این مسائل را اینگونه می‌توان ارائه داد که مردم در همراهی شریعت و مقدرات به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

دسته اول: جبریّه می‌باشند. آن‌ها قدر را ثابت و شرع را نفی می‌کنند.^۲
دسته دوم: قدریّه می‌باشند. آن‌ها شرع را ثابت و قدر را نفی می‌کنند.^۳
دسته سوم: مشرکین هستند. شرع و قدر را ثابت می‌کنند اما معتقد به تعارض بین آن‌ها می‌باشند.

دسته چهارم: اهل سنت و جماعت هستند. شرع و قدر را اثبات می‌کنند و تعارض و تناقض را از آن نفی می‌نمایند.

۱- أخرجه البخاری (رقم ۴۹۴۵، ۴۹۴۷) ومسلم (رقم ۲۶۴۷)

۲- انسان را در انجام افعال اختیاری مجبور می‌دانند. (مترجم)

۳- معتقدند که خداوند انسان را در افعال اختیاری به خودش واگذار کرده است. (مترجم)

مسئله چهل و ششم: حوادث را به روزگار نسبت و به آن دشنام دادن

به روزگار فحش و ناسزا می‌گفتند. چنانکه می‌گفتند: ﴿وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ [البجائية: ۲۴]. «جز دهر ما را هلاک نمی‌کند».

شرح:

حوادث را به روزگار نسبت می‌دادند و آن‌ها دهریون نامیده می‌شوند. این نامگذاری به این سبب بود چون دچار مشکلی می‌شدند آن را به روزگار نسبت می‌دادند و به همان سبب روزگار را هم نکوهش می‌کردند در حالی که واجب است که هر چیز را به خداوند که خالق آن است، نسبت دهیم. روزگار همان وقت است که مخلوقی از مخلوقات خداوند و به ذات خویش فاقد هر نوع تصرفی می‌باشد. خداوند متعال کسی را که حوادث را به روزگار نسبت می‌دهد انکار می‌نماید. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ [البجائية: ۲۴]. «و گفتند ما جز زندگی دنیا را نداریم که در آن زنده شده و می‌میریم و جز روزگار ما را هلاک نمی‌کند».

این عقیده انکار آخرت، روز رستاخیز و معاد است. ﴿نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ بعضی از مردم می‌میرند و بعضی زنده می‌شوند و می‌گویند: رحم‌ها بیرون می‌ریزد و زمین هم آن را می‌بلعد و می‌گویند: طبیعت زندگی جز این نیست. ﴿مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ هلاکت و مرگ را هم به روزگار نسبت می‌دادند. بنابراین سبب مردن را گذشت روزها و شب‌ها دانسته و معتقد به سرانجام و روز تعیین شده برای مرگ نبودند. معتقد نبودند که ملائکه‌ای در آخر مهلت تعیین شده قبض روح خواهد کرد.

رسول الله ﷺ از ناسزاگویی به روزگار نهی نموده و می‌فرماید: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ»^۱ یعنی الله خالق دهر است و هر آنچه در آن جاری است به تقدیر اوست. بنابراین دهر را دشنام مدهید. در حدیث قدسی پروردگار متعال می‌فرماید: «يُؤْذِنِي آئِنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ بِيَدِي الْأَمْرُ أَقْلَبُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»^۲ «فرزندان آدم مرا اذیت می‌کنند به روزگار ناسزا می‌گویند در حالی که من خالق روزگارم، امور به دست من

۱- بؤب البخاری فی کتاب الأدب من صحیحه بابا وسمّاه: باب «لا تسبوا الدهر» وأخرج فيه التالی وأخرجه مسلم (رقم ۵/۲۲۴۶) واللفظ له.

۲- أخرجه البخاری (رقم ۴۸۲۶، ۶۱۸۱، ۷۴۹۱) ومسلم (رقم ۲۲۴۶).

است و روز و شب را من می گردانم». پس هنگامی که به روزگار فحش دادید در واقع آن ناسزاگویی را با خداوند متعال انجام داده‌اید چون او خالق روزگار است. بنابراین باعث آزار پروردگار شده زیرا او را نکوهش کرده‌اید. او امور را تغییر می‌دهد و سرانجام همهٔ مصائب و گرفتاری‌ها به دست اوست و روزگار ظرف تحقق امور و خود مخلوق خداوند است.

پس بر مسلمین واجب است که از این کار خودداری کنند و هرگاه دچار مصیبتی گشتند، خود را محاسبه و به گناه خویش اعتراف نمایند. ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ [الشوری: ۳۰].

«به هر مصیبت و گرفتاری دچار شوید به خاطر چیزهایی بوده که خود انجام داده‌اید». بنابراین، شایسته است که انسان به جای روزگار خود را سرزنش و ملامت کند.

مسئله چهل و هفتم: به نعمت پروردگار کافر بودن

نعمت‌های پروردگار را به دیگری نسبت می‌دادند. ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾ [النحل: ۸۳].

«نعمت‌های پروردگار را می‌شناختند سپس آن را انکار می‌کردند».

شرح:

نعمت‌های پروردگار را به غیر او نسبت می‌دادند و این عمل جاهلیت شرک و کفر به پروردگار بود. می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكٰفِرُونَ﴾ [النحل: ۸۳].

گفته شده معنی آیه چنین است: رسول الله ﷺ و رسالتش را می‌شناختند سپس آن را به خاطر تکبر و سرکشی انکار کردند در حالی که قلباً به رسالت وی باور داشتند. چنانکه پروردگار می‌فرماید: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [الأعام: ۳۳]. «ما می‌دانیم آنچه را می‌گویند تو را اندوهگین می‌کند ولی آن‌ها تنها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه این ستمکاران آیات پروردگارت را انکار می‌نمایند».

آن‌ها نعمت خداوند را در فرستادن رسول می‌دانند چون رسالت بزرگترین نعمت برای بشریت است ولی در عوض، آن‌ها به آن کافر می‌شوند و از آن دوری نموده و دشمنی می‌کنند. قول اول در تفسیر آیه این بود.

قول دوم: آن‌ها نعمت‌هایی را که در این سوره؛ سوره نحل بیان گشته می‌دانند ولی آن را انکار کرده بدین معنا که آن را به غیر خدا نسبت می‌دهند؛ آن را به قدرت و توانایی خویش منسوب می‌دارند و سختی و گرفتاری‌های خویش را سبب انجام آن می‌دانند. چنانکه قارون گفت: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ [القصص: ۷۸].
یعنی: «من به سبب مهارت، توانایی و فهم خویش آن را به دست آوردم».

و منکر نعمت پروردگار در مورد خود شد. غیر قارون نیز همینگونه بودند. پروردگار متعال بیان می‌دارد که انسان هرگاه نعمتی به وی ارزانی شود، گوید: این مربوط به من است و مستحق آن بودم و من لایق به آن می‌باشم، مال خدا نیست. آنچه از خیر و خوبی به وی می‌رسد به خود نسبت می‌دهد و نمی‌گوید: این به فضل و رحمت خداوند است.

مسئله چهل و هشتم: به تمام آیات الله کافر بودند

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که به تمام آیات پروردگار که در کتاب‌ها نازل شده اعم از تورات، انجیل، زبور و قرآن و کتاب‌های نازل شده دیگر کافر بودند و خداوند متعال عاملان این اندیشه را تهدید می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾ [الأعراف: ۴۰]. «آن‌ها که آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند و از آن متکبرانه روی برتافتند، دروازه‌های آسمان به رویشان باز نمی‌شود».

و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَكُونُونَ مِنَ الرَّحِمِيِّ﴾ [العنکبوت: ۲۳]. «آن‌ها که آیات پروردگار و دیدارش را انکار کردند از رحمت من مأیوس گردیدند».

و در آیات دیگری نیز بیان می‌دارد که کافران آیات پروردگار بی‌عیب و پاک را انکار کردند و به عقل‌های فاسد و شبهه‌های باطلشان به معارضه با آن برخواستند. این

سرانجام قطعی تمام کسانی است که آیه‌ای از آیات پروردگار یا حدیث صحیحی از رسول الله ﷺ را تکذیب نماید. چون احادیث صحیح نیز وحی خداوند متعال است. چنانچه برخی مغرورین به فرهنگ و دانش هنگامیکه بعضی احادیث صحیح را که موافق با افکار و اندیشه خویش نمی‌یابند، انکار می‌نمایند. همه این‌ها از جمله تکذیب آیات الله تعالی به حساب می‌آیند. بر هر مؤمنی واجب است که به آیات پروردگار ایمان داشته باشد؛ آن را تصدیق نماید و به آن عمل کند. به دلیل اینکه حق است و باطل به آن راه ندارد. ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۲]. «از رو به رو و پشت سر باطل به آن راه نمی‌یابد؛ زیرا آن فرستاده خداوند حکیم و ستوده شده می‌باشد».

مسئله چهل و نهم: به بعضی از آیات الله تعالی کافر بودند و نسبت به بعضی آیات بی ایمان بودند.

شرح:

اهل جاهلیت در تکذیب آیات پروردگار متفاوت بودند؛ بعضی از آن‌ها همه آیات را انکار می‌نمودند و به هیچیک از کتاب‌های نازل شده ایمان نداشتند. چنانکه مشرکانی که به صورت اجمالی و تفصیلی به هیچیک از پیامبران الهی ایمان نداشتند، لازمه آن ایمان نداشتن به همه کتاب‌های آسمانی بود. اما بعضی از اهل جاهلیت چون یهود و نصاری به بعضی از آیات مؤمن و بعضی دیگر را انکار می‌کردند. اما آن‌هایی که به بعضی کافر و به بعضی مؤمن بودند با آن‌هایی که همه آیات را انکار می‌کردند، فرقی نداشتند. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [البقرة: ۸۵]. «آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و بعضی را انکار می‌کنید کسانی که در بین شما مرتکب چنین اعمالی شوند جزا و پاداش آن جز پستی در زندگی دنیا نیست».

آن‌ها تنها به آنچه موافق آرزوهایشان بود، ایمان می‌آوردند ولی هر چه از آیات با هواهای نفسانی آن‌ها مخالفت می‌نمود را انکار می‌کردند. ایمان به بعضی از کتاب همراه انکار بعضی دیگر از آن هر چند آیه یا کلمه‌ای از قرآن باشد فاقد هرگونه نفعی است و به حالشان سودبخش نمی‌باشد.

بعضی از آن‌ها می‌گویند: قرآن لفظ و معنایش مخلوق است یا الفاظش مخلوق ولی معنای آن مخلوق نیست، چنانکه اشاعره چنین عقیده‌ای داشتند. این هم تکذیب قرآن است؛ چه آن‌ها که لفظ و معنی قرآن را مخلوق می‌دانند چون جهمیّه، و چه آن‌ها که فقط لفظ قرآن را مخلوق می‌دانند، مرتکب کفر شده‌اند؛ مگر اینکه گوینده آن سخن مقلد و یا صاحب تأویل باشد آنگاه دچار گمراهی شده است. چون قرآن کلام پروردگار متعال است. لفظ، حروف و معنایش همگی کلام خداوند متعال هستند و حروف بدون معانی و معانی بدون حروف، کلام پروردگار نیستند.

مسئله پنجاهم: نازل شدن کتاب بر رسولان را انکار می‌کردند

می‌گفتند: ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۹۱]. «خداوند بر انسان چیزی را نازل نکرده است».

شرح:

یهودی‌ها گفتند: ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۹۱]. «خداوند بر انسان‌ها چیزی را نازل نکرده است».

معنی آن انکار تمام رسالت‌ها و همه وحیها بود، آنچه آن‌ها را به این انکار وادار نمود حسادتشان نسبت به محمد ﷺ بود. خداوند متعال سخنانشان را مردود می‌دارد و می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ﴾ [الأنعام: ۹۱].

«بگو که چه کسی کتابی را که موسی ﷺ آورد و آن نور و هدایت برای مردم بود، نازل نمود؟».

یعنی زمانی که اقرار دارید به اینکه کتاب موسی از طرف خداست و موسی نیز بشر بوده چرا چنین سخنانی را بر زبان جاری می‌کنید. ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۹۱]. «خداوند بر انسان‌ها چیزی را نازل نکرده است».

این از جانب یهود تناقضی بود که حسادت، آن‌ها را وادار به آن کرد. خداوند آن‌ها را لعنت کند. تا جایی که همه رسولان را و همه کتاب‌های نازل شده را به خاطر محمد ﷺ و قرآن انکار کردند. بنگرید که حسد چه بلایی را برای صاحبش به ارمغان دارد. شبیه سخن آن‌ها قول و گفتار جهمیّه می‌باشد که می‌گویند: این قرآن از طرف

خداوند نازل نشده و همچنین سخنان کسانی است که سنت رسول الله ﷺ را وحی از جانب خداوند نمی‌دانند بلکه می‌گویند آن تنها اجتهاد رسول الله ﷺ است.

مسئله پنجاه و یکم: قرآن را کلام بشر می‌دانستند

می‌گفتند: ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ [المدثر: ۲۵]. «این جز سخن انسان نیست». شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که می‌گفتند قرآن سخن بشر است چنانکه ولید پسر مغیره مدعی آن بود. ولی قرآن، کلام خداوند متعال است که حقیقتاً به آن سخن گفته و آن کلمات را به وسیله جبرئیل به پیامبرش ﷺ وحی نموده است. بنابراین قرآن حقیقتاً کلام خداوند است و آن را در آیات بسیاری کلام خود نامیده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلغُهُ مَا مَنَّهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۶]. «تا کلام خدا را بشنوند».

﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ...﴾ [الفتح: ۱۵]. «می‌خواهند کلام خدا را عوض

نمایند...»

و این اعتقاد اهل سنت و جماعت و تبعیت کنندگان از رسول الله ﷺ می‌باشد. مشرکان می‌دانستند که آن کلام خداست و کلام محمد ﷺ نمی‌باشد چون اگر کلام محمد بود آن‌ها قادر به گفتن مثل آن می‌بودند؛ چون محمد ﷺ بشری مانند آن‌ها بود. ولی پروردگار آن‌ها را به مبارزه طلبی دعوت می‌کند، مانند آن یا ده سوره یا یک سوره بیاورند اما آن‌ها قادر به آوردن هیچیک از آن‌ها نشدند. با این عجز باز هم بر کفر، عناد و حرصشان بر مخالفت خدا و رسولش باقی ماندند. اگر قادر به آوردن سوره‌ای چون قرآن بودند تأخیر نمی‌کردند اما آن‌ها عاجز از انجام چنین کاری بودند؛ و این می‌رساند که قرآن کلام خداوند متعال است و کلام بشر نیست. کلام محمد و جبرئیل نمی‌باشد بلکه تنها کلام خداوند است و محمد و جبرئیل تنها مبلغ کلام خداوند متعال هستند که خداوند آن را به امانت به آن‌ها سپرده بود. کلام نیز به گوینده اولش نسبت داده می‌شود و آن کس که به عنوان تبلیغ آن را به دیگری می‌رساند به او منسوب نمی‌شود.

کافران مجادله کرده و قصدشان انکار بود گاهی آن را سحر نامیده و گاهی نیز آن را به عالمان اهل کتاب نسبت می‌دادند و می‌گفتند محمد ﷺ پیش آن‌ها درس خوانده است. سخنان گوناگون بر زبان جاری می‌کردند چیزی که تنها بر کذب و دروغ باقی آن‌ها دلالت داشت.

کسی که معتقد است قرآن کلام محمد و قول بشر است همان سخنان اهل جاهلیت را تکرار کرده است. همانگونه که جهمیّه، معتزله و کسانی که شبیه آن‌ها هستند آن سخنان را بر زبان جاری می‌کنند. چنانکه می‌گویند: قرآن کلام خداوند نیست بلکه آن را در جبرئیل یا در محمد و یا در لوح محفوظ خلق کرده است یا چیزهای دیگر از اباطیل را شبیه همان اقوالی که اهل جاهلیت بر آن بودند را بر زبان جاری می‌کنند.

مسئله پنجاه و دوم: بر حکمت خداوند عیب می‌گرفتند

شرح:

خداوند متعال خود را به حکمت توصیف نموده است. حکمت یعنی هر چیزی را در جای لایق به خود قرار دادن. بنابراین، حکیم کسی است که هر چیز را در جای مناسب و شایسته به خود قرار دهد. پس در اینکه خداوند متعال خود را حکیم می‌نامد بدین معنی است که دارای حکمت کامل است. همه مخلوقات را بر اساس حکمت آفریده و هیچ پدیده‌ای را بدون حکمت و بیهوده ایجاد نموده است. آسمان‌ها، زمین، درختان، دریاها، کوه‌ها، عالم جن و انس، حیوانات و حشرات و به طور کلی هر چیزی را برای حکمتی آفریده است. هرگاه در خلقت مخلوقات و چگونگی ارتباط و هماهنگی آن‌ها با هم و نتایج حاصل از آن بنگرید حکمت خداوند را دریافته و به این باور که خالق آن‌ها صاحب حکمت متعالی است، پی خواهید برد. ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ [طه: ۵۰].

«به هر چیز آنچه لازمه خلقت بود عطا و سپس آن را هدایت کرد.»

و باز می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ۖ ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ [ص: ۲۷].

«آسمان و زمین و هر آنچه در بین آنهاست را به باطل نیافریدیم. کافران چنان گمان کردند. پس وای به حال کسانی که کافر شدند از آتش عذاب جهنم».

خداوند متعال در آفرینش، امر و نهی و تشریعاتش حکیم است. از هیچ چیز نهی نکرده است مگر اینکه ضرر خالص یا جانب ضرر در آن ترجیح داشته باشد؛ و به چیزی دستور نداده مگر آنکه در آن مصلحت خالص یا جنبه مصلحتی آن بیشتر باشد. و از جمله حکمت پروردگار محاسبه کردن مخلوقات است. به اهل احسان به خاطر احسانشان، پاداش و بدکار را به خاطر ارتکاب بدی، کیفر می‌دهد و انسان را بدون جزا و پاداش رها نکرده است. طوری که هرکس هر آنچه را خواست انجام دهد سپس حساب و کتابی در بین نباشد چون این کار در صورت وقوع، خلاف حکمت بود و به این مناسبت می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبَادٍ﴾ [الانبیاء: ۱۶].

«ما آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است را بیهوده نیافریدیم».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ [ص: ۲۷].

«آسمان و زمین و هر آنچه در بین آنهاست به باطل نیافریدیم کافران چنان گمان کردند پس وای به حال کسانی که کافر شدند از آتش عذاب جهنم». پروردگار سبحان سخن منکرین رستاخیز و قیامت را مردود می‌دارد و می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۵].

«آیا می‌پندارید شما را بیهوده خلق کرده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید؟». ﴿لَا تُحْرِكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [القیامة: ۳۶].

«آیا انسان گمان کرده که بدون امر و نهی و بدون مجازات رها شده است؟».

اهل جاهلیت حکمت پروردگار متعال را در آفرینش و اوامرش انکار می‌کردند. معتزله و اشاعره نیز در افعال و کردار خداوند، حکمت را نفی می‌کردند. اشاعره می‌گفتند: خداوند کاری را برای حکمت انجام نمی‌دهد بلکه صرفاً برای قصد و اراده‌ای که می‌نماید انجام می‌دهد. چون حکمت این است که کاری را به قصد و منظور انجام دهند ولی خداوند از اغراض و اهداف منزّه است و همچنین آن وقت،

حکمت در آن تأثیر می‌گذارد و به خاطر این علت باید آن را ایجاد نماید در حالی که خداوند متعال آنچه را بخواهد به صرف خواستن و اراده کردن نه به خاطر حکمت انجام می‌دهد. بنابراین به قصد تنزیه به گمان خودشان حکمت را در افعال و شرع خداوند نفی کردند و بر این اساس می‌گفتند: خداوند مجاز است که به کفر، فسق و معاصی امر کند و از اطاعت، بندگی، نماز، صلّه رحم و انجام کار خوب نهی نماید و این‌ها به خاطر خواست خداوند ترجیح می‌یابند و همچنین به شر و بدی امر و از خیر و نیکی نهی نماید چون هر چه را بخواهد انجام می‌دهد.

در جواب می‌گوییم: بلی خداوند سبحان هر چه را بخواهد انجام می‌دهد ولی چیزی را جز به حکمت انجام نمی‌دهد.

می‌گویند: خداوند مختار است که کافر را وارد بهشت و مؤمن متقی را وارد جهنم نماید چون این کار نزد او ترجیح دارد و علل و اسباب او را محکوم نمی‌کند.

در جواب می‌گوییم: این سخن باطل و مردودی است و شایسته و لایق به حکمت پروردگار نیست، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ [ص: ۲۸].

«آیا کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده‌اند را همانند فسادکنندگان می‌گردانیم؟ آیا به متقین همانند اهل فجور بنگریم؟» و می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ [الجمعة: ۲۱].

«آیا پنداشته‌اند که مجرمان را مانند کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند قرار می‌دهیم؟ و مرگ و حیانتشان مثل هم است؟ بسیار بد حکم می‌کنند». گویندگان این مقالات، خداوند متعال را به فجور و بدی توصیف می‌کنند؛ چیزی که خداوند متعال از آن پاک و منزّه است. این مذهب جاهلیت و نفی‌کنندگان حکمت پروردگار از اشاعره و همفکرانش بود که از خداوند متعال عافیت را می‌طلبیم.

مسئله پنجاه و سوم: برای ابطال شرع خداوند حيله می‌کردند

برای دفع آنچه پیامبران آورده بودند به هر حيله‌ای توسل می‌جستند. چنانکه خداوند متعال در موردشان می‌فرماید: ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۵۴].

«نقشه کشیدند و خداوند چاره جویی کرد».

و می‌فرماید: ﴿وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا ءَاخِرَهُ...﴾ [آل عمران: ۷۲].

«گروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مسلمین نازل شده اول روز ایمان آورید و آخر روز کافر شوید...».

شرح:

از جمله کارهای اهل جاهلیت اعم از اهل کتاب و امی به کار گرفتن حيله برای تغییر دادن شرع خداوند متعال و نجات خویش و رها نمودن از بند کفر و گمراهیشان بود؛ چون قادر به مبارزه رویارویی نبودند به همین سبب به حيله و مکر پنهانی پناه می‌بردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ﴾ [آل عمران: ۵۴]. مکر ملحق نمودن امور ناپسند به دیگری به صورت پنهانی است. یهودیان در صد قتل عیسی پسر مریم علیهما السلام برآمدند چون غالباً کشتن برای آن‌ها عادت شده بود. آری برای اجرای تصمیم خویش پیش پادشاه کافر بت پرست رفته و گفتند که: در صورتی که این فرد را رها کنید حکومت شما را تغییر می‌دهد. آنگاه پادشاه جماعتی را مأمور کشتن وی نمود، برای کشتنش به مکانی که در آن بود وارد شدند ولی خداوند متعال برای نجات پیامبرش تصمیم آن‌ها را نقش بر آب کرد. یکی از یاران عیسی علیه السلام به قصد اجر و پاداش داوطلب گردید تا به شکل عیسی درآید و خداوند متعال آن حواری فداکار را به شکل عیسی درآورد. او را گرفته و کشتند و به صلیب کشیدند آن‌ها پنداشتند که آن مسیح بود ولی بدون اینکه بدانند خداوند متعال عیسی علیه السلام را از دست آن‌ها نجات داد و او را به سوی خود بالا برد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾ [النساء: ۱۵۷].

«او را نکشتند و بر دار نزدند بلکه امر بر آن‌ها مشتبه شد».

فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾ به معنی مقابله و مجازات است که نشان عدل خداوند سبحان است. و این بر خلاف مکر مخلوق می‌باشد؛ که آن ظلم و بر خلاف حق است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَامِنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَآكُفُرُوا ءَاخِرَهُ﴾ [آل عمران: ۷۲].

«گروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مسلمین نازل شده اول روز ایمان آورید و آخر روز کافر شوید».

این هم از جمله مک‌های یهود بود. هنگامی که رسول الله ﷺ به مدینه مهاجرت فرمود؛ بنای جامعه اسلامی را بنا نهاد؛ در غزوه بدر بر مشرکین فایق آمد؛ و یهودیان ناتوان از ممانعت مردم به دین او شدند، به مکر و حيله پناه بردند. دسته‌ای از آنها گفتند: که در آغاز روز مسلمان شوید و در پایان آن مرتد گردید و بگوئید که در دین محمد ﷺ خیر و صلاحی ندیدیم آنگاه مردم از شما پیروی خواهند نمود. ولی خداوند نقشه آن‌ها را افشا کرد و فرمود: ﴿وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَامِنُوا وَجَهَ النَّهَارِ﴾ منظور از ﴿وَجَهَ النَّهَارِ﴾ اول روز است و ﴿وَجَهَ الشَّيْءِ﴾* یعنی اول و ابتدای آن چیز منظور می باشد.

بنابراین، هرکس برای تغییر دادن شرع خداوند و ضرر رساندن به دوستان الله تعالی به حيله و مکر پناه ببرد بر راه و طریق اهل جاهلیت قرار دارد. و هرکس با اهل سنت و اهل توحید برای رسیدن به اغراض پست خویش نیز چنین معامله‌ای نماید بر راه و رسم جاهلیت می باشد.

مسئله پنجاه و چهارم: اقرار به حق را وسیله دفع آن قرار دادن

به حق اقرار می کردند تا به این وسیله آن را از خود دفع کنند همانگونه که در آیه بیان شد.

شرح:

از جمله خصوصیات اهل جاهلیت این بود که به حق اقرار می کردند ولی نه بخاطر اینکه قانع شوند بلکه می خواستند از آن وسیله‌ای جهت دفع کردنش بیابند چنانکه یهود به آن متوسل می شدند: ﴿وَآكُفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [آل عمران: ۷۲]. که بیان آن گذشت.

این حيله و نیرنگی است که همیشه مسلمین با آن گریبانگیر بوده و کسانی از دشمنان در صفوفشان رخنه کرده و مشغول دسیسه بوده‌اند. به اسلام تظاهر

می‌کردند ولی قلب اسلام را نشانه و قصد افسادش را داشتند. این جریان از عصر رسول الله ﷺ آغاز و هم اکنون نیز ادامه دارد و تا زمانی که خداوند بخواهد ادامه خواهد داشت. کسانی از دشمنان اسلام به خاطر افساد در آن به آن تظاهر می‌نمایند و قصد آن‌ها رواج دادن شبهه، تفرقه و اختلاف، دشمنی و عداوت در بین مسلمین می‌باشد. و آن‌ها را به جماعت و فرقه‌های متعدد تبدیل نمودن است. پس بر مسلمین واجب است نسبت به این حيله خطرناک آگاه باشند و هرکس با آن‌ها نزدیکی کرد اعتماد ننمایند بلکه در میدان تجربه آن‌ها را بیازمایند و بعد از آزمودن دقیق ثبوت صداقت و راستی به آن‌ها اعتماد کنند.

مسئله پنجاه و پنجم: نسبت به امور باطل خویش متعصب بودند

به راه و روش خویش تعصب داشتند چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ﴾ [آل عمران: ۷۳].

«ایمان نیاورید مگر به کسی که تابع دین شماست».

شرح:

تعصب ناپسند آن است که علی‌رغم بطلانش به آن متمسک شوند. از جمله مسائل اهل جاهلیت، تعصب برای مذاهب باطل بود به همین دلیل یهودیان می‌گویند: ﴿وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ﴾ [آل عمران: ۷۳].

«ایمان نیاورید مگر به کسی که تابع دین شماست».

و در آیه دیگری آمده است: ﴿تُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا﴾ [البقرة: ۹۱].

«به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم».

یعنی فقط به انبیاء خویش مؤمن هستیم در حالی که بر آن‌ها واجب بود به همه آنچه خداوند نازل نموده چه بر انبیاء آن‌ها و چه بر غیر آن‌ها ایمان بیاورند. آن‌ها بر آنچه بر انبیاء خویش نیز نازل شده ایمان نداشتند. برای این است که خداوند می‌فرماید: ﴿تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۹۱].

«پس چرا پیامبران خدا را می‌کشید؟».

یعنی آیا در آنچه بر شما نازل گشته به قتل رساندن پیامبران در آن ذکر شده است؟

از جمله این خصوصیات می‌توان به تعصب بدون دلیل پیروان مذاهب اشاره کرد. بر مسلمانان عموماً و بر طالبان علم بطور اخص لازم است که از حق پیروی نمایند. خواه موافق مذهبشان یا موافق مذهب دیگری باشد. چون ما مذهب را با همه چیزش نمی‌توانیم بپذیریم بلکه تنها باید راست و صواب را گرفته و خطا و اشتباهاتش را ترک نماییم. وقتی حنبلی باشید و در مسئله‌ای حق را با مالکی، شافعی و یا حنفی یافتید هر چند مخالف مذهبتان باشد باید آن را گرفته و مذهب خویش را ترک کنید چون مذهب شما، حق است و اعتبار از آن چیزی است که حق را تأیید نماید و این واجب است. این کار وقتی ممکن است که اهل علم باشید اما اگر اهل علم نیستید باید از عالمان مورد اعتماد سؤال کنید آنچه را برای شما فتوا دادند، بپذیرید. راه درست همین است. تعصب برای مذهب صرف نظر از اینکه حق یا باطل است از جمله خصوصیات جاهلی است همانگونه که خداوند از یهود برایمان بازگو نمود.

مسئله پنجاه و ششم: توحید را شرک می‌نامیدند

پیروی از اسلام را شرک می‌نامیدند. چنانکه خداوند آن را بیان می‌نماید: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۷۹].

«برای انسان شایسته نیست که خداوند به او کتاب، علم و نبوت را عطا کند سپس به مردم بگوید به جای الله تعالی مرا بپرستید».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها توحید و پیروی از حق را شرک می‌نامیدند و این واژگون کردن حقایق بود که توحید را شرک بنامند، و این دگرگون نمودن فطرت است. این آیه در مورد جماعتی از نمایندگان مسیحی نجران که به خدمت رسول الله ﷺ آمدند، نازل شد؛ خواستند با او گفتگو و مناظره کنند. در مسجد، پیامبر را ملاقت نمودند و شروع به بحث و گفتگو کردند. رسول الله ﷺ آن‌ها را دعوت به پذیرش اسلام کرد و برایشان توضیح داد که خداوند از همه پیامبران پیمان گرفت که در صورت بعثت محمد ﷺ و زنده بودنشان از او پیروی کنند. یکی از آن‌ها گفت: ای محمد آیا می‌خواهی تو را عبادت کنیم؟ پیروی از حق را شرک و آن را عبادت برای

رسول الله ﷺ خواند. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾ [آل عمران: ۷۹].

«برای انسان شایسته نیست که خداوند به او کتاب، علم و نبوت را عطا کند سپس به مردم بگوید به جای الله تعالی مرا بپرستید...».

چون پیامبران بعثت‌شان برای نشر توحید و دوری از شرک بود و نیامدند تا مردم را به عبادت خویش فرا خوانند، بلکه برعکس برای طرد شرک و دوری از آن آمدند ولی آن جماعت به خاطر تعصبشان این سخنان را بر زبان جاری کردند و خداوند متعال سخن آن‌ها را اینگونه ابطال نمود. امروز چقدر به دیروز شبیه است. آن زمان اخلاص در عبادت پروردگار را کفر، خروج از دین و شرک می‌نامیدند و در زمان ما نیز پرستش گورها را توحید و اسلام می‌نامند؛ آن را توسل به صالحین و نشانه محبت آن‌ها می‌دانند؛ پیش خود کسی را که رسول الله ﷺ را عبادت نکند و به او استغاثه نماید، مبعوض و دشمن او می‌دانند و معتقدند که در حق رسول الله ﷺ ظلم کرده است. این‌ها مثل همان نمایندگان مسیحی نجران هستند که پیروی رسول الله ﷺ را عبادت پیامبر می‌دانستند. این حرکت امتداد همان مذهب باطل جاهلی است که همگی حق را باطل و باطل را حق می‌نامند. پناه می‌برم بر خدا از این سخنان که جهمی و معتزله اثبات صفات پروردگار را شرک می‌نامیدند.

مسائل پنجاه و هفتم و پنجاه و هشتم: تحریف مطابق میل خویش در کتاب خدا

کلام را از موضع خویش خارج می‌کردند و آن را مطابق میل خویش قرائت می‌نمودند.

شرح:

کلمات را تحریف می‌کردند بدینگونه که آن‌ها را تغییر یا از معانی‌شان منحرف می‌داشتند. یکی از شغل‌ها و حرفه‌های ناپسند اهل کتاب، تحریف بود و آن را یا با تغییر دادن الفاظ و یا معنی و تفسیر کردن نادرست انجام می‌دادند. بنابراین، هرکس کلام خداوند را تحریف نماید بر طریقه اهل جاهلیت قرار دارد و همه اهل باطل و مخالفین اسلام از گروه‌های گمراه منتسب به دین، نصوص را تحریف می‌کنند تا موافق اهداف، مذاهب و طریقت‌شان باشد و در این کار چه الفاظ یا معانی را تحریف و یا به

صورت ناشایست آن را تفسیر کنند چندان مهم نیست هدف برآوردن مقاصدشان می‌باشد و این میراث جاهلیت است. آنچه که واجب است این است که به آن چیزی که خداوند متعال نازل کرده است که شامل الفاظ و معانی می‌باشد و بدون تغییر و تحریف به مقتضای آن ایمان داشته باشیم؛ این واجب است. و مهم نیست که آن موافق تمایل و آرزوهای انسان باشد یا نباشد.

هم اکنون مذاهب باطل و گروه‌های ناسالم، نصوص صحیح روایت شده از رسول الله ﷺ را در صورتی که ناتوان از رد و تکذیب آن باشند، تحریف و به صورت نادرست تفسیر می‌کنند و این شیوه، راه و رسم جاهلیت و از جمله خصوصیات یهود است. بر مسلمان واجب است که کتاب خدا و سنت رسولش را محترم بدارد؛ به الفاظ و معانی آن همانگونه که مقصود الله تعالی و رسولش بوده ایمان آورده و نصوص را از معانی آن منحرف نگردانده و به وسیله زیاد و کم کردن الفاظ آن‌ها را تغییر نداده و یار و مددکار باطل نباشند.

مسئله پنجاه و نهم: لقب‌های مورد تنفر را به اهل حق نسبت دادن

چنانکه اهل حق را صابئه و حشویه نام نهادند.

شرح:

از جمله منهج اهل باطل این بود که اهل هدایت را تحقیر می‌کردند و بر آن‌ها القاب و عناوین ناشایست و مورد تنفر می‌نهادند. به آن‌ها صابئه می‌گفتند. و آن کسی است که از دین خارج شده باشد. اهل حق را صابئی یعنی کسانی که از دین خارج شده‌اند، می‌نامیدند. چون در عرف، کفر و ضلالتی که آن‌ها بر آن بودند، حق بود. پس هرکس از رسول الله ﷺ پیروی می‌کرد صابئی می‌نامیدند یعنی از عادات، تقلیدها، مذاهب و نظام‌هایی که پدرانشان بر آن بود خارج شده است. یا اینکه او را حشویه می‌نامیدند. الحشو: چیزی است که در آن فایده‌ای نباشد و حشو الکلام: به سخن بی فایده گفته می‌شود.

آن‌ها را قشری عقب مانده و خشک و با نام‌های دیگر نامگذاری می‌نمودند.

اما این کارها به اهل حق ضرری نخواهد رساند. قوم نوح گفتند: ﴿مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ

أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ﴾ [هود: ۲۷].

«ما پیروان تو را جز تعدادی افراد اراذل و کم خرد نمی بینیم». یعنی افرادی سطحی نگر هستند و اهل تفکر و اندیشه نمی باشند و بدون تأمل و اندیشه از تو پیروی می کنند ولی اهل تفکر و تعقل از تو پیروی نخواهند کرد.

مسائل شصتم و شصت و یکم: دروغ را به خدا نسبت دادن و حق را تکذیب کردن

دروغ را به خدا نسبت می دادند و حق را تکذیب می کردند.

شرح:

از جمله شیوه‌های اهل جاهلیت دروغ بستن به خدا و رسول و تکذیب نمودن حق بود. چنانکه با حالت عریان طواف می کردند و اظهار می داشتند: ﴿وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۲۸].

«پدران خویش را بر آن یافتیم و خداوند هم ما را به آن دستور داد».

این دروغ بستن به خداوند است. ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأنعام: ۲۱].

«و چه کسی ظالمتر از آن کسی است که به خداوند نسبت دروغ می دهد».

﴿وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [ال عمران: ۷۸].

«دانسته بر خدا دروغ می بندند».

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَٰذِبُونَ﴾ [النحل: ۱۰۵].

[النحل: ۱۰۵].

«تنها کسانی که به آیات پروردگار ایمان ندارند به او نسبت دروغ می دهند؛ آن‌ها همان دروغ گویند».

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمْ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ

الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶].

«برای آنچه که زبان‌های شما به دروغ آن را توصیف می کند مگوئید این حلال و این حرام است تا اینکه بر خداوند نسبت دروغ ببندید به درستی کسانی که به خداوند نسبت دروغ می دهند هرگز رستگار نمی شوند».

و همچنین شامل کسانی هم می‌گردد که به رسول خدا نسبت دروغ می‌دهند و می‌گویند از رسول الله ﷺ وارد است در حالی که آن دروغ می‌باشد. هرکس بدون اعتماد و تحقیق حدیثی را روایت کند یکی از دروغ‌گویان است و به همین دلیل در حدیث صحیح آمده که فرمود: «مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ»^۱ «هر کس از من حدیثی را باز گوید در حالی که می‌داند آن دروغ است او یکی از دروغ‌گویان است».

روایت نمودن از افراد مورد اعتماد و رها کردن دروغ‌گویان و پرهیز از نسبت دادن دروغ به رسول الله ﷺ واجب است. نسبت دروغ به خداوند دادن جزو حرفه‌های اهل جاهلیت است. چنانکه می‌گفتند: خداوند ما را دستور به کشف عورت داده است. حلال خداوند را حرام می‌کردند در حالی که گمان داشتند پروردگار متعال آن را برایشان تشریح نموده است. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ...﴾ [النحل: ۳۵].

«مشرکین گفتند اگر خدا می‌خواست هیچ چیز غیر از او را عبادت نمی‌کردیم...».

﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا﴾ [الأنعام: ۱۴۸].

«اگر خدا می‌خواست برای او شریک قرار نمی‌دادیم».

﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾ [الزخرف: ۲۰].

«اگر خداوند رحمان می‌خواست ما آن‌ها را عبادت نمی‌کردیم».

همه این‌ها نسبت دادن دروغ به پروردگار است. چون خداوند متعال پیامبران را برای انکار آنچه آن‌ها بر آن بودند، مبعوث نمود.

خلاصه این که: از جمله امور جاهلیت نسبت دادن دروغ به خدا و رسول است و مسلمان باید از این عمل پست خود را بر حذر دارد. گاهاً بر خدا دروغ نمی‌بندد ولی در نقل امور از خدا و رسول، تحقیق نمی‌نماید؛ بر اساس رأی خود فتوا می‌دهد و آن را در بین مردم منتشر می‌کند. هنگامی که در نقل امور دچار اشتباه گردید و نتوانست آن را

۱- أخرجه مسلم في المقدمة باب (رقم ۱) وجوب الرواية عن الثقات وترك الكذابين والتحذير من

اثبات کند، چنین فردی یکی از دروغگویان است. و مردم را نیز با آنچه نقل نموده و بینشان منتشر کرده، دچار ضرر و زیان کرده است.

واجب است که احادیث موضوع و دروغ را رواج ندهد و روایت نکند؛ بلکه میدان را بر آن محاصره و تنگ نماید. واعظان و داعیان در هر آنچه از خدا و رسولش نقل می‌کنند تحقیق و تفحص نمایند و به همین صورت در امور حلال و حرام و فتاوا لازم است که در مورد آن تحقیق و در آن عجله نکنند. چون خطا در آن دروغ نسبت دادن به خدا و رسولش می‌باشد. و در تکذیب نمودن حقی که نسبت آن به خدا و رسولش ثابت و صحیح است؛ عجله نکنند. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ﴾ [الزمر: ۳۲].

«چه کسی ظالم‌تر از آن فردی است که بر خدا دروغ می‌بندد و صدق را آن هنگام که پیش او می‌آید تکذیب می‌نماید».

و سبب آن این است که هرگاه موافق میل و هواهای او نبود در صدد تکذیب آن بر آمده و مورد شک و تردید قرار می‌دهد همانگونه که اهل هوا و آرزو آن را انجام می‌دهند.

مسئله شصت و دوم: از دست حق پیش پادشاهان شکایت می‌کردند

هنگامی که به وسیله دلیل و برهان مغلوب می‌شدند پیش پادشاهان آه و ناله سر می‌دادند و شکایت می‌کردند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُؤُا مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الأعراف: ۱۲۷].

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود هنگامی که به وسیله دلیل و برهان مغلوب می‌شدند برای ابراز شکایت به سلاطین پناه می‌بردند. چون خود یارای مقابله به وسیله بحث و دلیل را نداشتند، به قدرت حاکمان متوسل می‌شدند تا در مقابل حق مانع ایجاد کنند.

فرعون به موسی علیه السلام گفت: ﴿قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ

﴿الشعراء: ۲۹﴾.

«اگر معبودی جز من انتخاب کنی ترا زندانی خواهم کرد».

هنگامی که در مقابله با موسی در میدان اقامه دلیل و برهان خود را خلع سلاح دید به قدرت سلطنت پناه برد و گفت: تو را زندانی خواهم کرد. و این طریق و شیوه فراریان شکست خورده است. آل فرعون و پیروانش نیز چنین کردند؛ آنگاه که مجلس بزرگی آراستند و فرعون از نقاط دور در شرق و غرب ساحران را جمع کرد تا آیات موسی را مردود نمایند و بر او غالب شوند، چون گمان داشت که موسی عَلَيْهِ السَّلَام سحر می‌کند. در موعد مقرر موسی را به مبارزه طلبید تا آنچه هر دو طرف دارند عرضه نمایند. هدف این بود تا در مقابل مردم وانمود کنند آنچه که دارند در برابر معجزات موسی مقاوم است.

وقتی زمان مبارزه فرا رسید و مردم برای مشاهده آنچه قرار است روی دهد جمع شدند ساحران هرچه در توان داشتند از بساط سحر پهن نمودند. عصا و ریسمان‌های زیادی با خود داشتند و آن را با مواد مخصوص حرکت زا آغشته نموده بودند تا با حرکت خویش اینگونه وانمود کنند، آن‌ها زنده‌اند و با این کار قصد مقابله با معجزه موسی را داشتند که عصایش را به اذن پروردگار می‌انداخت و به اژدها تبدیل می‌شد. آری آن‌ها سحر بزرگی را تدارک دیدند چنانکه پروردگار عالم می‌فرماید: کار به جایی رسید که ترس موسی را فرا گرفت ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾ [طه: ۶۷].

«موسی در خود احساس ترس نمود». ترسید که امر بر مردم مشتبه شود چون همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾ [الأعراف: ۱۱۶].
«سحر بزرگی را راه انداختند».

خداوند به موسی عَلَيْهِ السَّلَام دستور داد که عصا را بیندازد، موسی نیز آن را انداخت ناگاه تبدیل به مار بزرگی شد تمام آن چیزهایی را که آن‌ها انداخته بودند، بلعید تا جایی که نزدیک بود به آن‌ها نیز برسد. به همین خاطر از موسی درخواست کردند که آن را نگه دارد و مانع رسیدنش به آن‌ها شود. چون می‌ترسیدند آن‌ها را نیز ببلعد. آن هنگام بود که ﴿فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ۱۱۸ ﴿فَعَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَغِيرِينَ﴾ ۱۱۹ ﴿وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ﴾ ۱۲۰ ﴿قَالُوا ءَأَمْنَا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ۱۲۱ ﴿رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ﴾ ۱۲۲ [الأعراف: ۱۱۸-۱۲۲].

«حق پیروز شد و آنچه آن‌ها انجام داده بودند باطل گردید در آنجا مغلوب، کوچک و تحقیر شدند. ساحران، خود را به سجده انداختند و گفتند: ما به پروردگار عالمیان که

پروردگار موسی و هارون است، ایمان آوردیم». آن‌ها دانستند که آنچه موسی با خود دارد سحر نیست و آنگاه که ساحران برای پروردگار متعال به سجده افتادند فرعون آن‌ها را به کشتن و به صلیب کشیدن تهدید نمود و تهدید خویش را عملی کرد. ساحرانی را که ایمان آوردند و به سوی خدای خویش توبه کردند، کشت و به صلیب کشید آنگاه متوجه بنی اسرائیل که به موسی ایمان آورده بودند، شد. به فرعون گفتند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُ وَعَالِهَتَكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾﴾ [الأعراف: ۱۲۷-۱۲۸].

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد نمایند و تو و معبودهایت را رها کنند. گفت: به زودی فرزندانشان را می‌کشم و زنانشان را زنده نگه می‌دارم و ما بر آن‌ها مسلط و صاحب قدرتیم. موسی به قومش گفت: درخواست کمک از خداوند بنمایید و صبر پیشه کنید. زمین از آن خداست و به هرکس از بندگانش بخواهد به ارث می‌دهد و عاقبت از آن تقوایبشگان است».

شاهد و گواه در اینجا این است که: آن‌ها از صاحبان قدرت یاری خواسته و به آن‌ها پناه بردند و شکایت خویش را پیش فرعون مطرح تا این حق و ایمان را مقهور قدرت خویش نماید. این شیوه رفتار کردن، پیشه و شغل تمام طرفداران باطل در هر دور و زمان است.

مسائل شصت و سوم، شصت و چهارم، شصت و پنجم، شصت و ششم و شصت و هفتم: نسبت دادن اهل حق به چیزی که از آن بری بودند

صفات مذموم و نکوهیده را به اهل حق نسبت می‌دادند و آن‌ها را به عنوان افرادی که در زمین فساد می‌کنند، معرفی می‌نمودند همانگونه که در آیه به آن اشاره شد. همچنین تغییر در دین و ایجاد نقصان در دین پادشاهان را نیز به آن‌ها نسبت می‌دادند.

شرح:

از جمله منهج اهل جاهلیت این بود که تنها به شکایت از صاحبان قدرت و انتقام گرفتن اتکا نمی‌کردند بلکه مؤمنان را به اهل فساد در زمین معرفی می‌نمودند چنانکه به فرعون گفتند: ﴿أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الأعراف: ۱۲۷].

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟».

اصلاح را فساد می‌نامیدند ولی حق غیر از آن بود یعنی اینکه ایمان و توحید باعث اصلاح در زمین و کفر، معصیت، ظلم و طغیان سبب فساد در زمین می‌گردد. پس آنچه موسی و قومش بر آن بودند، اصلاح و آنچه فرعون و قومش بر آن قرار داشتند، فساد بود. ولی آن‌ها امور را منعکس نمودند و اصلاح را فساد نامیدند و این کار شیوه همیشگی کافران، مشرکین و منافقین بوده است. مصلحان و دعوتگران به توحید و عبادت پروردگار را بر اساس شناخت و آگاهی، اهل فساد در زمین معرفی می‌کردند. و این امر تا روز قیامت در بین مردم ادامه می‌یابد. و از زمان فرعون و قومش تا کنون بر همین منوال بوده است اما این کار به اهل ایمان و اصلاح ضرری نخواهد رساند؛ گرچه هر گونه بخواهند به دیگران القاب گوناگون می‌چسبانند. چه بسیار داعیان راستین به سوی حق را با کلمات ناشایست ملقب کردند؛ چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه را با نام‌های ناپسند نامگذاری نمودند و بر شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التمیمی چه بسیار القاب و عناوین ناشایست نهادند، گفتند: او از زمره خوارج است، او می‌خواهد دینتان را تغییر دهد، مردم را تکفیر می‌کند و چیزهای دیگر که در کتاب‌هایشان موجود است. این موقف آن‌ها در مقابل هر مصلحی است. آن‌ها را متهم به ناقص کردن دین پادشاهان می‌کردند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَذَرُكَ وَعَالِهَتَكَ﴾ [الأعراف: ۱۲۷].

«و تو و معبودهایت را ترک می‌کنند».

﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾ [غافر: ۲۶].

«من می‌ترسم که دین شما را تغییر دهد».

از جمله نشانه‌های اهل جاهلیت و کسانی که به آن‌ها شبیه هستند این است که طرفداران حکومت را بر علیه مؤمنان و دعوتگران راستین به سوی خدا، آن کسانی که آگاهانه اسلام را پذیرفته و بر منهج سالمی قرار دارند، تشویق می‌کنند. و مؤمنان دعوتگر را آنگاه که آن‌ها را به اصلاح خود و مملکت‌شان دعوت می‌نمایند به عنوان

مضر معرفی می‌کنند. چنانکه خداوند متعال داستان آل فرعون و دسیسه‌هایشان پیش فرعون را برایمان بیان می‌دارد. موسی علیه السلام، فرعون را به عبادت خالصانه برای خداوند دعوت می‌کند چیزی که موجب مصلحت خود و رعیتش بود. طرفداران فرعون در مقابل به او می‌گفتند: ایشان مردم را بر علیه تو می‌شوراند و دیگر تو صاحب و معبود مردم نخواهی بود، مردم را از بندگی تو به بندگی الله متحول می‌کنند. آری در جواب دعوتشان به خیر و صلاح، اینگونه موضع می‌گرفتند. فرعون را تشویق می‌کردند که اگر موسی و پیروانش را رها کنی مردم را از دست خواهی داد؛ دیگر تو را نمی‌پرستند. چون فرعون به آن‌ها گفته بود: ﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ [النازعات: ۲۴].

«من پروردگار برتر شما هستم».

و در آیه دیگر آمده که گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [القصص: ۳۸].
«غیر از خود برای شما معبودی سراغ ندارم».

دعوت رسولان به فساد در زمین، و کفر را به اصلاح تفسیر کردند و این واژگون کردن حقایق و نشانه خیانت به مردم و رعیت است. چه بسیاری کسانی که امروز به این شیوه شیطنانی مشغولند؛ لجام مردم را به دست گرفته و به سوی هاویه پیش می‌روند؛ در مقابل مصلحان می‌ایستند و حقایق را دگرگون می‌سازند و به خاطر در اختیار داشتن سلطه و قدرت مغرورند؛ آن‌ها بسیار بد محرمانی هستند. آن‌ها کسانی می‌باشند که مانع نصیحت و خیرخواهی مردم برای مسئولین هستند. بار الهی سرپرست امور مسلمین و محرمان رازشان را اصلاح گردان و آن‌ها را تبدیل به هدایتگران راستی نما.

اما در مورد اینکه دعوتگران را متهم به ناقص کردن دین پادشاهان می‌کردند چنانکه در آیه مذکور است باید گفت که:

این مسئله همان چیزی است که قبلاً در آیه ۱۲۷ اعراف ذکر شد آنجا که به فرعون گفتند: ﴿أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدْرُكَ وَعَالِهَتِكَ﴾ [الاعراف: ۱۲۷].

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟ و تو و معبودهایت را ترک گویند».

قصدشان از الوهیت این بود که مردم تو را عبادت می‌کنند و برای تو شأن و مقامی قائلند و تو دارای عظمت و بزرگواری در زمین هستی و اگر آن‌ها را به خود واگذاری

خدا را عبادت و ترا ترک خواهند کرد و در نتیجه شأن و منزلت تو کوچک خواهد شد؛ بنابراین برای حفظ و بقای بزرگواری و موقعیت خویش بر علیه آنها اقدام جدی بنمای. این امر خیانت کردن به فرعون می‌باشد چون او را با این کار در معرض هلاکت قرار دادند. سبحان الله! آنها از شأن و مقام پروردگار آسمان‌ها و زمین کم می‌کردند و این کار را برای خود نقص به حساب نمی‌آوردند و بر موسی و قومش که فرعون را نصیحت و برایش خیرخواهی می‌کردند، عیب و ایراد می‌گرفتند در حالی که بقا و ماندگاری سلطنت و صلاحش در پذیرش نصیحت موسی بود. آری مأموران فاسد که محرمان راز حکومت‌ها هستند این چنین عمل می‌کنند. بنابراین، بر حاکمان لازم است که مأمورانی را محرم خود قرار دهند که صالح و خیرخواه باشند و از افراد سوء و ناصالح پرهیز نمایند چون صاحبان اندیشه‌های منحرف و عقاید باطل در صورتی که محرم حاکمان گردند آنها را به آتش و سرانجام بد، رهنمون خواهند کرد چنانکه با فرعون و همه پادشاهان ظلم چنین کردند.

مؤمنان را به تغییر و تبدیل دین متهم می‌نمودند. چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ [غافر: ۲۶].

«من می‌ترسم که دینتان را تغییر دهند یا در زمین فساد را حاکم کنند».

و یا به عنوان ناقص کننده دین حاکم معرفی می‌کردند. چنانکه فرمود: ﴿وَيَذَرَكْ وَءَالِهَتَكَ﴾.

«و تو و معبودهایت را ترک می‌کنند».

باید گفت این دو مسئله برای فرعون در حق موسی کلیم الله ﷺ و دعوتش حاصل گشت. و نتیجه آن شد که مردم را از پذیرش دین او برحذر می‌داشت و فرعون به عنوان ناصح و خیرخواه برای امتش ظاهر گردید چنانکه گفت: ﴿أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ [غافر: ۲۶].

«یا در زمین فساد را حاکم کنند».

و یا پیرون فرعون گفتند: ﴿أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الأعراف: ۱۲۷].

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنید تا در زمین فساد کنند؟».

آری مصلحین را مفسدین نامیدند و نزد آن‌ها توحید و اخلاص در عبادت برای پروردگار فساد بود و شرک و کفر را اصلاح نامیدند. مسبب آن هم واضح است هرگاه قلبها فاسد شدند حق را باطل و باطل را حق می‌بینند.

اما آیا چه کسی دین را تغییر و فساد را در زمین حاکم می‌کرد؟ چنین فردی فرعون بود که دین توحید را به شرک و کفر تغییر داد. ولی موسی علیه السلام به دین صحیح دعوت می‌کرد دینی که خداوند مردم را به خاطر آن خلق نموده بود چیزی که موجب اصلاح در زمین می‌گردد. چون زمین تنها به وسیله عبادت خالصانه پروردگار و بدون شریک قرار دادن برایش اصلاح می‌گردد و شرک، کفر و معاصی همگی اسباب فساد در زمین می‌باشند.

مسئله شصت و هشتم: خود را به چیزی که نداشتند مدح و ستایش می‌کردند

مدعی بودند که اهل عمل به حق می‌باشند چنانکه می‌فرماید: ﴿تُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا﴾ [البقرة: ۹۱].

«به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم».

در حالی که این فقط ادعا بود بلکه حق را ترک کرده بودند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت ادعای یهود در عمل کردن به حق بود در حالی که با آن وداع کرده بود. چنانکه پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أُنزِلَ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۹۱].

در مورد معنی آن گفته شده که: این آیه در مورد بنی اسرائیل وارد شده یعنی هرگاه به آن‌ها گفته می‌شد به آنچه خداوند نازل کرده ایمان بیاورید می‌گفتند: ما به آنچه بر پیامبرانمان نازل شده ایمان می‌آوریم: ﴿قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا﴾ در حالی که آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده بود مخالف آنچه که بر پیامبران آن‌ها نازل شده بود، نبود ﴿وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ﴾ [البقرة: ۹۱].

به غیر از تورات به آنچه که بر عیسی و محمد نازل شده، کافر بودند ﴿وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ﴾ [البقرة: ۹۱]. در صورتی که آنچه بر محمد و عیسی صلی الله علیه و آله نازل شده با آنچه بر پیامبران بنی اسرائیل نازل شده بود توافق داشت ولی آن‌ها تحریفات، دروغ و

گمراهی‌هایی را که به آن وارد کرده بودند، بیان می‌داشتند. از طرف دیگر آن‌ها در این گفته خویش صادق نبودند چون مرتکب جرم‌هایی شده بودند که خداوند از آن‌ها یاد می‌کند. ﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۹۱﴾ وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهَا وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿۹۲﴾﴾ [البقرة: ۹۱-۹۲].

«بگو پس چرا پیامبران پیشین را کشتید اگر در ادعای ایمان صادق هستید. موسی با دلایل روشن در بین شما مبعوث شد سپس در غیبتش شروع به گوساله پرستی کردید در حالی که ظالم بودید».

خداوند متعال از آن‌ها دو ایراد می‌گیرد:

اول اینکه: آنچه را که محمد ﷺ آورده مخالف با آن چیزی نیست که عیسی عليه السلام آورده است و آن توحید و اخلاص در عبادت برای پروردگار بصورت خالصانه بود. دوم اینکه: آن‌ها حتی در گفته خویش هم که مدعی ایمان به آن بودند، صادق نبودند چنانکه گوساله پرستی را انتخاب و پیامبران را کشتند. و در اینکه گفتند: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا﴾ [البقرة: ۹۳].

«شنیدیم و نافرمانی کردیم».

آن‌ها به عهدی که بسته بودند وفا نکردند و این شامل همه تعصب‌های مذموم است که انسانی می‌گوید: من به غیر از مذهب خویش یا مذهب امام خویش به چیز دیگری عمل نمی‌کنم. بر مسلمان واجب است در مذهب خویش یا مذهب دیگری از حق پیروی کند و در این راه با امام خود یا با دیگری باشد باید حق را بپذیرد و دچار تعصب مذموم نشود.

مسئله شصت نهم و هفتادم: در عبادت کردن بر اساس شرع خدا، چیزهایی را زیاد و کم می‌کردند

زیاد کردنشان در عبادت چون اعمال روز عاشورا و در مورد کم کردنشان، ترک نمودن وقوف به عرفات را باید نام برد.

شرح:

اما زیاد کردنشان در مورد روز عاشوراء که روز دهم ماه محرم است می‌باشد. در این روز یک واقعه بزرگ به وقوع پیوست و آن غرق شدن فرعون و قومش، و نجات یافتن موسی عليه السلام و قومش بود. در این روز خداوند حق را بر باطل پیروز گرداند و

موسی عليه السلام به قصد شکرگزاری برای پروردگار عالم این روز را روزه گرفت. و این مسئله روزه گرفتن عاشورا نزد مسلمانان به صورت یک امر شرعی باقی ماند هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد متوجه روزه گرفتن یهود در آن روز شد وقتی که جریان را جویا گردید، گفتند: آن روزی است که خداوند موسی و قومش را نجات و فرعون و قومش را هلاک نمود؛ موسی عليه السلام آن روز را روزه گرفته بنابراین ما هم روزه می‌گیریم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نحن أحق بموسی منکم»^۱ «ما نسبت به موسی از شما لایق‌تریم». رسول الله صلی الله علیه و آله روزه گرفت و مسلمانان را به انجام آن دستور داد و به خاطر مخالفت با یهود یک روز قبل یا بعدش را همراه روزه روز دهم امر به روزه گرفتن کرد.

و این تمام آن چیزی بود که به عنوان عبادت در روز عاشورا تشریح شده بود. اما اهل جاهلیت همراه روزه گرفتن چیزهایی را هم زیاد کرده بودند، یهودیان آن را روز عید قرار داده بودند در آن روز منازل خود را تزیین می‌کردند، فرزندان و زنان خانه خود را می‌آراستند و آن را به عنوان روز عید برای خود قرار دادند، آن‌ها با این کار مسائلی را بر آنچه مشروع بود، افزودند بنابراین افزودن بر روزه در روز عاشورا از جمله دین جاهلیت است.

به همان صورت رافضی‌ها در این روز چیزهایی را افزودند و آن را روز حزن و اندوه، شیون، فریاد کشیدن و نوحه خوانی قرار دادند چون روز عاشورا روزی است که حسین علیه السلام در آن به قتل رسید.

اما در مورد کم کردنشان در مسائل عبادتی و مشروع باید گفت: در جاهلیت مراسم حج را به عنوان یادگار و باقیمانده دین ابراهیم عليه السلام به جا می‌آوردند اما در آن تغییرات و شرکیاتی را قرار داده بودند، خداوند متعال ایستادن در عرفات را به عنوان رکنی از ارکان حج قرار داده بود ولی آن‌ها وقوف در عرفه را ترک و به جای آن در مزدلفه توقف می‌نمودند، و این کار ناقص کردن عبادت است، آن هنگام که رسول الله صلی الله علیه و آله حج را به جای آورد آن‌ها گمان کردند که همراه ایشان در مزدلفه توقف می‌کند اما ایشان عليه السلام از مزدلفه گذشت و در عرفه توقف نمود و حج را به همان صورتی که در دین

ابراهیم علیه السلام بود برگرداند. چنانکه می فرماید: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ [البقرة: ۱۹۹].

«سپس از همانجا که عامه مردم بر می گردند برگردید».

یعنی از عرفه برگردید و این دستور مردود کردن عمل مشرکین است که در مزدلفه توقف سپس برمی گشتند. و همچنین در لیبیک گفتن این کلمات را زیاد کرده بودند: «إلا شريگا هو لك، تملكه وما ملك» «پروردگارا! تو شریکی نداری مگر همین یکی که آن هم تو مالک او هستی و او مالک و صاحب تو نیست». بر همین اساس هرکس چیزی را از عبادت کم کند و یا چیزی را به آن بیفزاید او بر دین جاهلیت است. با این حساب همه بدعت‌ها و خرافات جزء دین جاهلیت می باشند.

مسئله هفتاد و یکم: ترک واجبات دینی در قالب زهد و پارسایی

واجبات دینی را در قالب زهد و پارسایی ترک می کردند.

شرح:

ترک واجب چون توقف در عرفات را تقرب به خدا می دانستند و به جای آن در مزدلفه توقف می کردند و آن را ورع و پارسایی می دانستند و اظهار می نمودند چون آن‌ها اهل حرمند نبایستی به عرفات که خارج از حرم است بروند. بنابراین به عنوان زهد و تقوا حق را ترک کردند. و این کار عملی جاهلی است و نسبت به آن از خداوند خواستار عافیت و سلامتی هستیم.

و به همان صورت پوشیدن لباس در هنگام طواف کردن که دستور شرع بر آن است را ترک کردند و با حالت لخت و عریان طواف کردن را کاری پسندیده می پنداشتند و می گفتند: در لباسی که خدا را معصیت کرده‌ایم نباید او را عبادت کنیم بنابراین به قصد زهد و تقوا، دستور واجب خداوند را ترک کردند.

بنابراین ترک هر عبادتی به قصد ورع، زهد و تقوا جایز نیست. چنانکه انفاق، خواندن نماز جماعت در مسجد و طلب علم را به خاطر ترس از ریا و تعریف کردن ترک کنند، همه این‌ها به سان عمل اهل جاهلیت می باشد.

مسائل هفتاد و دوم و هفتاد و سوم: ترک کردن پاکی‌ها اعم از روزی و زینت را وسیله تقرب به خدا می‌دانستند

روزی پاک و لباس زیبا را به قصد عبادت بر خود حرام می‌کردند.

شرح:

ترک روزی پاکیزه و لباس زیبا را وسیله نزدیک شدن به خدا می‌دانستند. این کار را نصاری و نظایر آن‌ها چون فرقه صوفیه از منتسبین به اسلام انجام می‌دادند. ترک پاکی‌ها را عبادت می‌دانستند، ازدواج را ترک و از خوردن پاکی‌ها خودداری می‌کردند. در خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و پوشاک بر خود سخت می‌گرفتند و این کارها را به گمان خویش عبادت می‌پنداشتند. بدین خاطر پروردگار متعال فرمود: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۲].

«بگو چه کسی زینت خداوند و روزی پاکیزه را که برای بندگانش آفریده حرام نمود؟».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۷].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید پاکی‌هایی را که خداوند برایتان حلال نموده حرام مکنید». به همین صورت بعضی از حیوانات را که خداوند حلال کرده بود بر خود حرام کردند چنانکه می‌فرماید: ﴿أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ﴾ [المائدة: ۱].

«از حیوانات انعام را برایتان حلال نمودیم».

ولی در جاهلیت به خاطر بت‌های خویش بعضی از انعام را حرام کردند و خداوند نازل فرمود که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [المائدة: ۸۷].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید پاکی‌هایی را که خداوند برایتان حلال کرده است بر خود حرام مگردانید و به حدود پروردگار تجاوز مکنید که برآستی او متجاوزین را دوست ندارد».

تحریم کردن پاکی‌ها از دین رهبانیت نصاری و دین جاهلیت است و هرکس حلالی را که بر حلال بودنش اجماع منعقد شده است، حرام نماید از دین ابراهیم مرتد شده است و اگر جدای از این، چنین امری را عبادت خداوند متعال هم بدانیم آن وقت به خداوند افترا بسته‌ایم چون خداوند نه تنها به عنوان شرع و قانون به ترک پاکی‌ها دستور

نداده بلکه به خوردن آن نیز امر نموده است. ﴿يَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ
وَأَعْمَلُوا صَالِحًا﴾ [المؤمنون: ۵۱].

«ای پیامبران از پاک‌ها بخورید و اعمال صالح انجام دهید».

در زمان رسول الله ﷺ آنگاه که عده‌ای تصمیم به چنین کارهایی گرفتند رسول
الله ﷺ بر آن‌ها خشمگین گردید.

ترک زینت‌ها را عبادت می‌دانستند چنانکه ترک آن را وسیله تقرب به خداوند قرار
داده بودند. خداوند متعال آنگاه که آن‌ها با حالت عریان به دور کعبه طواف می‌کردند
عملشان را مردود نمود و فرمود: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ﴾ [الأعراف: ۳۲].
«بگو چه کسی زینت‌های دنیا را تحریم کرده است؟».

یعنی دلیلتان بر آنچه در مورد ترک لباس و تجمل و روزی‌های پاک انجام می‌دهید
چیست؟ چون حرام نمودن به دلیل احتیاج دارد و اصل در پوشیدنی‌ها، خوردنی‌ها و
آشامیدنی‌ها حلال بودن است؛ زیرا الله تعالی این چیزها را برای بندگانش آفریده
چنانکه در حدیث آمده است: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»^۱ «خداوند زیباست و زیبایی
را دوست دارد». بنابراین، ترک کردن تجمل و زیبایی به قصد زهد و ورع از دین اسلام
به حساب نمی‌آید. پس با لباس زیبا خود را بیارای و از پاک‌ها استفاده کن و شکر
خدای را بجای آور. چنانکه در حدیث وارد شده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى
عَبْدٍ نِعْمَةً أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ»^۲ «خداوند دوست می‌دارد وقتی نعمتی به بنده‌اش
می‌دهد اثر آن نعمت را بر او ببیند». ولی این کار باید دور از اسراف و بخیلی باشد.
رسول الله ﷺ جسم و لباس خویش را پاکیزه نگه می‌داشت و در ملاقات با نمایندگان
بیشتر از حالت معمولی تجمل را رعایت می‌نمود.

مسئله هفتاد و چهارم: دعوت کردن مردم به گمراهی

مردم را جاهلانه به گمراهی فرا می‌خواندند.

شرح:

۱- أخرجه مسلم (رقم ۱۴۷/۹۱).

۲- أخرجه الترمذی (۱۲۳/۵-۱۲۴ رقم ۲۸۲۴) وقال: هذا حديث حسن. وحسنه الألبانی فی صحیح
الجامع (رقم ۱۸۸۷).

دعوت کردن مردم بدون علم از جمله اعمال جاهلیت است. چون خداوند متعال دستور داده است که آگاهانه و همراه حکمت و به وسیله پند نیکو و مجادله به شیوه مناسب به راهش دعوت کنند.

اهل جاهلیت به گمراهی دعوت و به مخالفت مردم با حق تشویق نمودند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلِنَحْمِلْ خَطَايَكُمْ﴾ [العنکبوت: ۱۲].

«کافران به اهل ایمان گفتند: از ما پیروی کنید، ما گناهان شما بر عهده می‌گیریم.»
 آن‌ها را به شرک و تحریم نمودن حلال و حلال کردن حرام بدون دلیل و به چیزهایی که فاقد هرگونه دلیل شرعی بودند، دعوت می‌کردند بنابراین، آن‌ها داعیان گمراهی بودند. در حالی که داعیان حق کسانی هستند که مردم را به آنچه خداوند نازل فرموده و به آنچه شرع گفته، دعوت می‌کنند. در زمان ما از جمله دعوتگران به گمراهی کسانی هستند که مردم را به شرک و بندگی گورها و گنبدها دعوت می‌کنند و مردم را به امور بدعی و چیزهای ایجاد شده در دین که خداوند بر آن‌ها هیچ دلیلی را نازل ننموده است، فرا می‌خوانند. و برای این کار، از نوشتن، تألیف و سخنرانی برای دعوت مردم جهت زنده کردن امور بدعی سود می‌جویند و تمامی کسانی هم که مردم را به گناه، فحشا و فساد فرا می‌خوانند نیز از جمله داعیان به سوی گمراهیند. از خداوند متعال خواستاریم که ما را از آن‌ها و طریقه و راهشان محفوظ دارد. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾ [آل‌عمران: ۱۴۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در صورتی که از کافران پیروی کنید شما را به راه پیشینیان بر می‌گردانند در نتیجه جزو زیانمندان خواهید شد.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يُرْذُوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَفْرِينَ﴾ [آل‌عمران: ۱۰۰].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در صورتی که از اهل کتاب پیروی کنید بعد از ایمان شما را دچار ارتداد و کفر خواهند کرد.»

و می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ﴾ [البقرة: ۲۲۱].

«آن‌ها به سوی آتش و خداوند به سوی بهشت دعوت می‌کند».

﴿وَإِنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۶].

«اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی تو را از خداوند دور می‌کنند آن‌ها از ظن و گمان پیروی می‌کنند، آن‌ها دروغ‌گویند».

خداوند پاک و منزّه بیان می‌دارد که کافران علی‌رغم اختلاف دین و منهج در قدیم و جدید و در همه جا سعی و کوشش نموده‌اند که مردم را به گمراهی دعوت نمایند.

چنانکه می‌فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾ [النساء: ۸۹].

«دوست دارند که شما کافر شوید همانگونه که آن‌ها کافر شدند آنگاه مساوی خواهید

شد».

مسئله هفتاد و پنجم: آگاهانه مردم را به سوی کفر دعوت کردن

آگاهانه مردم را به سوی کفر دعوت می‌کردند.

شرح:

این‌ها گروه دیگر از دعوتگران گمراهی هستند. آن‌ها در حالی که می‌دانستند مردم را دعوت به انصراف از حق می‌نمایند، این کار را به سبب ظلم و سرکشی انجام می‌دادند. اما گروه اول مردم را جاهلانه به باطل دعوت می‌کردند و خودشان حق را نمی‌شناختند. ولی هر دو گروه کارشان مهم و خطرناک بود؛ آن‌ها مستقیماً به مردم نمی‌گفتند کافر شوید. بلکه به صورت پوشیده به نزد آن‌ها می‌آمدند. ظاهر آن نیکو ولی باطن و نهان آن کفر بود. دعوتگران گمراهی همینگونه‌اند. شیطان وقتی دید قوم نوح برای صالحان از دست رفته غمگین و محزون هستند به نزدشان آمد و با ظاهر مصلحانه و دینی به آن‌ها گفت: صورت‌هایی از آن‌ها فراهم نمایید، تا با دیدنشان بر عبادت راغب گردید و با یادآوری احوال، صلاح و دینشان، برای عبادت انرژی کسب کنید و به انجام عبادت شادمان گردید. آری به صورت یک انسان خیراندیش و ناصح به نزدشان آمد. او می‌دانست که این تصویرها در نهایت تبدیل به بت می‌شوند و تبدیل هم شدند. آنگاه که اهل علم و کسانی که در آن دوره می‌زیستند، مردند؛ دوره‌ای دیگر با نسل جدید شروع گردید. شیطان به آن‌ها گفت: پدران شما این تصویرها را جز به قصد

عبادت نصب نکردند و به وسیله آن‌ها درخواست باران می‌کردند. سرانجام غیر از خدا آن‌ها را مورد پرستش قرار دادند.

داعیان گمراهی نیز اینگونه هستند، پیش مردم جهت دعوت کردنشان به شر و فساد به صورت آشکار نمی‌آیند بلکه به شیوه آرایش شده که مورد پسند آن‌ها باشد، پیششان خواهند آمد؛ سپس در آخر مقاصدشان حاصل می‌گردد. دعوتگران گمراه آنگاه که مردم را به شرک و عبادت کردن ضریح‌ها و قبرها فرا می‌خوانند به آن‌ها نمی‌گویند که این‌ها را عبادت کنید بلکه اظهار می‌دارند: این‌ها صالحان و اولیاء خدا هستند و اگر پیش او دارای موقعیت و جاه باشند آن‌ها را به خدا نزدیک می‌گردانند. و آن‌ها واسطه و وسیله شما پیش خدا هستند. آری اینگونه به نزدشان می‌آیند. به وسیله محبت صالحان و تبدیل کردنشان به واسطه و وسیله رسیدن به خدا، آن‌ها را گمراه می‌کنند در نتیجه به وسیله این نیرنگ و فریب شیطانی، گورها و ضریح‌ها مورد پرستش واقع می‌شوند و برای خداوند بی‌همتا شریک قرار می‌دهند. داعیان گمراهی به شیوه‌های مختلف که بر آن انتقادی نباشد و جز اهل بصیرت کسی از آن مطلع نگردد مردم را دعوت می‌کنند. با توضیح این دو مسئله معلوم گردید که داعیان گمراهی دو دسته می‌باشند: دسته‌ای مردم را بدون علم و جاهلانه دعوت می‌نمایند. دسته دیگر مردم را به مخالفت حق دعوت می‌نمایند ولی خود نسبت به آن آگاهند. گروه اول ضال و گمراه و دسته دوم فاسق می‌باشند.

مسئله هفتاد و ششم: اثبات شرک و دفع حق به واسطه انواع مکر و حيله

مکر و حيله‌های بزرگی همانند حيله‌های قوم نوح انجام می‌دهند.

شرح:

مکر یعنی امر مکروه و ناپسندی را به شیوه مخفیانه به کسی رساندن. و آن دو نوع است: مکر خوب و مکر بد. منظور از مکر بد حيله پنهانی است که در آن شر و بدی را به کسی که مستحق آن نیست می‌رسانند. خداوند متعال در مورد قوم نوح می‌فرماید:

﴿وَمَكْرُؤًا مَكْرًا كَبِيرًا ۝۳۲﴾ وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ۝۳۳ ﴿وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا﴾ [نوح: ۲۲-۲۴].

«حيله بزرگی برپا کردند و گفتند: معبودهای خویش را رها مکنید و هرگز ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را ترک مکنید. و بسیاری را گمراه کردند».

آری با این کار حیلۀ بزرگی را اندیشیدند و این شیوه پستی است که به آن وسیله مردم را به شرک فرا می‌خوانند. وقتی توحید می‌آید مردم را از آن برحذر می‌دارند و گویند: آن‌ها می‌خواهند بر شما رئیس شوند و قصدشان برتری طلبی بر شماست. زیبا جلوه دادن قبیح و زشت نشان دادن نیکو مکر بزرگی است که همیشه دعوتگران گمراهی از آن برای منصرف کردن مردم از حق سود جسته‌اند و بدان وسیله مردم را از نور به سوی گمراهی سوق داده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾ [البقرة: ۲۵۷].

«خداوند سرپرست مؤمنان است آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد ولی کسانی که کافر شدند سرپرستشان معبودهای باطل است که آن‌ها را از نور به سوی تاریکی‌ها می‌برند که این‌ها همراهان آتش و در آن جاویدند».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۱۲﴾ [الأنعام: ۱۱۲].

«برای هر پیامبری از شیاطین جن و انس دشمنانی قرار دادیم که بعضی از آن‌ها به سوی بعضی دیگر سخنان آراسته را جهت فریب دادن به صورت وسوسه القا می‌کنند، اگر پروردگار تو می‌خواست آن‌ها قادر به انجام آن کار نبودند سپس آن‌ها را با دروغ‌هایشان رها کن».

در این آیات پروردگار متعال از گوش دادن به دعوتگران گمراه نهی کرده است مگر اینکه به خاطر اطلاع یافتن از باطلشان جهت مردود کردنشان باشد.

مسئله هفتاد و هفتم: اقتدا کردن به کسی که شایسته آن نیست

امامانشان یا عالمان فاجر و ظالم و یا عابدان جاهل و نادان بودند چنانکه می‌فرماید: ﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرِفُونَهُ، مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ، عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۷۶﴾ أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۷۷﴾ وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۷۸﴾ [البقرة: ۷۵-۷۸].

«بعضی از آن‌ها کلام خدا را بعد از شنیدن و تعقل کردن در حالی که می‌دانند اقدام به تحریف آن می‌کنند. وقتی با مؤمنان ملاقات می‌کنند گویند ما ایمان آورده ایم، اما وقتی که با همدیگر خلوت می‌کنند، می‌گویند: آیا در مورد چیزی که خداوند بر ما آشکار کرده با آن‌ها گفتگو می‌کنید تا به وسیله آن پیش خدا بر علیه شما اقامه برهان کنند آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟ آیا آن‌ها نمی‌دانند که خداوند به آشکار و نهان عالم است؟ بعضی از آن‌ها بیسواد و امی هستند و کتاب تورات را جز آرزوهای باطل نمی‌پندارند و این‌ها تنها اهل ظن و گمانند».

شرح:

پیشوایان اهل جاهلیت از یهود و نصاری و دیگران، یا عالمانی فاجر و یا عابدانی جاهل و نادان بودند که به علم خویش عمل نمی‌کردند. نمونه آن‌ها احبار یهود و یا راهبان مسیحی که عابدان جاهلی بودند می‌باشد زیرا که دلیل اعمال خویش را نمی‌دانستند و نسبت به آن جاهل بودند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱].

«غیر از خداوند متعال، علما و راهبان خویش را رب و پروردگار خود قرار می‌دادند». این احبار و رهبان حرام را برایشان حلال و حلال را بر آن‌ها حرام می‌کردند و آن‌ها نیز در این کار از آن‌ها اطاعت و پیروی می‌نمودند. در سوره بقره می‌فرماید: ﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۷۵].

منظور از این فرموده: ﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ﴾ عالمان فاجر و فاسق می‌باشند که کلام خدا، تورات را می‌شنوند، آن را دانسته و به دیگران تعلیم می‌دهند ﴿ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ﴾ سپس الفاظ و معانی آن را تغییر می‌دهند ﴿مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ یعنی بعد از آنکه الفاظ و معانی صحیح آن را فهمیده و یاد گرفتند به خاطر هواها، اغراض و شهواتشان آن را تحریف کردند چنانکه در مورد داستان همان زن زناکار که مرتکب زنا محصنه شده بود اتفاق افتاد. آنگاه که مردی از یهود با زنی یهودی زنا کرد گفتند که حکم را پیش آن مرد (منظورشان رسول الله ﷺ بود)، ببرید. چون آن‌ها حکم زنا محصنه در

تورات را می‌دانستند ولی نمی‌خواستند اجرا کنند و قصدشان این بود بلکه در مورد آن‌ها به شیوه آسانتری حکم نماید. به همین خاطر پیش او آمده و از او درخواست حکم بر آن زن و مرد زناکار نمودند، رسول الله ﷺ فرمود: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ فِي التَّوْرَةِ عَلَى مَنْ زَنَى؟ وَفِي رِوَايَةٍ: مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ»^۱ «در تورات حکم کسی که زنا می‌کند چیست؟ و در روایتی آمده که فرمود: در تورات در مورد رجم کردن چه چیز وجود دارد؟» گفتند: صورتش را سیاه و بر الاغی سوارش می‌کنیم و او را در بازارها می‌گردانیم. پیامبر ﷺ از عبدالله بن سلام که قبلاً از علمای یهود بود و مسلمان شده بود سؤال کرد. عرض نمود: دروغ می‌گویند، به همین خاطر رسول الله ﷺ فرمود: تورات را بیاورید. آنگاه که تورات را آوردند ابن‌صوريا انگشتش را بر آیه رجم نهاد و عبدالله بن سلام به او گفت: انگشتت را بردار، وقتی انگشتش را برداشت، آیه رجم در تورات آشکار گردید و رسول الله ﷺ دستور به رجم هر دو نفر زن و مرد زناکار را صادر کرد و حکم اجرا و آن دو نفر سنگسار شدند.

این کار از جمله تحریفات کلام خداست که توسط عالمان آن‌ها صورت گرفت و بر خدا دروغ بستند و حکمش را پنهان نمودند. و باز از جمله تحریفاتشان این است که هنگامی پروردگار دستور داد که سجده کنان وارد دروازه شوند و بگویند: حطة: یعنی از گناهان ما درگذر، آن را به کلمه حنطة تغییر دادند، نون را در آن افزودند و چیزی را که جزو کلام خدا نبود به آن اضافه کردند.

تحریف یعنی زیاد و کم کردن و یا تفسیر کردن کلام به غیر از معنای صحیح آن است. چون تحریف یا در لفظ و یا در معنی صورت می‌گیرد بنابراین شامل تمام کسانی است که می‌کوشند قرآن و یا احادیث به غیر از معنای صحیحش تفسیر کنند و قصدشان در این کار کمک به مذهب خویش، یا پیروی شهوات و یا رسیدن به لذایذ دنیا است. ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا﴾ [البقرة: ۷۶].

این همان نفاق است. و نفاق و تحریف نصوص طریقه و روش یهود است.

سپس می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ ءَامِيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا ءَامَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

﴿﴾ [البقرة: ۷۸].

این‌ها همان عابدان جاهلند تورات را می‌خوانند اما معانی آن را نمی‌دانند، و مردم این‌ها را امام و پیشوای خود می‌گردانند در حالی که جاهلند. درست نیست به جز به عالمی که اهل عمل باشد اقتدا کرد که همان عالمان ربانی هستند. پس عابدان جاهل نباید مورد اقتدا قرار گیرند هرچند اهل زهد و عبادت باشند چون عبادتشان نیز به غیر طریق صحیح و بر غیر شیوهٔ اسلام است.

مسئله هفتاد و هشتم: در محبت خداوند دچار تناقض بودند

در حالی که شرع خداوند را ترک کرده، مدعی محبت الله تعالی بودند به همین خاطر خداوند این کار را از آن‌ها می‌خواهد: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو اگر خداوند را دوست دارید مرا اطاعت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد».

شرح:

از جمله گمراهی‌های یهود و کسانی که به آن‌ها شبیه هستند این است که مدعی محبت خداوند هستند در همان حالی که بر خلاف دستوراتش عمل می‌کنند ولی در واقع نشانه محبت خداوند پیروی کردن از دستوراتش می‌باشد چنانکه شاعر می‌گوید: «إِنَّ الْمَحَبَّ لِمَنْ يَجِبُ مَطِيعٌ» «کسی که محبوب خویش را دوست دارد مطیع اوست».

به همان صورت در فرموده خداوند متعال نیز وارد است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو اگر خداوند را دوست دارید مرا اطاعت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد». یهود

و نصاری می‌گفتند: ﴿نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّوهُ﴾ [المائدة: ۱۸].

«ما فرزندان خداوند و دوستداران او هستیم».

ولی با این حال با شریعت خداوند مخالفت می‌کردند و این می‌رساند که آن‌ها در ادعایشان دروغ می‌گفتند. هنگامی که خداوند از آن‌ها بر ادعایشان دلیل می‌خواهد و آن دلیل پیروی کردن از رسولش ﷺ می‌باشد و آنگاه که چنین کاری انجام ندادند،

دروغشان آشکار می‌گردد. و به همان صورت صوفیه نیز دین خویش را بر اساس محبت الله تعالی قرار داده و می‌گویند عبادت همان محبت است ما خداوند را به خاطر ترس از آتش و طمع به بهشتش عبادت نمی‌کنیم بلکه صرفاً بدان سبب که او را دوست داریم، عبادتش می‌نماییم. ولی در همان حال با شرع خداوند مخالفت نموده و از رسولش پیروی نمی‌کنند و تنها از مشایخ خود پیروی و اطاعت می‌نمایند. پیروان راه‌ها و احزابی که از طرفداران خویش بیعت می‌گیرند، از امیران خود اطاعت محض دارند و در آنچه به آن‌ها دستور دهند مخالفت نمی‌کنند. تا جایی که می‌گویند: مرید و پیرو پیش شیخ و استادش چون مرده در دست غسل کننده‌اش می‌باشد و برایش اختیاری نیست و جز همان چیزی که استادش برایش خواسته حق انتخاب ندارد. با این اوصاف و احوال اطاعت رسول الله ﷺ کجاست؟ بنابراین آن‌ها در ادعای خویش دروغ می‌گویند.

به همین دلیل خداوند متعال با این ادعا کنندگان محبت تعدی کرده و آن‌ها را به مبارزه طلبی دعوت می‌نماید و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو اگر خداوند را دوست دارید مرا اطاعت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد».

نشانه محبت خداوند اطاعت کردن و پیروی نمودن از رسولش می‌باشد. پس هرکس چنین صفتی در او محقق گردد او در ادعایش صادق است و هرکس فاقد این صفت تبعیت و پیروی رسول باشد چنین فردی در ادعای خویش دروغ‌گوست.

خداوند متعال دلیل محبت و بهره و ثمره آن را بیان می‌دارد، دلیل آن را در پیروی از رسولش ﷺ می‌داند و بهره و ثمره آن را برای بنده، رسیدن به محبت الله تعالی و بخشش گناهانش قرار داده است. به همین خاطر این مسئله برای هرکس که مدعی محبت رسول الله ﷺ می‌باشد و از او پیروی نمی‌کند مطرح است. مانند کسانی که در روزنامه‌ها و مجلات دم از محبت رسول الله ﷺ می‌زنند، به مردم می‌گویند محبت رسول الله ﷺ را به فرزندانان آموزش دهید ولی در همان حال خودشان بدعت‌ها را می‌آفرینند و مراسم‌های مولودی برگزار می‌کنند در حالی که رسول الله ﷺ از بدعت نهی کرده است و آن‌ها نیز مدعی محبت او هستند ولی با ایجاد بدعت‌ها و خرافات با او مخالفت می‌کنند.

مسئله هفتاد و نهم: بر آرزوهای کاذب اعتماد می کردند

در رؤیایها و آرزوهای کاذب بسر می بردند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ [البقرة: ۸۰].

«آتش جز چند روز ما را نمی سوزاند».

﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِي﴾ [البقرة: ۱۱۱].

«تنها یهود و نصاری داخل بهشت می شوند».

شرح:

یهودیان و مسیحی‌ها بر آرزوهای دروغین خود اعتماد داشتند و آن‌ها را از خداوند خواستار بودند. چنانکه خداوند متعال از آن‌ها سخن به میان می آورد که گفتند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ [البقرة: ۸۰].

«آتش جز چند روز ما را نمی سوزاند».

آن روزهای معلوم که می گفتند وارد جهنم می شوند برابر با تعداد روزهایی می دانستند که در آن گوساله را پرستش کرده‌اند ولی خداوند متعال سخنانشان را مردود می نماید: ﴿قُلْ أَخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾﴾ [البقرة: ۸۰-۸۱].

«بگو آیا پیش خداوند عهد و پیمانی دریافت نموده‌اید تا خداوند به آن وفا نماید یا به خداوند چیزی را که نمی دانید نسبت می دهید؟ آری هرکس گناه و بدی را انجام دهد و گناهایش بر او احاطه نماید آن‌ها یاران آتشند و در آن جاویدان می مانند».

و این آیه رد سخنان آن‌ها بود که می گفتند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ [البقرة: ۸۰].

«آتش جز چند روز ما را نمی سوزاند».

چنانکه در سوره آل عمران نیز سخنان آن‌ها را مردود می نماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نُصَيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ ۗ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ

مَا كَانُوا يَفْقَرُونَ ﴿٢٢﴾ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾ [آل عمران: ۲۳-۲۵].

«آیا به کسانی که پاره‌ای از علم کتاب داده شده نگاه نکردی وقتی که به سوی کتاب خدا خوانده شدند تا بر آن حکم کنند گروهی از ایشان اعراض کنان روی گرداندند و سبب آن این بود که آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی‌رسد آری افترا و دروغی که بستند آن‌ها را مغرور کرد. پس حال آن‌ها چگونه خواهد بود آنگاه که همه را جمع کنیم در روزی که هیچ شکی در آن نیست و در آن هرکس پاداش هر آنچه را که انجام داده است خواهد گرفت و به کسی ظلم نمی‌شود».

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٢٣﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿٢٤﴾﴾ [النساء: ۱۲۳-۱۲۴].

«امورات بر اساس آرزوهای شما و اهل کتاب نیست هرکس کار بدی را انجام دهد جزا داده خواهد شد و به جز خداوند یار و یآوری نخواهد داشت و هرکس عمل صالح انجام دهد چه زن باشد چه مرد درحالی که ایمان دارند به بهشت وارد می‌شوند و به اندازه تار مویی به آن‌ها ظلم نمی‌شود».

مسئله هشتادم: در مورد صالحان غلو کردند

قبر پیامبران و صالحان را تبدیل به مساجد می‌کردند.

شرح:

از جمله چیزهایی که اهل کتاب و دیگران بر آن بودند تبدیل کردن قبر پیامبران و صالحان به مسجد بود. این کار هم در گذشته بین یهود و نصاری و مشرکین عرب رایج بود و منتسبین به اسلام نیز از گورپرستان بر آن روال ادامه دادند.

اهل کتاب اولین کسانی بودند که به آن عمل کردند. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ إِلَّا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ» «کسانی که قبل از شما بودند قبرهای پیامبران و صالحین را مساجد نمودند، آگاه باشید که شما گورها را تبدیل به مساجد ننمایید».

یعنی آنجا را به محل نماز خواندن تبدیل نکنید چون نماز خواندن در آنجا وسیله‌ای برای عبادتشان می‌باشد. هر نمازخوان باید برای الله نماز بخواند اما اگر نزد قبری نماز خواند این کار تبدیل به وسیله‌ای جهت عبادت کردنشان خواهد شد. در حالی که هم اکنون نزد قبرها از صاحب گورها درخواست دعا و طلب فریادرسی می‌شود. این کار از جمله دین جاهلیت است؛ دین یهود، مسیحی و دیگران است. رسول الله ﷺ آنگاه که ام سلمه و ام حبیبه رضی الله عنهما که همراه شوهرانشان در هجرت اول به حبشه کوچ کرده بودند از آنچه در سرزمین حبشه در مورد کنیسه و عبادتگاهایشان که تزیین شده و تصاویری که در آن بود خبر دادند، فرمود: «أُولَئِكَ قَوْمٌ إِذَا مَاتَ فِيهِمُ الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَوْ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَ أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ»^۱ «آن‌ها قومی بودند هرگاه در بینشان مرد صالحی یا بنده‌ای پرهیزکار از دنیا می‌رفت بر قبرش مسجدی بنا می‌کردند و این صورت‌ها در آن به تصویر می‌کشیدند آن‌ها بدترین مخلوقات نزد خداوند هستند».

از جمله دین جاهلیت این است که اولیاء و صالحان به صورت رب و پروردگار در می‌آیند و گمان می‌نمایند آن‌ها ایشان را به خدا نزدیک می‌گردانند و نزد خداوند برایشان شفاعت می‌کنند. همانگونه که پروردگار متعالی می‌فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ» [یونس: ۱۸]. «غیر از خداوند کسانی را عبادت می‌کردند که قادر به نفع و ضررشان نبودند و می‌گفتند این‌ها نزد خداوند برایمان شفاعت می‌کنند».

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» [الزمر: ۳]. «غیر از الله کسانی را ولی خود قرار داده بودند و می‌گفتند: ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم مگر به خاطر اینکه ما را به الله نزدیک گردانند».

آن‌ها معتقد نبودند که این الهه‌ها قادر به خلق، روزی، حیات و مرگند بلکه معترف بودند که آن موارد به طور خاص فقط مربوط به خداست بلکه تنها آن‌ها را به عنوان واسطه بین خود و خداوند به عنوان شفاعت کننده قرار داده بودند و به همین خاطر

انواع عبادت را برایش انجام می‌دادند تا آن‌ها را به خداوند نزدیک گرداند و این دین جاهلیت است که گورپرستان امروز بر این منوال هستند.

و همچنین از جمله غلو کردن در مورد گورها و صاحبانش بنا کردن، چراغانی نمودن، بر آن پوشش قرار دادن، نوشتن بر روی مزارشان و انواع گچ کاری‌ها همگی جزء مظاهر غلو می‌باشند و به همین سبب رسول الله ﷺ از همه این‌ها نهی کرده است.

مسئله هشتاد و یکم: غلو کردن در مورد آثار صالحان

همانگونه که از ابن عمر رضی الله عنهما نقل شده است آن‌ها آثار پیامبرانشان را تبدیل به مساجد کردند.

شرح:

از جمله دین جاهلی، تبدیل کردن آثار پیامبران به مسجد است یعنی به قصد تبرک جستن در آنجاها نماز می‌خواندند. فرق این مسئله با مسئله قبلی در این است که مسئله قبلی بر این مورد تکیه داشت که آن‌ها در مورد اشخاص غلو می‌کردند ولی آنچه در این مسئله مورد بحث است این است که آن‌ها در مورد آثار اشخاص غلو می‌کردند. آثار جمع اثر است و آن مکانی است که پیامبر در آن نشسته و یا نماز خوانده است. برای عبادت آن مکان را اختصاص داده و در آن به عبادت مشغول شده‌اند و به گمان خویش نماز خواندن در آنجا از فضیلت خاصی برخوردار است مانند کسانی که هم اکنون به غار حراء می‌روند چون رسول الله ﷺ قبل از بعثت در آن مشغول به عبادت می‌شد، مردم به آنجا می‌روند تا در آن مشغول عبادت و دعا گردند در حالی که رسول الله ﷺ بعد از بعثت به دیدن آنجا نرفت و هیچکدام از اصحاب گرامیش به آنجا نرفتند چون آن را غیر مشروع می‌دانستند.

به همان صورت به غار ثور می‌روند همان جایی که رسول الله ﷺ در آن خود را مخفی کرده است. و در آن نماز می‌خوانند، عطرها در آنجا انداخته و چه بسا در آن پول هم می‌اندازند.

این‌ها همه از جمله دین جاهلی است که در آن به تعظیم آثار انبیاء می‌پرداختند و به همین دلیل آنگاه که عمر رضی الله عنه دید مردم به سوی درخت بیعت الرضوان می‌روند

گفت: «إِنَّمَا أَهْلَكَ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ تَتَّبِعُوا آثَارَ أَنْبِيَائِهِمْ» «تنها چیزی که باعث هلاک پیشینیان قبل از شما شد دنبال کردن آثار پیامبرانشان بود». سپس دستور داد آن درخت را قطع کنند. این مکان‌ها را پیامبر به قصد تشریح انتخاب نکرده است ولی اماکنی که رسول الله ﷺ به قصد تشریح برگزیده چنانکه در مقام ابراهیم نماز خوانده به خاطر عمل به دستور خداوند بوده است. ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة: ۱۲۵].

«جای قدم ابراهیم تبدیل به برگزاری نماز کنید».

نمازخواندن در قرآن با اقتدا به رسول الله ﷺ تشریح گردیده است. اما نشستن او در غار حراء و غار ثور یا در راه بین مکه و مدینه به خاطر استراحت بوده و در آن قصد تشریح نداشته است بلکه آن را به طور اتفاقی و به قصد رفع احتیاج انجام داده است. بنابراین لازم است بین آن‌ها فرق گذاشت. پس مکان‌هایی که رسول الله ﷺ از آن‌ها گذشته یا در آن بر حسب عادت یا برای استراحت نشسته یا بطور اتفاقی و بدون قصد در آن نماز خوانده را نباید به اماکنی برای برگزاری نماز تبدیل کرد چون این کار را رسول الله ﷺ بدون هیچ قصدی انجام داده و اگر قصدی هم داشته این بوده که در آن مکان وقت نماز فرا رسیده ایشان نیز اقدام به انجام نماز کرده است و این هیچ مزیتی را برای آن مکان نسبت به جاهای دیگر ایجاد نمی‌کند و دنباله‌روی کردن از آن تجدید بت پرستی می‌گردد که بعدها مردم به آن اماکن تبرک جسته و از دور به قصد زیارت آن سفر خواهند کرد و همان گرفتاری‌هایی که برای امت‌های پیشین روی داد و به شرک مبتلا شدند برای این‌ها نیز حاصل می‌گردد. و چه بسا بر آن بناهایی هم می‌سازند. هم اکنون نیز کسانی به دنبال آن‌ها هستند و می‌گویند بر جاهایی که رسول الله ﷺ مرور کرده و یا در آن نشسته بناهایی را برای یادبود بسازید و این سخن باطل است؛ ما چیزی را که سلف صالح انجام نداده باشند، انجام نمی‌دهیم؛ زیرا اگر مشروع بود اصحاب، تابعین و سابقین بعد از آن‌ها بر ما سبقت می‌جستند و هلاکت امت‌ها به خاطر انجام همین کارها بود، آثار بزرگان را زنده کردند و عاقبت سر از بت پرستی درآوردند همانگونه که در قوم نوح و امت‌های پیشین روی داد و نمی‌توان گفت که چون مردم در این زمان به چنان سطحی از فرهنگ رسیده‌اند می‌توانند دین خویش را محافظت کنند، لذا نباید در این کارها با آن‌ها مخالفت کرد. زیرا دوران‌های جاهلی

خواهد آمد که در آن شیطان بت پرستی را برای مردم تزیین می‌کند به همین خاطر هیچ فردی از فتنه در امان نیست همانگونه که ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود: ﴿وَأَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ [ابراهیم: ۳۵].

«من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور گردان.»

مسئله هشتاد و دوم: وسایل و اسباب شرک را به دست گرفتند

بر گورها چراغ روشن کردند.

شرح:

گورها را با استفاده از روشنایی چراغ‌ها، فانوس‌ها و یا برق در اشکال متعدد روشن کردند تا بتوانند در همه حال به زیارت قبرها بروند ولی این کار جایز نیست؛ چون از جمله اسباب شرک است. و اگر مردم برای دفن مرده‌ها نیاز به روشنایی داشته باشند در آن صورت با خود چراغ و فانوس خواهند آورد تا احتیاجاتشان رفع گردد. اما اینکه گورها را چراغانی کنند طوری که نورها از آن ساطع گردد چیزی است که از آن نهی شده است. «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ»^۱

«رسول الله ﷺ زنانی را که به زیارت قبور می‌روند و همچنین کسانی که بر قبرها مساجد می‌سازند و چراغ‌هایی برای روشنایی آن قرار می‌دهند، لعنت کرده است.»

لعنت کردن زنانی که به زیارت قبرها می‌روند توسط پیامبر ﷺ بر ممنوع بودن زیارت قبرها توسط زنان دلالت دارد و زیارت گورها تنها مخصوص مردان است و نهی همراه با لعن دلیل بر این است که زیارت قبرها توسط زنان گناه کبیره می‌باشد.

و همچنین رسول الله ﷺ بناکنندگان مساجد بر گورها را نیز لعن کرده است یعنی کسانی که در صدد برگزار کردن نماز در آن جاها بر می‌آیند یا بر آن ساختمانی برای نماز می‌سازند و همچنین کسانی که آنجا را روشنایی می‌دهند. چون این کار وسیله‌ای جهت انجام شرک است؛ زیرا این قبور عبادت می‌شوند و غیر الله تعالی پرستش می‌گردد. گورها را باید رها کرد همانگونه که قبر اصحاب در زمان رسول الله ﷺ رها شدند نباید آن‌ها را منور و یا بر روی آن‌ها بنایی ساخت و آن‌ها را همانگونه که هستند

۱- أخرجه أبو داود (۳۶۲/۳ رقم ۳۲۳۶) والترمذی (۱۳۶/۲ رقم ۳۲۰)، وقال أبو عیسی: حدیث ابن عباس حدیث حسن، وصححه الألبانی فی صحیح الجامع (رقم: ۵۱۰۹).

یعنی به قدر یک وجب بلندتر از سطح زمین باید رها کرد و چیزی را که نشان دهنده قبر باشد بر آن‌ها نصب نمود و نباید بیشتر از این در مورد آن انجام داد. رسول الله ﷺ به علیؓ فرمود: «أَنْ لَا تَدَعَ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ»^۱ «قبر مرتفعی را وامگذار مگر اینکه آن را با زمین مساوی کنی». چون بالا بودن ارتفاعش جاهلان را می‌فریبد و آن را برای زیارت قصد می‌کنند. نفوذ شرک در دل‌های جاهلان سریعتر از حرکت سیل در سرازیری‌هاست. چون شیطان‌های جن و انس این کارها را زینت می‌دهند و مردم را به وسیله آن دچار فتنه می‌کنند. اگر بر روی قبری چیز قابل توجهی نباشد و معلوم نشود این قبر مربوط به چه کسی است باعث دور شدن از فتنه می‌شود. اما اگر قصد کنند و بر آن ساختمان‌ها بسازند و آن را با زیورآلات زینت دهند و به وسیله چراغ‌ها نورانی گردانند نظرها را به سوی آن جلب می‌گردد و جاهلان خواهند گفت: این کار در آن انجام نگرفته مگر به خاطر اینکه در آن سری است آنگاه به وسیله عبادت آن را قصد می‌کنند.

واجب است که در مورد قبرها از سنت رسول الله ﷺ پیروی شود که در آن از غلو و زیاده روی، بنا کردن ساختمان‌ها بر آن و روشن کردن چراغ‌ها در آن پرهیز نمود و آن را با نوشته‌ها و گچ کاری‌ها زینت نداد همانگونه که در عهد رسول الله ﷺ مسلمانان بر آن بودند.

مسئله هشتاد و سوم: نزد قبرها اعتکاف می‌کردند

قبرها را محل برگزاری عیدهایشان قرار داده بودند.

شرح:

اعیاد جمع عید است و آن به چیزی گفته می‌شود که تکرار می‌گردد و بر دو قسم

است:

۱. عید زمانی: مانند عید رمضان و عید قربان.
۲. عید مکانی: و آن مکانی است که در آن مردم بر اساس گذشت سال، ماه و یا هفته در آن برای عبادت جمع می‌شوند، رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تَجْعَلُوا

قَبْرِ عَيْدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ»^۱ «آن را تبدیل به مکانی نکنید که در اطرافش جمع شوید و تردد نمایید. و هر کجا هستیید بر من سلام بفرستید که سلام شما به من می‌رسد». پس سلام کردن بر پیامبر مخصوص کنار قبرش نیست بلکه در هر کجا در مشرق و یا مغرب باشی می‌توان بر او سلام کنی و در هر کجا به او سلام کنی به او می‌رسد.

تکرار کردن زیارتش و نشستن نزد قبرش از جمله اعیاد می‌باشد که به شرک ختم می‌شود، اهل جاهلیت قبر صالحان را به محل برگزاری عید تبدیل می‌کردند در اطرافش جمع می‌شدند و نزدش می‌نشستند همانگونه که حالا نزد قبر بدوی و دیگران این کار را می‌کنند، از هر مکان زائران می‌آیند و جلسه تشکیل داده و خیمه‌ها برپا می‌دارند و قربانی‌ها می‌کنند و روزها بدین منوال می‌مانند و این از جمله دین جاهلی است. وقتی که قبر رسول الله ﷺ را نباید تبدیل به برگزاری عید کرد چگونه این کار برای قبر دیگری جایز است؟ زیرا این کار وسیله‌ای از وسایل شرک است.

وقتی نفری از رسول الله ﷺ سؤال کرد که نذر نموده شتری را در بوانه که اسم مکانی است ذبح کند رسول الله ﷺ گفتند: «هَلْ كَانَ فِيهَا وَثْنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟ قَالُوا: لَا قَالَ: هَلْ كَانَ فِيهَا عَيْدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ [أي اجتماع يجتمعون فيه] قَالُوا لَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْفَ بِنَدْرِكَ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِنَدْرِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ»^۲ «آیا بتی از بت‌های جاهلیت در آن عبادت شده است؟ گفتند: نه. آیا در آن عیدی از عیده‌های جاهلیت برگزار می‌شد؟ جواب دادند: خیر. فرمودند: به نذرت وفا کن چون در نافرمانی خداوند متعال و در آنچه که در مالکیت انسان قرار ندارد نمی‌توان به نذر وفا نمود». شاهد در این حدیث این سخن است: «هَلْ كَانَ فِيهَا عَيْدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟» «آیا در آن عیدی از عیده‌های جاهلیت برگزار می‌شد؟» منظور عید مکانی است. و این می‌رساند که درست نیست مکانی را که خدا و رسولش برای عبادت اختصاص نداده‌اند برای عبادت اختصاص داد. چنانکه مساجد و شعارهای حج و عمره مکان‌های عبادتی هستند اما غیر از آنجاها بقیه زمین مثل هند همانگونه که رسول الله ﷺ فرمودند:

۱- أخرجه أبو داود (۳۶۶/۲) رقم ۲۵۴۲) وصححه الألبانی فی صحیح الجامع (رقم ۷۲۲۶).

۲- أخرجه أبو داود (۳۹۴/۳) رقم ۳۳۱۳).

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا»^۱ «زمین برای من محل نماز و وسیله طهارت و پاکی قرار داده شده است». می باشد.

مسئله هشتاد و چهارم: نزد قبور قربانی می کردند

سر بریدن حیوانات نزد گورها را وسیله نزدیکی به خداوند می دانستند
شرح:

خداوند می فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾ [الکوثر: ۲].

«برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن». و می فرماید: ﴿مِثْلَهُ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۱-۱۶۲].

«دین ابراهیم حنیف بود و از مشرکین نبود. بگو نماز، قربانی، زندگی و مرگم برای پروردگار عالمیان است».

سر بریدن و ذبح کردن، عبادت برای خداوند است.

سر بریدن حیوانی نزد گورها اگر به قصد تعظیم برای آن باشد شرک اکبر است ولی اگر به قصد تعظیم برای خداوند باشد و گمان کند این کار مشروع است، بدعت است و وسیله ای است که به شرک می انجامد. پس درست نیست نزد قبری چیزی را سر برید و قربانی کرد هر چند فرد ذبح کننده به گور عقیده ای نداشته باشد و صرفاً آن را به قصد عبادت خداوند انجام دهد. چون اگر مردم به سر بریدن حیوانات نزد قبرها عادت پیدا کنند این کار منجر به عبادت آن ها خواهد شد. همچنین قربانی کردن برای جن به قصد محفوظ شدن از شر آن ها یا برای معالجه آن را انجام دهد شرک به خداوند می باشد.

اما اگر سر بریدن برای خوردن و تکریم مهمان باشد و اسم خداوند بر آن برده شود، اشکالی ندارد چون این کار از جمله عادات است و عبادت محسوب نمی شود.

ذبح و سر بریدن در روز قربانی و روز هفتم تولد و ذبحی که به منظور عبادت انجام می گیرد باید برای الله تعالی باشد و ذبح آن برای مخلوق جایز نیست. و این تعظیمی

که برای الله تعالی صورت می‌گیرد تعظیم عبادت است و نباید سر بریدن در نزد قبر مخلوقی انجام شود چون از آن تأویل به عبادت می‌گردد.

مسائل هشتاد و پنجم و هشتاد و ششم: آثار بزرگان را وسیله حفاظت می‌دانستند

به آثار بزرگان مانند دارالندوه تبرک جستند و کسی که آن را زیر تصرف خود داشت به آن افتخار می‌کرد. چنانکه به حکیم بن حزام گفتند: مایه کرامت قریش را فروختی؟ در جواب گفت: جز تقوا تمام بزرگی و کرامت آن فنا شد.

شرح:

آثار بزرگان اعم از علماء یا پادشاهان و یا رؤسا را تعظیم می‌کردند و آثارشان را زنده نگه می‌داشتند و در ترمیم، حفظ و نگهداری آن می‌کوشیدند. این کار وسیله‌ای از وسایل شرک و از دین جاهلیت است. چون دورانی بعد از آن که خواهد آمد می‌گویند و یا شیطان به آن‌ها می‌گوید: پدران شما این آثار را حفظ نکردند مگر برای اینکه دارای خیر و برکت بود؛ آنگاه به جای خداوند مورد پرستش قرار می‌گیرند. چون نسل اول اسباب را برایشان فراهم کرده است. همانگونه که شیطان این کار را با قوم نوح کرد آنگاه که به آن‌ها دستور داد تا تصویر صالحان را به خاطر ایجاد نشاط در عبادت نصب کنند. مؤسسين این جریان با نیت صالح این کار را کردند ولی زمانی که آن دوره نخست به سر آمد و دوره دیگر نسبت به آن آثار جاهل بودند شروع به عبادتشان کردند و این کار از جمله کارهای جاهلیت است. آنان بودند که آثار بزرگان را تعظیم کردند و بر آن محافظ و آن را مصون و محفوظ داشتند سپس به جای خداوند مورد پرستش قرار دادند هر چند مدت زمانی طول کشید. اگر کسی بگوید: مردم بر دین صحیح و توحید قرار دارند، ما در جواب می‌گوییم نباید نظرها را در شرایط فعلی و وقت حاضر کوتاه نمود باید به آینده نگریست هر چند برای دوره حاضر نیز از دچار شدن به فتنه ایمن نیستیم و در آینده خطر شدیدتر است بنابراین نباید به این آثار توجه نمود. گذشتگان تنها به این سبب دچار هلاکت شدند چون آن‌ها به تعظیم و بزرگداشت آثار بزرگان همت کردند تا از آن‌ها بتی ساختند. پس بر مسلمانان واجب است که نسبت به این امر آگاه باشند. شیخ بر آن شاهی را هم بیان می‌کند و آن دارالنده در مکه می‌باشد که مکانی بود بزرگان قریش در آن جمع می‌شدند تا در مسائل مهم با هم به مشورت بپردازند.

آنگاه که اسلام آمد و جاهلیت بساطش را جمع کرد چارچوبه دارالندوه تا زمان معاویه رضی الله عنه باقی ماند که معاویه رضی الله عنه آن را از حکیم پسر حزام رضی الله عنه به قصد تملک و بهره مندی ساکنان آن محل و تغییر دادن هیئت، خریداری نمود. مردم حکیم را به خاطر انجام آن کار سرزنش کردند، گفتند: چرا این اثر از آثار گذشتگان ما را فروختی؟ چرا مایه کرامت قریش را از دست دادی؟ او گفت: مکارم و بزرگی آن جز تقوا رفت. این جواب محکم و آهینین موافق کلام پروردگار در قرآن است و از آن گرفته شده است:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«گرامی‌ترین شما نزد خداوند متقی‌ترین شماست».

و این دلیل است بر اینکه نباید از آثار قدیمی گذشتگان حفاظت کرد چون این کار منجر به شرک خواهد شد هر چند مدت زمانی طول بکشد. و دین هم برای جلوگیری از چیزهایی آمده که به شرک می‌انجامند.

مسائل هشتاد و هفتم، هشتاد و هشتم، هشتاد و نهم و نودم: بعضی از خصلت‌های جاهلیت در بعضی از این امت باقیمانده است

فخر به بزرگی اجداد و ایراد گرفتن از نسب و طلب باران بواسطه ستارگان و نوحه خوانی بر میت.

شرح:

این مسائل چهارگانه از جمله مسائل جاهلی‌اند. رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُونَهُنَّ الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالْأَسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالتَّيَاحَةُ عَلَى الْمَيْتِ»^۱ «چهار چیز در امت من از امورات جاهلی هستند که آن‌ها را ترک نمی‌کنند ۱. فخر نمودن به اجداد ۲. بر نسب و اصل ایراد گرفتن ۳. به واسطه ستارگان درخواست باران نمودن ۴. و بر مرده نوحه خوانی کردن».

«الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ» یعنی اینکه انسانی مجد و بزرگی پدران و اجداد خویش را وسیله فخر قرار دهد که این کار جزو خصوصیات دین جاهلی است چون آن‌ها در منی جمع می‌شدند به جای ذکر خداوند صاحب جلال و عظمت شروع به ذکر مفاخر پدران

خویش می کردند. چنانکه می فرماید: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ [البقرة: ۲۰۰].

«حق ارکان را به جای آورید خدا را یاد کنید همانگونه که پدران خویش را یاد می کردید بلکه زیادتیر یاد کنید».

بنابراین، واجب است به جای پدران و اجداد خویش، خدا را یاد کنید.

«وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ» یعنی اینکه بگوید: فلانی اصل و نسب ندارد یا فلانی از قبیله ای است که اصیل نیست و از دیگران اینگونه عیب می گرفتند. ولی خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردم، ما شما را از زن و مردی آفریدیم و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله گردانیدیم تا نسبت به یکدیگر شناسایی حاصل کنید به درستی گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست».

پس فخر به نسب نیست بلکه به تقوا است و اگر فاقد تقوا باشید نسب هیچ نفعی به تو نمی رساند، رسول الله ﷺ می فرماید: «مَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»^۱ «کسی که عملش او را کند کند نسبش او را سریع نمی نماید». قریشی بودن، هاشمی بودن و حتی جزو اهل بیت رسول الله ﷺ بودن نیز نفعی به انسان نمی رساند اگر فاقد عمل صالح باشد بنابراین فقط تقوای خداوند و عمل صالح نافع هستند.

وَالْأَسْتِسْقَاءُ بِالتَّجُومِ: اعتقاد داشتن به این که از تأثیر طلوع ستاره و یا از غروب آن باران می بارد و این عقیده از جمله دین جاهلیت است، باران به اراده خداوند می بارد. می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾ [الشوری: ۲۸].

«او ذاتی است که بعد از آنکه مایوس شدند باران را فرو می فرستد و رحمت خویش را پراکنده می سازد».

پس الله ذاتی است که باران را به اراده و خواست خویش و با حکمت فرو می‌فرستد و هرگونه بخواهد آن را نازل می‌کند. بر زمین فرو می‌فرستد و یا آن را از زمین دریغ می‌دارد. ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾ [الفرقان: ۵۰].

«هر آن در بین آن‌ها پند و اندرزهای گوناگون را بیان کردیم تا متذکر گردند ولی بیشتر مردم جز ناسپاسی را نپذیرفتند».

آن کس که معتقد است طلوع و غروب ستاره‌ای در نزول باران مؤثر است، چنین اعتقادی شرک است و واجب است از آن توبه کند و لازم است نزول باران را به خداوند صاحب قدرت و عزت نسبت دهد.

وَاللَّيَاحَةَ عَلَى السَّمِيتِ: منظور از آن بلند کردن صدا در هنگام مردن شخصی به عنوان آه و ناله و یا بیان نمودن خوبی‌های مرده می‌باشد، نوحه خواندن از گناهان کبیره است. رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«اللَّيَاحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطْرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ»^۱ «نوحه خوان اگر قبل از مرگش توبه نکند روز قیامت در حالی بر پا می‌شود که شلواری از ماده آتشین و پیراهنی از (مرض) گری به تن می‌پوشد». نوحه خوانی گناه کبیره و از جمله خصوصیات جاهلی است و به جای آن واجب است که به قصد پاداش، صبر پیشه کند.

گریه کردن بر مرده داخل در مفهوم نوحه گری نیست چون قادر به ممانعت از آن نمی‌باشد. رسول الله ﷺ آنگاه که ابراهیم مرد گریه کرد و فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»^۲ «چشم می‌گرید و قلب غمگین می‌شود و غیر آنچه که رضای پروردگار است را نمی‌گوییم و ما در فراق تو ای ابراهیم هر آن غمگین و محزون هستیم». و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهِذَا وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ أَوْ يَرْحَمُ»^۳ «خداوند به

۱- أخرجه مسلم (رقم ۹۳۴)

۲- أخرجه البخاری (رقم: ۱۳۰۳)، ومسلم بنحوه (رقم: ۲۳۱۵)

۳- أخرجه البخاری (رقم: ۱۳۰۴)، ومسلم (رقم: ۹۲۴)

واسطه اشک چشم و ناراحتی و حزن قلب کسی را عذاب نمی‌کند ولی به وسیله بد زبانی عذاب می‌دهد و یا رحم می‌کند». وقتی انسان سخنی را که موجب رضای پروردگار است بر زبان راند و در هنگام مصیبت بگوید: *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* و شکر و حمد خداوند را به جای آورد، خداوند او را می‌بخشد و مصیبتش را برایش جبران می‌کند.

این چهار مورد از جمله امور جاهلی می‌باشند و در مردم باقی مانده و واجب است از آن‌ها توبه کنند. و حدیث بر آن دلالت دارد که هرکس چیزی از جاهلیت در او باشد به سبب آن کافر نمی‌شود، بلکه امور جاهلی بعضی کفر و بعضی پایین‌تر از کفر هستند.

مسئله نود و یکم: جامعه جاهلی بر ظلم بنا نهاده شده بود

از جمله بزرگترین فضائل آن‌ها ظلم بود که در مورد آن خداوند چه چیزها بیان فرموده است.

شرح:

البغی: تعدی و تجاوز کردن در جان، مال و ناموس است ولی اهل جاهلیت آن را از جمله مفاخر خویش به حساب می‌آوردند و در اشعار و سخنان خویش به واسطه آن خود را می‌ستودند. اسلام آمد آن را تحریم و از آن نهی کرد و دستور به عدل داد و برای کسی که بر او ظلم شده قصاص را تشریح نمود تا با این کار ظالم دست بردارد و مظلوم کمک و یاری شود. چنانکه می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [الأعراف: ۳۳].

«بگو که پروردگار من امور فاحشه‌گری را چه آنچه آشکار یا پنهان، و تعدی، تجاوز و ظلم به ناحق، و اینکه برای خداوند شریک قرار دهید، چیزی را که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد، و چیزی را که نمی‌دانید به خداوند نسبت دهید را تحریم نموده است».

بغی و ظلم را مقارن با فاحشه‌گری، شرک و افترا بستن به خداوند قرار داده است و همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۹۰﴾﴾ [النحل: ۹۰].

«براستی که خداوند به عدل، نیکی و بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد و از فحشا، منکر و ظلم نهی می‌کند شما را پند می‌دهد تا شاید متذکر شوید».

و رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاصَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ»^۱ «جان، مال و ناموستان بر شما حرام است همانگونه که امروز (که روز عرفه است) در این شهر (مکه مکرمه) و در این ماه (ذیحجه) حرام می‌باشد بدانید و آگاه باشید. آیا من پیامم را رساندم؟». و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳].

«هرکس مؤمنی را به عمد بکشد جزای او دوزخ است برای همیشه مشمول خشم خداست و خداوند او را لعنت کرده و برای او عذاب بزرگی آماده کرده است».

به وسیله بر پا کردن این احکام ربانی امنیت به وجود می‌آید و محبت بین مسلمانان آشکار می‌شود و سرکشی‌های جاهلی در آن رخت می‌بندد والحمد لله رب العالمین.

مسئله نود و دوم: به حق یا ناحق فخر می‌کردند

آشکارترین فضیلت آن‌ها فخر کردن بود گر چه به خاطر حق هم می‌بود ولی باز هم از آن نهی شده‌اند.

شرح:

اهل فخر و مباهات بودند چه بسا به خاطر حق فخر می‌کردند. آن‌ها به کارهای خود و پدرانشان مباهات می‌کردند. از این اعمال نهی شدند؛ چون به خاطر انجام اعمال، فخر کردن منجر به عُجب نفس و تحقیر دیگران می‌شود چیزی که از آن نهی شده است و از جمله کارهای جاهلیت است. برای مسلمانان فخر کردن جایز نیست چون هر چند کوشا باشد و عمل کند باز هم کوتاهی کرده است و قادر به انجام همه واجباتش نیست؛ زیرا حقوق خداوند بر بنده‌اش بسیار عظیم است و حقوق والدین و نزدیکان بر او بسیار بزرگند و حقوق زیادی بر عهده اوست. پس چگونه انسان اگر چیزی از احسان یا معروف و یا کار خیری انجام داد فخر می‌کند در حالی که آنچه

انجام داده بسیار کم بوده است؟ و این هنگامی است که به آنچه بین او و بین مردم روی داده است، فخر کند. ولی اگر به خاطر اعمالی که بین او و پروردگارش انجام گردیده افتخار کند مسئله بسیار بزرگتر خواهد شد چون منجر به آن خواهد شد که کار خود را بزرگ و زیاد بداند. چیزی که موجب نابودی اعمال می‌گردد.

بر انسان لازم است که خود را برای همیشه در انجام واجبات بین خود و خدای خویش مقصر بداند و این احتیاج به توضیح ندارد و در مورد خود و دیگران نیز به قصور اعتراف کند چون در صورت اعتراف به قصور، این کار او را به تواضع وا می‌دارد و باعث افزودن خیر در او خواهد شد اما اگر خود را کامل پنداشت و خیال کرد ادای واجب نموده است این امر باعث توقف وی در کار خیر خواهد شد و فکر می‌کند به آخر رسیده و از عمل خیر باز می‌ماند.

خلاصه شایسته نیست که انسان به اعمالی که از او صادر می‌شود، افتخار کند چون از جمله افعال جاهلی است. رسول الله ﷺ هنگامی به او گفته شد سید اولاد آدم فرمود: «ولا فخر»^۱ «در آن فخری نیست». در حالی که احدی در آن با او مساوی نیست ولی با این اوصاف فرمود: «ولا فخر»^۲ «افتخاری نیست». او از خود فخر را نفی کرد و تنها به آن علت به آن خبر داد که نعمت خداوند را بازگوید و بر آن شکر کند و قصد وی فخر کردن نبوده است.

مسئله نود و سوم: تعصب منفور

به درستی که تعصب آن‌ها برای طایفه‌شان در حق و باطل امری عادی بود و خداوند متعال آنچه را لازم بود در مورد آن بیان فرموده است.

شرح:

تعصب مذموم و ناپسند همان استمرار بر باطل می‌باشد علی‌رغم اینکه نسبت به باطل بودن آن آگاه است. تکبر و سرپیچی کردن و یاری نمودن فردی و یا قبیله‌ای بر حق یا باطل باعث آن تعصب مذموم می‌گردد که از امورات جاهلی است. به قول شاعر:

۱- أخرجه الترمذی (۳۰۸/۵ رقم ۳۱۶۰) (۵/۵۸۷ رقم ۳۶۲۴)، وقال فی الموضعین: هذا حدیث

حسن صحیح. وصححه الألبانی فی صحیح الجامع (رقم ۱۴۶۸)

۲- أخرجه الترمذی (۳۰۸/۵ رقم ۳۱۶۰) (۵/۵۸۷ رقم ۳۶۲۴)، وقال فی الموضعین: هذا حدیث

حسن صحیح. وصححه الألبانی فی صحیح الجامع (رقم ۱۴۶۸)

وما أنا إلا من غزيرة إن غوت غويت وإن ترشدا غزيرة أرشدا
 «من کسی نیستم جز اینکه فردی از غزیه هستم اگر آهنگ گمراهی کند به آن
 میل می‌نمایم و اگر آهنگ حق کند به آن رشد می‌یابم».

خداوند در مورد تعصب این آیه مبارکه را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ
 عَلَىٰٓ أَن تَعْدِلُوْا﴾ [المائدة: ۸].

«بغض قومی شما را وادار نکند که در موردشان به عدالت رفتار نکنید هر چند
 دشمنان شما باشند».

چون عدل با دوست و دشمن امری مطلوب است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ
 فَاعْدِلُوْا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۵۲].

«هر چند با نزدیکان باشد هنگام سخن گفتن در موردشان حق را رعایت کنید».
 قرابت و خویشاوندی تو را وادار به عدول از حق نکند بلکه در صورتی که خطاکار
 بود، خطایش را تغییر و در آن از او متابعت مکن بلکه او را نصیحت نما. ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ
 فَاعْدِلُوْا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۵۲].

«هر چند با نزدیکان باشد هنگام سخن گفتن در موردشان حق را رعایت کنید» و باز
 می‌فرماید: ﴿يٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُونُوْا قَوَّٰمِيْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ﴾ [المائدة: ۸].
 «ای مؤمنان به پا دارندگان حق خدا و شهادت دهنده به راستی باشید».

و می‌فرماید: ﴿يٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُونُوْا قَوَّٰمِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلَىٰ
 أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِيْنَ وَالْأَقْرَبِيْنَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيْرًا فَاللّٰهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوْا
 الْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُوْا وَإِن تَلَوُّوْا أَوْ تُعْرَضُوْا فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا﴾ [النساء: ۱۳۵].

«ای مؤمنان به پا دارنده عدالت و اظهار دارنده حق برای خداوند باشید هر چند به ضرر
 خودتان، پدر و مادر و خویشاوندان‌تان باشد. اگر توانگر یا نیازمند باشید خداوند به آن دو
 سزاوارتر است. پس برای اعراض از عدالت هواهای نفسانی را پیروی نکنید، اگر سخن را
 بیچنانید یا روی بگردانید خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است».

بنابراین، واجب است انسان نسبت به خود، خویشان، دوست و دشمن عادلانه رفتار کند و دشمنی هیچکس او را وادار به ظلم در حق او ننماید. این حال و وضع مسلمانان است که باید اینگونه باشد.

اهل جاهلیت بر قوم خویش هر چند ظالم بودند تعصب داشتند. ولی خداوند ما را به مخالفت کردنشان امر نمود و بر ما لازم نمود که هر چند به ضرر خود، یا خویشان و یا دوستان و دشمنانمان باشد حق بگوییم و رسول الله ﷺ فرمود: «انصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَنْصُرُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ إِذَا كَانَ ظَالِمًا قَالَ تَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ، فَإِنَّ ذَلِكَ نَصْرُهُ»^۱ «برادرت را چه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن. گفتند: ای رسول خدا اگر مظلوم بود او را کمک می‌کنیم ولی در صورت ظالم بودن چگونه او را کمک نماییم؟ فرمود: اگر او را از ظلم باز دارید کمکش کرده‌اید». کمک کردنش مساعدت نمودن بر ظلم کردن نیست بلکه او را از ظلم بازداشتن و ممانعت کردن است.

مسئله نود و چهارم: افراد پاک را به جرم افراد دیگری مؤاخذه کردن

از جمله دین جاهلیت مؤاخذه کردن پاک به جرم دیگری بود، خداوند نازل فرمود:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [فاطر: ۱۸].

«هیچ بردارنده‌ای بار دیگری را بر نمی‌دارد».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که به سبب گناه دیگری، کس دیگر را مورد عقاب و سرزنش قرار می‌دادند و به همین مناسبت خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [فاطر: ۱۸].

«هیچ بردارنده‌ای بار دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

کسی که مرتکب ظلمی نشده به سبب ظلم شخص دیگری مؤاخذه و سرزنش نمی‌شود اگر چه ظالم پدر، فرزند و یا پسر عمو باشد. جانی بر خود ظلم کرده و فرد بی‌گناه را به جرم تجاوز و تعدی دیگری کیفر نمی‌دهند که در صورت مؤاخذه کردن غیر ظالم بدون ارتکاب گناه ظلم کرده‌ایم چیزی که اسلام آن را نمی‌پذیرد.

هم اکنون در بعضی مناطق صحرائین وقتی جرمی توسط یکی از افراد قبیله روی دهد و فرد مجرم دارای شخصیت معروف و شناخته شده‌ای نباشد از او قصاص نمی‌گیرند بلکه افراد دیگر قبیله کسانی که سرشناس و معروف باشند را مورد مؤاخذه و انتقام قرار می‌دهند و تجاوز کننده را رها می‌کنند و به جای او رهبر قبیله و یا فردی ذی نفوذ در آن را به جرم گناه نکرده قصاص می‌نمایند در حالی که جریمه اختصاص به صاحبش بر می‌گردد و باید از او قصاص گرفت و عدالت نیز همین را اقتضا می‌نماید. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۹۴].

«اگر کسی بر علیه شما تجاوز و تعدی کرد شما نیز به همان اندازه بر علیه او اقدام کنید».

خلاصه بحث اینکه: این قاعده اصل بزرگی است و آن اینکه جرم و گناه اختصاص به انجام دهنده‌اش دارد و شامل غیر او نمی‌شود. اگر بگویید: پس چرا خداوند متعال دیه قتل خطا را بر عاقله (خویشاوندان نزدیک) قرار داده است و قاتل را موظف به پرداخت نمی‌کند آیا این کار حمل کردن گناه فردی بر دیگری نیست؟

جواب می‌دهیم: نه. این کار عدالت و همکاری و تعاون است چون قاتل مرتکب خطا و اشتباهی غیر عمدی شده و شایسته است خویشاوندان نزدیک او را یاری کنند. همانگونه که در صورت مرگش وارث مالش خواهند شد بهمانصورت خطا و اشتباه غیر عمدی او را نیز بر عهده می‌گیرند ولی کسی که مرتکب کاری می‌شود جزا و کیفر عمل خویش را باید به عهده گیرد و به همین خاطر نیز خویشاوندان نزدیک جرم عمدی کسی را بر عهده نمی‌گیرند.

مسئله نود و پنجم: عیب گرفتن از فردی به خاطر دیگری

عیب گرفتن از فردی به خاطر آنچه که در دیگری موجود است. چنانکه می‌فرماید: «أَعْيَرْتَهُ بِأُمَّهِ إِنَّكَ أَمْرٌ فَيْكَ جَاهِلِيَّةٌ»^۱ «آیا به واسطه مادرش از او ایراد گرفتی؟ تو مردی هستی که آثار جاهلیت در تو وجود دارد».

شرح

این جریان مربوط به ابوذر رضی الله عنه می باشد آنگاه که به یکی از مردان فاضل صحابه از سابقین اول گفت: ای پسر زن سیاه. چون مادرش سیاه پوست بود. رسول الله صلی الله علیه و آله به او گفت: «أَعْيَرْتَهُ بِأُمِّهِ إِنَّكَ امْرُؤٌ فَيْكَ جَاهِلِيَّةٌ»^۱ «آیا به واسطه مادرش از او ایراد گرفتی؟ تو مردی هستی که آثار جاهلیت در تو وجود دارد». عیب دار و ناقص کردن شخصی به چیزی که در او نیست یا نسبت دادنش به پستی و ردیلتی که در دیگری است و در او موجود نیست از جمله امورات جاهلی است و اینگونه هم نیست که هرکس در آن خصلتی از خصلت‌های جاهلی باشد کافر شود.

مسئله نود و ششم: به اعمال نیک افتخار کردن

به سرپرستی بیت الله افتخار می کردند. خداوند آن‌ها را سرزنش می کند:

﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَمِرًا تَهْجُرُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۷].

«در حالی که به افسانه‌های شبانه مشغول بودید و به خاطر تکبر، قرآن را ترک

می کردید».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها به خاطر به پا داشتن مشاعری چون نگهبانی، تنظیم امورات، خدمت کردن مهمانان مسجد الحرام و آب دادن به حاجیان، افتخار می کردند. ﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ﴾ یعنی به سبب سرپرستی خانه خدا و خدمت کردنش و پذیرایی از مهمانانش بر غیر خود از عرب‌ها افتخار می کردند این کار جزو امور جاهلی است. چون خدمت کردن به خانه‌های خدا عبادت است ولی جایز نیست که انسان به خاطر انجام عبادت افتخار کند. چون به واسطه آن خدمت به خداوند نزدیک می شود و نباید طالب مدح و ثنای مردم باشد بلکه باید خداوند را حمد و ثنای کند که او را از جمله کسانی قرار داده که اقدام به انجام آن عمل نموده است و باید از تکبر و فخر کردن به آن عمل بپرهیزد.

آن‌ها به جای ایمان به رسول الله صلی الله علیه و آله و کتاب خدا و تبعیت کردنش، به اعمال و کارهای خویش در مورد خانه خدا افتخار می کردند و به گمان خویش آن کار را برای

خدا کافی می‌دانستند و فکر می‌کردند بعد از آن احتیاج به کتاب و پیروی رسول خدا ندارند این کار قسمت مذموم عمل آنهاست آنها پیروی کتاب خدا را با خدمت خانه خدا معاوضه کردند و به گمان خویش آن را کافی دانستند و این از جمله مسائل جاهلی است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۱۹].

«آیا آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را چون ایمان به خدا و روز آخرت و جهاد در راه خدا می‌دانند این اعمال پیش خداوند مساوی نیستند».

بلی آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام عمل صالح است ولی انسان نباید به آن افتخار کند و گمان کند آن برایش کافی است بلکه لازم است اعمال دیگری را هم با آن انجام دهد که از آب دادن به حاجیان و عمارت کردن مسجد الحرام بزرگترند که آن جهاد در راه خدا، ایمان به الله، هجرت و اعمال نیکو و زییاست.

پس انسان نباید در انجام عمل کوتاهی نماید و گمان کند این اعمال او را کفایت می‌کند. مخصوصاً اگر گمان کند همین اندازه تبعیت از قرآن و سنت کافی است. چنانکه هم اکنون از ساکنان مکه و مدینه کسانی هستند که گمان می‌کنند همان سکونتشان در آن جاها آنها را کفایت می‌کند. بعضی از آنها می‌گویند: خوابیدن در منطقه حرم بهتر از قیام به عبادت در جاهای دیگر است، این طرز اندیشه شیطانی و باعث غرور است.

مسئله نود و هفتم: در حین مخالفت‌شان با اشخاص پاک خود را به آنها نسبت می‌دادند و به آنها افتخار می‌کردند

افتخار می‌کردند که از نسل پیامبران هستند، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿تَلَّكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۱۳۴].

«آن‌ها جماعتی بودند که گذشتند و آنچه انجام دادند و بدست آوردند برای خودشان

است».

شرح:

از جمله کارهای بنی اسرائیل این بود که آن‌ها بدون تبعیت و پیروی از پیامبران مخصوصاً خاتم پیامبران محمد ﷺ به اینکه از نسل آن‌ها هستند افتخار می‌کردند در حالی که بر آن‌ها پیروی کردن واجب بود ولی اینکه آن‌ها تنها به اینکه می‌گفتند: ما فرزندان پیامبران هستیم و تنها به این گفته بدون تبعیت از آن‌ها بسنده می‌کردند از نظر خداوند مردود است. چنانکه می‌فرماید: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۱۳۴].

«آن‌ها جماعتی بودند که گذشتند و آنچه انجام دادند و بدست آوردند برای خودشان است.»

اعتبار انسان به کردار خود اوست نه به عمل دیگران. انبیاء ﷺ افضل مخلوقات هستند ولی این مسئله فرزندان آن‌ها را از پیروی کردن بی نیاز نمی‌گرداند، اعمال انبیاء برای خودشان و اعمال شما برای خود شماست و همین طور همه کسانی که به عمل پدران و اجداد خویش افتخار می‌کنند و می‌گویند: آن‌ها صالحان و عالمان بودند و گمان می‌کنند این برایشان کافی است و نیاز به عمل ندارند مانند کسانی هستند که خود را بدون هر عملی به اهل بیت نسبت می‌دهند و همین انتساب را برای خود کافی می‌دانند. و به همان صورت کسانی که به عمل پیامبر، جاه پیامبر و یا به عمل پیامبران و صالحان متوسل می‌شوند همانگونه هستند. ارتباط آن‌ها با عمل دیگران چیست؟ کار و عملشان برای خودشان بوده است و عمل شما نیز برای خود شماست. و عمل آن‌ها در روز قیامت هیچ نفعی به حال شما نمی‌رساند و هیچکس قادر به نفع رسانی به دیگری نیست. ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا أُكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«آنچه را که از خوب و بد کسب کند بر خود اوست.»

روز قیامت تنها عمل خودت به تو نفع می‌رساند ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ﴾ وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۴].

«برای آن‌هاست آنچه کسب کردند و برای شماست آنچه کسب کنید و در مورد آنچه آن‌ها انجام دادند از شما سؤال نمی‌شود.»

این آیه در رد کسانی است که به انبیاء و صالحین و جاه و منزلت آن‌ها متوسل می‌شوند و یا نسبت دادن خویش و یا رابطه فامیلی را با آن‌ها بدون انجام عمل صالح

برای خود کافی می دانند. رسول الله ﷺ می فرماید: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»^۱ «ای جماعت قریش! نفستان را خریداری کنید من شما را از خدا بی نیاز نمی کنم. ای عباس پسر عبدالمطلب، ای صفیه عمه رسول خدا، من شما را از خداوند بی نیاز نمی کنم. ای فاطمه دختر محمد از مال من هر چه می خواهی درخواست نما، من تو را از خداوند بی نیاز نمی کنم». رسول الله ﷺ به نزدیکترین کسان خویش می گوید: «لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» «شما را از خدا بی نیاز نمی کنم».

حال آنکه شما خود را به رسول الله ﷺ منتسب می کنید و یا خود را فامیل او و یا اولیاء و صالحین می دانید و به جاه و منزلتشان توسل می جوئید، این کار هرگز شما را بی نیاز نمی دارد.

روز قیامت خداوند متعال می فرماید: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ [الإنفطار: ۱۹].

«روزی که هیچکس مالک چیزی برای دیگری نیست در آن روز امر فقط از آن خداوند است». و می فرماید: ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۚ وَأُمِّهِ ۚ وَأَبِيهِ ۚ وَصَاحِبَتِهِ ۚ وَبَنِيهِ ۚ لِكُلِّ أُمَّرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ [عبس: ۳۴-۳۷].

«روزی که انسان از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندش فرار می کند. چون هرکس در آن روز مشغول به کار خویش است». هرکس مشغول به خود می باشد تا جایی که عیسی علیہ السلام می گوید: از تو برای مریم که مرا به دنیا آورده چیزی نمی خواهم. یا رب نفسی نفسی.

مسئله نود و هشتم: به شغل و حرفه خویش به نسبت صاحبان مشاغل دیگر افتخار می کردند

به حرفه و شغل خویش افتخار می نمودند چنانکه اهل تجارت بر اهل زراعت فخر می کردند.

شرح:

به صنعت و پیشه افتخار می‌کردند. تاجر بر حرفه‌های دیگر و بر نجار و آهنگر افتخار می‌کند و کارمند به نسبت مقام و رتبه خویش بر غیر خودش افتخار می‌کند. مسلمان پایین‌تر از خودش را تحقیر نمی‌کند و به طور کلی مردم را کوچک نمی‌شمارد با این وصف چگونه مسلمانی را به خاطر شغلش تحقیر می‌کند؟! این کارها از جمله امورات جاهلی است چنانکه خداوند در مورد قریش که دو کوچ تجارتي در سال داشتند نام می‌برد خداوند به واسطه آن دو کوچ تجارتي بر قریش منت می‌نهد، یکی در زمستان به یمن و دیگری در تابستان به شام صورت می‌گرفت. ولی در عوض به جای شکر نعمت خداوند بر کسانی که فاقد آن شغل بودند از صاحبان زراعت و کشاورزی افتخار می‌کردند.

و این خصوصیت شامل هرکسی است که به واسطه کارمندی و یا شغل خاصی که دارد به نسبت دیگران خود را مفتخر بداند، بنابراین هیچ انسانی حق تکبر ورزیدن را ندارد. این خصوصیات مذموم جاهلی هنوز در بین تعدادی از مردم چون رسمی خود را می‌نمایاند. از آن جمله می‌توان به وظیفه امام مسجد و مؤذن اشاره کرد که بعضی آن را تحقیر می‌کنند در حالی که مهمترین وظیفه را امام مسجد به عهده دارد و آن وظیفه، عمل رسول الله ﷺ می‌باشد، وظیفه مؤذن نیز به همان ترتیب است. و این دو اشرف شغل‌ها هستند، از شغل وزیر و از همه کارها شرافتشان بیشتر است.

مسئله نود و نهم: با دید همراه با بزرگواری و عظمت به دنیا می‌نگریستند

دنیا در دل‌هایشان دارای بزرگی و عظمت بود. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا

نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ ﴿۳۱﴾ [الزخرف: ۳۱].

«و گفتند که چرا قرآن بر مرد بزرگی از اهل این دو دیار نازل نشد؟»

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که، عظمت دنیا در دل‌هایشان نفوذ کرده بود هر کس در دنیا بهره بیشتری داشت در نزد آن‌ها از عزت بیشتری برخوردار بود و آن کس از دنیا دستش خالی بود پیش آن‌ها بی ارزش و حقیر جلوه می‌نمود. حتی در مورد رسالت چیزی که اختیار آن به دست خداوند متعال است نیز اینگونه می‌اندیشیدند. به نظر آن‌ها می‌بایست حامل رسالت یک فرد ثروتمند باشد و از جمله

فقرا نباشد و اظهار می نمودند که خداوند کسی را جز یتیم ابو طالب برای رسالت به دست نیاورد؟ (منظورشان محمد ﷺ بود) ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: ۳۱].

«و گفتند که چرا قرآن بر مردی از اهل این دو دیار نازل نشد؟»

منظور از دو دیار، مکه و طائف بود. و در مکه منظورشان ولید بن مغیره و در طائف حبیب بن عمرو ثقفی بود و گفته شده در طائف مقصودشان عروه بن مسعود بوده است. و می گفتند: اگر حامل رسالت یکی از این دو نفر بود برای آن کار شایسته تر بودند اما اینکه یتیمی فقیر که محمد ﷺ باشد حامل رسالت و نبوت شده به نظر آن‌ها نالایق می نمود.

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ [الزخرف: ۳۲]. «آیا آن‌ها رحمت پروردگار تو را تقسیم می کنند».

آری در کارهای خداوند مداخله و قصد تقسیم رحمت پروردگار را داشته و به تقسیم او راضی نبودند ولی پروردگار متعال می فرماید: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴].

«خداوند به اینکه رسالتش را در کجا قرار دهد داناست».

مسئله صدم: حکم کردن در مورد خداوند و ایراد گرفتن از او و مدعی درک و فهم مسائل بودن

بر خداوند فرمان می بردند همانگونه که در آیه سابق گذشت.

شرح:

از کار خداوند ایراد می گرفتند همانگونه که در این آیه وارد شده است: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: ۳۱].

«و گفتند که چرا قرآن بر مرد بزرگی از اهل این دو دیار نازل نشد؟».

مثل اینکه خداوند متعال صلاحیت لازم برای نبوت را نمی داند و آن‌ها به آن عالم ترند و با این کار نعوذ بالله مدعی درک و فهم چیزی بودند که بر علیه خداست.

همانگونه که گفتند: ﴿لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمَلَةً وَاحِدَةً﴾ [الفرقان: ۳۲].

«چرا قرآن یکدفعه بر او نازل نشد؟».

از کار خداوند ایراد می‌گرفتند. چرا خداوند قرآن را به یکباره نازل ننموده بلکه هر بار قسمتی از آن را نازل کرده است؟ در چیزی که فایده‌ای برایشان نداشت و نسبت به آن عالم نبودند دخالت می‌کردند.

سپس خداوند حکمت نازل کردن قرآن به صورت تدریجی را بیان می‌دارد: ﴿كَذَلِكَ لِنُنَبِّئَ بِهِءُ فُؤَادَكَ ۖ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً ۝ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ۝﴾ [الفرقان: ۳۲-۳۳].

«به تدریج قرآن را نازل کردیم تا دل تو را به وسیله آن استوار سازیم و آن را به آهستگی بر تو خواندیم و برای تو مثلی نیاوردند مگر آنکه حق را با نیکوترین بیان برایت آوردیم». و می‌فرماید:

﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ۝﴾ [الإسراء: ۱۰۶].

«ما قرآن را کم کم فرستادیم تا آن را آهسته بر مردم بخوانی و آن را به دفعات نازل کردیم».

همچنین برای اینکه زمان کافی برای عمل کردن به آن داشته باشند، قرآن بصورت تدریجی نازل شد. و اگر قرآن دفعه‌ای نازل می‌شد مردم قادر به عمل کردن به آن نبودند و همچنین خداوند بر حسب رویدادها در طول زمان آن را به تدریج نازل کرده است تا هر واقعه و یا حادثه‌ای در وقت خویش حکمش روشن گردد. و حکمت خداوند در تنزیل تدریجی قرآن این بوده است.

و شرایط زمانی ما هم خالی از اینگونه اندیشه‌ها در باره قرآن که بر نصوص ایراد می‌گیرند، نیست. خدا و رسولش را بازخواست می‌کنند و می‌گویند که بهتر بود نصوص اینگونه یا آنگونه و یا آن حدیث اینطور می‌بود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۝﴾ [الحجرات: ۱].

«ای مؤمنان بر خدا و رسولش پیشی مگیرید».

یعنی بر خدا و رسولش ایراد نگیرید. بر شما لازم است بدون ایراد گرفتن و اعتراض کردن به خداوند ایمان آورید و به آنچه نازل فرمود، عمل کنید.

مسئله صد و یکم: فقرا را تحقیر می‌کردند

فقرا را از خود می‌رانند. قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِشِيِّ﴾ [الأنعام: ۵۲].

«کسانی که صبح و شام خدا را می‌خوانند از خود مران».

شرح:

شبيه به این مسئله مورد بحث قرار گرفت و آن این بود که آن‌ها پیروان پیامبران را از خود می‌رانند چون فقرا همان کسانی بودند که پیامبران را پیروی کردند: ﴿قَالُوا أُنُومُنْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۱].

«گفتند: آیا به تو ایمان آوریم در حالی که فرومایگان پیرو تو هستند».

منظور آن‌ها فقرا و کسانی بود که دارای آنچنان موقعیتی در جامعه نبودند و این از جمله خصوصیات جاهلیت است تا جایی که آن‌ها از رسول الله ﷺ می‌خواستند که این اشخاص را از خود براند و با آن‌ها که اشراف و بزرگان هستند، بنشیند. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۗ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲].

«کسانی که هر صبح و شام خدا را می‌خوانند و رضای او را می‌طلبند، از خود مران. از حساب ایشان چیزی بر تو نیست و از حساب تو چیزی بر آن‌ها نیست تا آن‌ها را از خود دور کنی که اگر چنین کنی از ظالمان خواهی شد».

و باز می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ [۵۳] وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ۖ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [الأنعام: ۵۳-۵۴].

«و همچنین بعضی را به واسطه بعضی دیگر آزمودیم تا اینکه گفتند: آیا خداوند در بین ما بر این دسته نعمت خویش عطا نموده است؟ آیا خداوند داناتر به شکرکنندگان نیست؟ چون پیش تو آیند کسانی که ایمان به آیت‌های ما آورده‌اند پس بگو سلام بر شما که خداوند مهربانی و رحمت را بر خود لازم کرده است. هرکس از شما کار بدی را از روی نادانی انجام دهد سپس توبه نماید و اصلاح کند پس خداوند آمرزنده و مهربان است».

هرکس حق را پیروی نماید، هرچند که فقیر باشد چنان فردی پیش خداوند دارای کرامت و بزرگی است و استحقاق آن را دارد که به وسیله نیکی با آن مقابله و در مجلس برایش جا باز کنید؛ اما کسی که از حق روی می‌گرداند و نسبت به آن تکبر می‌ورزد، چنین فردی مستحق تکریم نیست چون او به خود اهانت نموده است و از چنین شخصی باید دوری جست.

مسئله صد و دوم: اهل ایمان را در نیت‌ها و اهدافشان مورد اتهام قرار می‌دادند

پیروان رسولان را متهم می‌کردند که اخلاص ندارند و طالب دنیا هستند. و خداوند به آن‌ها جواب می‌دهد: ﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۵۲].
«از حساب ایشان چیزی بر تو نیست».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که مساکین و فقرا را که ایمان آورده بودند متهم به این می‌کردند که به خاطر مطامع دنیوی به اسلام گرویده‌اند چنانکه آل فرعون، موسی و هارون عليهم السلام را متهم می‌کردند: ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونُ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ﴾ [یونس: ۷۸].
«تا در زمین بزرگی از آن شما باشد».

و قوم نوح نیز می‌گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ [المؤمنون: ۲۴].

«او جز بشری مثل شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری یابد».

پیامبران را متهم می‌کردند که هدفشان ریاست و برتری طلبی است و مؤمنان فقیر را متهم می‌کردند که هدفشان از پیروی کردن رسول الله صلى الله عليه وآله ثروت و مال است. خداوند متعال در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الأنعام: ۵۲].

«کسانی که هر صبح و شام خدا را می‌خوانند و رضای او را می‌طلبند از خود مران».

این آیه باطل کننده سخنان کسانی است که مؤمنین را متهم می‌کردند که هدفشان دینا است چون خداوند می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ اخلاص را برایشان ثابت می‌کند.

مسائل صد و سوم، صد و چهارم، صد و پنجم، صد و ششم، صد و هفتم و صد و هشتم: به اصول ایمان کافر بودند

به ملائکه، رسولان و کتاب‌های آسمانی کافر بودند و از هر آنچه از طرف خداوند آمده بود اعراض می‌کردند، به روز آخرت کافر و دیدار پروردگار را تکذیب می‌کردند.

شرح:

همه این مسائل از جمله امور جاهلی است. آن‌ها به کتاب‌ها و رسولان پروردگار، ملائکه، روز آخرت و دیدار پروردگار ایمان نداشتند چون این امور جزو مسائل غیبی بود و آن‌ها به غیب ایمان نداشتند و تنها کسانی به این مسائل ایمان می‌آورند که غیب را باور داشته باشند. بنابراین آن‌ها به ملائکه، کتاب‌ها، رسولان و روز آخرت کافر بودند به همین دلیل است که خداوند متعال ایمانداران به غیب را در اول سوره بقره مورد مدح و ثنا قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿...هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾﴾ [البقرة: ۲-۳].

«قرآن برای اهل تقوا هدایت است آنانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز به پا می‌دارند». ایمان به الله، ملائکه، کتاب‌ها، وحی و روز قیامت همگی داخل در مفهوم ایمان به غیب هستند در حالی که جاهلیت به غیب ایمان نداشت به همین دلیل به آن کافر بودند و به ملاقات پروردگار و روز قیامت کفر می‌ورزیدند.

مسئله صد و نهم: بعضی از چیزهایی که پیامبران خبر داده بودند را تکذیب می‌کردند

چنانکه روز آخرت را که پیامبران خبر داده بودند را تکذیب کردند. خداوند می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ﴾ [الکهف: ۱۰۵].
«آن‌ها کسانی هستند که به دیدار و نشانه‌های پروردگار کافر شدند».

از جمله آن چیزهایی که تکذیب می‌کردند این آیات بود: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿۱﴾﴾ [الفاتحة: ۴].

«مالک روز جزاست».

﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ﴾ [البقرة: ۲۵۴].

«نه معامله‌ای، نه دوستی و نه شفاعتی وجود ندارد».

﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف: ۸۶].

«مگر کسانی که عالمانه به حق گواهی داده باشند».

شرح:

بعضی از آن‌ها به روز آخرت کافر بودند: ﴿وَقَالُوا إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ [الأنعام:

۲۹].

«گفتند: زندگی جز همین حیات دنیوی نیست».

ولی برخی از آن‌ها به روز آخرت ایمان داشتند اما بعضی از مسائل مربوط به آن چون حسابرسی، وزن کردن اعمال و بهشت و جهنم را منکر بودند، اما کسی که به بعضی از آن کافر باشد مانند کسی است که به کل آن کافر باشد و هیچ تفاوتی با هم ندارند چون به بعضی از کتاب ایمان و به بعضی دیگر کافر شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۳﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۴﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا ﴿۱۵﴾﴾ [الکھف: ۱۰۳-۱۰۵].

«بگو آیا شما را به زیانکارترین افراد از جهت عمل آگاه کنم؟ آن‌ها کسانی هستند که سعی و تلاششان در زندگانی دنیا از بین رفته و خود گمان می‌کنند که نیکوکارند. این‌ها به آیات پروردگار و ملاقات او کافر شدند در نتیجه اعمالشان نابود و روز قیامت هیچ وزنی برایشان به پانمی‌داریم».

بعضی از آن‌ها منکر حسابرسی روز قیامت بودند چنانکه می‌فرماید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ

الدِّينِ ﴿۴﴾﴾ [الفاتحة: ۴].

«مالک روز جزاست».

منظور از دین در اینجا همان حسابرسی است که آن‌ها منکرش بودند و منکر پاداش دادن به خاطر اعمال بودند. ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفِيعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۵۴﴾﴾ [البقرة:

۲۵۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه به شما روزی داده‌ایم قبل از آنکه روزی بیاید که

در آن نه معامله‌ای وجود دارد و نه دوستی و شفاعتی در آن موجود است انفاق کنید و کافران همان کسانی هستند که ظالم بودند».

اگر در روز قیامت عمل صالحی با خود نداشتید در آن روز هیچ راه چاره‌ای برای خود ندارید، اعمالی ندارید که آن را بفروشید و به وسیله آن چیزی بخرید همانگونه که در دنیا به خرید مایحتاج خویش اقدام می‌کردید. ﴿وَلَا حُلَّةَ﴾. اگر در دنیا کسی را نیابید که به شما چیزی بفروشد ممکن است دوستی یا رفیقی باشد که به نزدش بروید از آنچه که دارد به تو بدهد ولی در روز قیامت هیچ دوستی نیست و هیچ فردی هرچند دوستت باشد نفعی به تو نمی‌رساند و در دنیا گاهی کسی برای تو شفاعت می‌کند اما این یکی هم در روز قیامت وجود ندارد ﴿وَلَا شَفَعَةَ﴾.

روز قیامت همه وسایل را بر خود بسته می‌بینی و هیچ راه چاره‌ای برایت باقی نمی‌ماند جز اینکه اگر عمل صالحی داری آن را برای نجات خویش به جلو می‌اندازی که بزرگترین آن، توحید و سالم ماندن از شرک است و به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف: ۸۶].

«کسانی که از غیر خداوند مورد پرستش واقع شده‌اند مالک شفاعت نیستند مگر کسانی که به حق شهادت دهند و آنچه را بر زبان می‌گویند قلباً بدانند».

﴿شَهِدَ بِالْحَقِّ﴾ یعنی در دنیا لا اله الا الله را گفته و بر آن بمیرد. و تنها گفتن آن کافی نیست بلکه لازم است آن را داشته و بفهمد و به همین خاطر است که فرموده: ﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾. بنابراین، تنها گفتن بدون فهم و درک کافی نیست و باز هم گفتن و فهم معنی بدون عمل کردن به مقتضای آن صحیح نیست چون علم وسیله‌ای برای عمل کردن است در نتیجه هرگاه همراه علم عمل نباشد لا اله الا الله به تو نفع نمی‌رساند.

مسئله صد و دهم: داعیان به سوی خیر را مورد تجاوز و ظلم قرار می‌دادند

کسانی که مردم را به عدالت دعوت می‌کردند، به قتل می‌رساندند.

شرح:

از جمله اعمال شنیع و زشت یهودیان، کشتن پیامبران و به قتل رساندن دعوتگران راه حق بود. چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بَعِيْرَ حَقِّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۲۱﴾﴾ [آل عمران: ۲۱].

«کسانی که به نشانه‌های پروردگار یکتا کافر شدند و به ناحق پیامبران را کشتند و امر کنندگان به عدالت در میان مردم را به قتل رساندند آن‌ها را به عذاب دردناک مؤده بدهید». به همان صورت هرکس در مقابل حق قرار بگیرد و در راه خداوند مانع باشد و دعوتگران به سوی خدا و امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر را به قتل برساند این آیه شامل او نیز خواهد شد چون با این کارها بر راه جاهلیت قرار گرفته بنابراین حکم او همان حکم جاهلیت است.

مسئله صد و یازدهم: به باطل ایمان داشتند

به جبت و طاغوت ایمان داشتند.

شرح:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِيْبَةِ وَالطَّاغُوتِ﴾ [النساء: ۵۱].

«آیا به کسانی که بهره‌ای از علم کتاب داده شده نگاه نکرده‌ای که به جبت و طاغوت ایمان آوردند».

در مورد جبت گفته شده که همان سحر است و بعضی هم گفته‌اند منظور از آن شیطان است و طاغوت نیز کسی است که از حدود تجاوز کند.

سبب نزول آیه این است که: هنگامی که رسول الله ﷺ به مدینه هجرت کردند یهودیانی در مدینه ساکن بودند که پیامبر ﷺ با آن‌ها معاهده‌ای را به امضاء رساند که بر اساس آن نباید با مسلمین در صدد جنگ برآیند و همچنین در مقابل هجوم دیگران از شهر حفاظت کنند و بر رعایت مفاد عهدنامه متعهد شدند. وقتی که دیدند اسلام در حال رشد و لقاح است برای مبارزه با آن و در تنگنا نهادنش رهبران آن‌ها به نزد بزرگان قریش در مکه رفتند تا آن‌ها را به مبارزه با رسول الله ﷺ تشویق کنند و قصدشان این بود که با همدیگر اقدام به جنگ علیه مسلمین نمایند. خداوند سؤالی را به سران

قریش الهام کرد که از آن‌ها این سؤال را کنند: شما اهل کتاب هستید، کدامیک از ما (بت پرستان یا محمد) بر حق هستیم؟ گفتند در مورد خودتان توضیح دهید. در جواب گفتند: ما مهمان را اکرام می‌کنیم، با خویشاوندان صله رحم به جای می‌آوریم، حاجیان را آب می‌دهیم و.... ولی محمد معبودان ما را دشنام می‌دهد و از دین ما عیب می‌گیرد و بر علیه دین اجداد ما سخن می‌گوید، رابطه خویشاوندی را بر هم زده و....

آنگاه یهودیان گفتند: شما بر حق و محمد بر باطل است ولی آن‌ها می‌دانستند که محمد بر حق و رسول خداست و آن‌ها بندگان بت و صنم می‌باشند، آنگاه خداوند در موردشان فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِئِ وَالطَّلْعُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾﴾ [النساء: ۵۱].

«آیا به کسانی که بهره‌ای از علم کتاب داده شده نگاه نکرده‌ای که به جبت و طاغوت ایمان آوردند. و به کسانی که کافر بودند گفتند که این‌ها هدایت یافته‌تر از کسانی هستند که ایمان آورده‌اند».

توجه کنید که خداوند متعال چگونه در موردشان می‌فرماید: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِئِ وَالطَّلْعُوتِ﴾ در حالی که آن‌ها در ظاهر فقط موافقت خویش را اعلام نمودند ولی خداوند موافقت ظاهری آن‌ها را ایمان می‌نامد و این می‌رساند که موافقت کردن کافران بدون اکراه و اجبار در آنچه به آن معتقدند به معنی ایمان به عقاید آن‌ها محسوب می‌شود، هر چند قلباً آن را نپذیرد.

هم اکنون کسانی هستند که می‌گویند: انسان کافر نمی‌شود حتی اگر کفر را بر زبان جاری کند، مگر اینکه قلباً به آن معتقد باشد. پس اگر بدون اجبار و اکراه سخن کفرآمیز بر زبان راند و افعال کفر انجام دهد، خدا و رسولش را سب و دشنام دهد و هر چه خواست بکند نزد این‌ها کافر نمی‌شود تا زمانی که دانسته شود در دل او چه می‌گذرد. این اندیشه مذهب افراطی‌های مرجئه می‌باشد که از خداوند عافیت و سلامتی را خواهیم.

خداوند آن‌ها را توصیف می‌کند که: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِئِ وَالطَّلْعُوتِ﴾ [النساء: ۵۱]. در حالی که موافقت ظاهری را با کافران انجام دادند و در دل خویش می‌دانستند که

آن‌ها خطا و اشتباه کرده‌اند و محمد ﷺ بر حق می‌باشد ولی تکبر، حسادت و دشمنی با رسول الله ﷺ آن‌ها را به موافقت ظاهری با آنان واداشت و خداوند نیز به واسطه آن تکفیرشان کرد، این مسئله بسیار دقیق و ریز می‌باشد و مسائل تکفیر باید مورد توجه قرار گیرد و سخن کسانی که می‌گویند انسان هر چه بگوید و یا انجام دهد و هر عمل کفری را مرتکب شود هر چند به خدا و رسولش دشنام دهد تا معلوم نگردد قلباً به آن چیز معتقد و یا با آن موافق است، تکفیر نمی‌شود، مردود است. ما از خداوند خواهانیم که از دین گمراهی ما را عافیت عنایت فرماید.

مسئله صد و دوازدهم: کفر را بر ایمان برتری می‌دادند

دین مشرکین را بهتر از دین مسلمانان می‌دانستند.

شرح:

همانگونه که در مسئله قبلی ذکر شد یهودیان بر این عقیده بودند. این امر شامل تمام کسانی است که دین کافران را بر دین مسلمین تفضیل و یا مساوی قرار می‌دهند. و از آن جمله کسانی هستند که در صدد تقریب بین ادیان سه گانه یهودیت، نصرانیت و اسلام هستند و اظهار می‌دارند همگی ادیان آسمانی هستند و لازم است رابطه برادری بین آن‌ها برقرار گردد و با همدیگر تعاون و همکاری کنند.

مسئله صد و سیزدهم: حق و باطل را به هم می‌آمیختند تا باطل را قبول کنند

حق همراه باطل نیست.

شرح:

از جمله عادت کافران و اهل جاهلیت اعم از یهود، نصاری و دیگران این بود که حق و باطل را به هم می‌آمیختند و قصدشان از این کار رواج باطل بود. چون اگر باطل به تنهایی عرضه می‌شد هیچکس آن را نمی‌پذیرفت و اما در صورت اختلاط، مؤمنان را با آن فریب می‌دادند و کوتاه نظران نیز آن را می‌پذیرفتند و می‌گفتند در آن حق وجود دارد و در نتیجه همه آن را قبول می‌کردند. ولی اگر آن‌ها فقط حق را می‌پذیرفتند و بر باطلش دست رد می‌کشیدند این کار خوب بود اما مصیبت در پذیرش همه آن وجود دارد. بر اهل دانش و نظر و صاحبان عقل سالم واجب است که امور را بدون تحقیق و تفحص پذیرش نکنند بلکه حق آن را قبول و باطل را مردود نمایند.

کافران گاهاً حق را بیان می‌داشتند ولی به آن راغب نبودند بلکه به خاطر ترویج باطل، آن را اظهار می‌نمودند. بنابراین واجب است نسبت به این امر که تمییز دادن امور است آگاه شد و در قبول آن عجله نکرد تا امر حق، آشکار و تحقیق و تفحص لازم صورت گیرد آنگاه هر چه حق بود پذیرش و باطل نیز رد و ابطال گردد. و این کار را تنها اهل علم و بصیرت انجام می‌دهند ولی مردم عوام و جاهل و کوتاه نظر مورد خدعه و نیرنگ قرار می‌گیرند و برای مقابله با آن بر آن‌ها نیز واجب است از اهل علم سؤال کنند و قبل از قبول نظر صاحبان اندیشه مشورت کنند تا از فریب خوردن سالم بمانند.

مسئله صد و چهاردهم: با وجود اینکه به آن علم داشتند حق را کتمان می‌کردند

با وجود اینکه می‌دانستند حق است آن را کتمان می‌نمودند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت اعم از یهود، نصاری، بت پرستان، دیگران و گروه‌های کفر آمیز دیگر این بود که علی رغم دانستن حق، آن را پنهان کرده و برای مردم بیان نمی‌کردند، این کار را هم به خاطر مصلحت‌های دنیوی و یا رضایت مردم انجام می‌دادند. و بزرگترین کتمان آن‌ها این بود که آن‌ها اوصاف محمد ﷺ را در تورات و انجیل می‌دانستند و صحت رسالتش را دانسته و عالم به آن چیزی که او آورده بود نیز بودند اما با همه این اوضاع و احوال آن را کتمان می‌کردند و رسالتش را انکار می‌نمودند و این مورد در جاهای بسیار در قرآن بیان گردیده است. چنانکه می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ
الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤٦﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤٧﴾﴾ [البقرة: ۱۴۶-۱۴۷].

«اهل کتاب او را می‌شناختند همانگونه که فرزندان خویش را می‌شناختند ولی دسته‌ای از آن‌ها در حالی که حق را می‌دانستند پنهان کردند. ولی حق همان چیزی است که پروردگار بیان می‌دارد و تو از آن‌ها که شک می‌کنند مباش.»

این آیه در سیاق تحویل قبله از بیت المقدس به سوی کعبه وارد گردیده است آن‌ها می‌دانستند که قبله رسول الله ﷺ به زودی به همان قبله ابراهیم علیهما السلام تبدیل می‌شود و این را در کتاب‌های خویش دانسته بودند ولی با این حال تحویل کعبه و علمی را که پیش خود داشتند، انکار کردند.

به همان صورت هرکس حق را کتمان کند در حالی که آن را می‌داند، بر طریقهٔ یهود و نصاری قرار دارد، هر چند مسلمان باشد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتَشِيُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِ تَمَتًّا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿۱۷۷﴾ [آل عمران: ۱۸۷].

«آنگاه که خداوند از اهل کتاب عهد گرفت که برای مردم بیان دارند و آن را کتمان نکنند ولی آن‌ها آن را پشت سر انداختند و آن را به قیمت ارزانی فروختند».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِنُونَ ﴿۱۵۹﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَاُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۰﴾ [البقرة: ۱۵۹-۱۶۰].

«آن‌ها که آنچه را از بینات و هدایت بعد از اینکه آن را برای مردم در کتاب تبیین کردیم کتمان کردند خداوند و لعن کنندگان آن‌ها را لعن می‌کنند مگر کسانی که توبه نمایند و خود را اصلاح کنند و آن را بیان دارند آنگاه توبه آن‌ها را می‌پذیرم که من توبه پذیر مهربانم».

شرط قبول کردن توبه آن‌ها بیان مورد کتمان است بنابراین توبه به صورت کلی و مجمل درست نیست بلکه باید همراه با بیان باشد و بر کسی که حق را می‌داند، بیان کردن آن واجب است و نباید آن را به بهای اندک بفروشد و به خاطر رسیدن به یکی از مصالح دنیوی یا رضایت مردم آن را کتمان کند. خداوند شایسته آن است که از او بترسید و رضایتش را در نظر گیرید. بنابراین کتمان حق بر کسی که قادر به بیان کردن آن می‌باشد جایز نیست ولی کسی که قادر به آن نباشد یا از فتنهٔ بزرگی که از آن حاصل می‌شود، بترسد معذور است. اما اگر هیچ مانعی از بیان حق ندارد و آن را به خاطر علاقه و مصالح خویش کتمان کند مشمول لعن خداوند و لعنت کنندگان خواهد بود.

این ویژگی صفت یهود و منطبق بر هرکسی است که حق را به خاطر پیروی هوا بیان نمی‌کند و آن را از مردم پنهان می‌دارد. وقتی از او در مورد حکمی سؤال شود در حالی که جواب صحیح را می‌داند و به صورت ناحق او را جواب می‌دهد، این کتمان حق است و خداوند دستور به گفتن حق هر چند به ضرر خودشان باشد را صادر

فرموده است. ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ [النساء: ۱۳۵].

«بر یا دارندگان عدالت و شهادت دهنده برای خدا باشید هر چند بر علیه شما، پدر و مادر و نزدیکانتان باشد».

بیان حق در شهادت و مسائل دیگر واجب است. شدیدتر از کتمان شهادت، کتمان علم است؛ چیزی که سبب حیات و هدایتشان به راه مستقیم می‌گردد. بنابراین، باید حق را گفت و نسبت به آن مسامحه و سازش نمود. پس اگر شخص دعوتگر مردم را بر باطل، خرافات و شرک دید نباید سکوت کند بلکه بر او واجب است حق را بیان دارد و مردم را رها نکند تا در گورپرستی و عبادت ضریح‌ها و گمراهی‌های بدعی واقع شوند. نباید سکوت کند و حق ندارد بگوید من هیچ وظیفه‌ای در قبال مردم ندارم و یا مردم را در حال انجام معاملات حرام ببیند و سکوت کند که این کار کتمان علم و خیانت به نصیحت و خیرخواهی است. خداوند این علم را برای سکوت به مردم نداده است بلکه شما را به آن آگاه تا آن را برای مردم بیان دارید و آگاهانه آن‌ها را به سوی خداوند فرا خوانید و تلاش نمایید تا مردم را از تاریکی‌ها به نور راهنمایی کنید.

پس جایز نیست که عالمان سکوت کنند چون آن‌ها بر بیان کردن قادرند مخصوصاً هنگامی که مردم در گمراهی و شرک، بدعت و خرافات قرار گرفته‌اند. سکوت کردنشان کتمان علمی است که خداوند به خاطر آن یهود و نصاری را مورد عیب جویی قرار داد، پس چگونه در حالی که چیزی را می‌دانید آن را پنهان می‌کنید و عمداً بر خلاف آن فتوا می‌دهید تا اینکه مردم راضی و امور وفق مراد شما باشند و مردم به آنچه هستند، باقی بمانند؟ حق چیزی است که شایسته آن است تبعیت شود و خداوند لایق به آن است که او را از خود راضی گردانید و در فکر راضی کردن مردم نباشید که بر باطلند. در حدیث وارد است که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «من إلتمس رضا الله بسخط الناس، رضي الله عنه وأرضى عنه الناس. ومن إلتمس رضا الناس بسخط الله، سخط الله عليه وأسخط عليه الناس»^۱ «هرکس رضایت خدا را هر چند مردم از او نارحت گردند طلب کند خداوند از او راضی و مردم را هم از او راضی می‌کند و هرکس

۱- أخرجه الترمذی (۶۰۹/۴-۶۱۰-۲۴۱۹) وصححه الألبانی فی صحیح الجامع (رقم: ۶۰۹۷)

در صدد رضایت مردم هر چند خداوند از او نارحت باشد برآید خداوند از او نارحت و مردم نیز بر علیه او نارحت خواهند شد».

مسئله صد و پانزدهم: سخنی را بدون علم به خداوند نسبت دادن

اصل گمراهی این است که سخنی را بدون علم به خداوند نسبت دهند.

شرح:

اصل گمراهی عالم و منشأ آن همان نسبت دادن سخنی به خداوند بدون علم به آن است. نسبت دادن سخنی به خداوند بدون علم و آگاهی از شرک بزرگتر است و به همین خاطر خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَأَلَّا تُمَّ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ [الأعراف: ۳۳].

«بگو که پروردگار من انواع فاحشه‌گری چه آشکار و چه پنهان را حرام نموده است و گناه و ظلم به ناحق و اینکه برای خداوند شریک قرار دهید چیزی که هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده و همچنین چیزی را که نمی‌دانید به خداوند نسبت دهید را حرام کرده است».

نسبت دادن سخنی به خداوند را بالاتر از شرک قرار داده است. بنابراین، برای هیچ فردی جایز نیست که جاهلانه چیزی را به خداوند نسبت دهد. مثلاً بگوید: خداوند این را حرام یا آن را حلال کرده است. یا این یکی را خداوند تشریع و این یکی نامشروع است. این کار نسبت دادن قول به خداوند است. یا اینکه فتوا می‌دهد ولی نمی‌داند دروغ می‌بافد و این کار خطرش بسیار بزرگتر است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿۳۲﴾ [الزمر: ۳۲].

«چه کسی ظالمتر از آن کسی می‌باشد که خدا را تکذیب می‌کند و یا اقدام به تکذیب صدق و راستی که به نزدش آمده می‌نماید؟ آیا جهنم قرارگاه ظالمین نیست؟».

بنابراین درست نیست که ما بدون علم چیزی را به خداوند نسبت دهیم.

رسول الله ﷺ هرگاه در مورد چیزی از او سؤال می‌شد که هنوز وحی در موردش نازل نشده بود جواب را تا نزول وحی به تأخیر می‌انداخت. پس وضع غیر او چگونه است که بلافاصله جواب می‌دهد؟ چیزهای بسیاری بر عالم مخفی می‌ماند. بنابراین

اگر در مورد چیزی از او سؤال شد و دلیل واضحی از کتاب و سنت در دست نداشت بگوید که نمی‌دانم، این کار از منزلت و علمش نمی‌کاهد بلکه باعث افزایش منزلت او نزد خداوند نیز می‌گردد. از امام مالک رحمته در مورد چهل مسئله سؤال شد بعضی‌ها را جواب داد و در مورد اکثر آن‌ها گفت، نمی‌دانم. سؤال کننده به او گفت: من از مناطق دور پیش شما آمده‌ام و بار سفر را تحمل کرده‌ام و شما جواب می‌دهید که نمی‌دانم. امام مالک به او گفت: سوار مرکب شو و به همان جایی که آمده‌ای برگرد و به مردم بگو که از مالک سؤال کردم و جواب داد که نمی‌دانم. آری این وضع اهل علم و کسانی است که از خدا می‌ترسند حتی در مورد تألیف نیز باید گفت کسی که اهلیت آن را ندارد نباید تألیف کند. ای کاش ما از وجود بسیاری از این تألیفات راحت می‌شدیم و جز کتاب‌هایی که موافق با قرآن و سنت است برایمان باقی نمی‌ماند.

مشکل این است که این کتاب‌ها می‌مانند و باعث گمراهی دوران‌های دیگر نیز در آینده می‌شوند و تو نسبت به آن مسئول هستی، انسان در فتوا، کتاب، کلام، حدیثش و در گفتگوهایش باید تقوای خدا را پیشه کند و جز چیزی را که فکر می‌کند صواب است و موافق کتاب و سنت است بر زبان جاری نکند.

مسئله صد و شانزدهم: در گفته‌های خویش دچار تناقض بودند

آنگاه که دروغ می‌گفتند دچار تناقض واضح می‌شدند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ﴾ [ق: ۵].
«بعد از آنکه حق به نزدشان آمد آن را تکذیب کردند پس آن‌ها در امر بزرگی دچار اضطراب گشتند».

شرح:

منظور از تناقض، یعنی به هم زدن سخنان و در جهت مخالف هم آن‌ها را قرار دادن است. هرکس حق را ترک کند دچار تناقض گویی و بهم زدن سخنان خواهد شد چون گمراهی باعث ایجاد شعبات می‌شود و حدی هم برای آن وجود ندارد ولی حق چیز واحدی است و دچار شعبه‌ها و اختلاف نمی‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [یونس: ۳۲].

«بعد از حق جز گمراهی نیست».

هرکس حق را ترک کند در گمراهی خواهد افتاد. گمراهی باعث سرگردانی است و در آن افراد در بین خود دچار اختلاف می‌شوند بلکه حتی یک نفر از آن‌ها نیز دچار اختلاف آراء و نظر می‌گردد چون هدایتی که بر آن قرار گیرد را از دست داده و عقل خود را از نیز برای یافتن حق از دست داده است. و هر بار چیزی می‌گوید.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ ﴿۱۰﴾ [ق: ۵]. یعنی دچار اختلاف هستند، پس اهل باطل در بین خویش دچار اختلافند و با هم در جنگ و دعوا و همدیگر را به گمراهی متهم می‌کنند یا در صدد تکفیر هم بر می‌آیند ولی اهل حق به حق توسل می‌جویند و از اختلاف می‌پرهیزند و اگر به خاطر اجتهاد دچار اختلاف شوند با همدیگر دشمنی نمی‌کنند و رابطه با هم را نمی‌گسلند و هرگاه حق برایشان روشن گردد به آن برمی‌گردند و از سخن خویش دست می‌کشند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰].

«در هر چه اختلاف کردید حکم آن را به خداوند بازگردانید».

و می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَزُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹].

«اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خداوند و رسولش بازگردانید».

شما در بین ائمه چهارگانه و در بین فقهاء اختلاف را ملاحظه می‌نمایید ولی چنانکه معلوم است هیچکدام از آن‌ها دیگری را به گمراهی و کفر متهم نمی‌کند و هرکس بر اساس آنچه از دلیل شرعی برایش روشن می‌شود حکم می‌کند و هرگاه برایش آشکار گردد که مخالف قرآن و سنت کاری نموده است از آن برمی‌گردد. ولی اهل گمراهی مرجعی برای مراجعه به آن ندارد و مرجع همگی آن‌ها هواهایشان است و آرزوهایشان نیز مختلفند.

مسئله صد و هفدهم: به بعضی از آنچه نازل شده ایمان می‌آوردند و به بعضی دیگر کافر می‌شدند

تنها به بعضی از آیات ایمان می‌آوردند و قسمت دیگر را رها می‌کردند و به آن ایمان نمی‌آوردند.

شرح:

از جمله نشانه‌های یهود و نصاری این بود که به بعضی از آیات ایمان می‌آوردند و به بعضی دیگر کافر می‌شدند، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا

تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّن دَيْرِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دَيْرِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسْرَىٰ تَفْدُوهُمْ وَهُوَ حَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ﴿البقرة: ٨٣-٨٥﴾.

«آنگاه که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که جز الله را نپرستید و به پدر و مادر، خویشان نزدیک، یتیمان و مساکین احسان کنید، با مردم به نیکی سخن گوید و نماز و زکات به جای آرید پس جز اندکی همگی روی برتافتید در حالی که از حق اعراض می کردید. و آنگاه که عهد و پیمان از شما گرفتیم که خون خویش را بر زمین نریزید و همدیگر را از سرزمین خویش بیرون نکنید، نسبت به آن اقرار و اعتراف کردید و خودتان بر آن شاهد بودید. آنگاه شما همدیگر را به قتل رساندید و خویش را از دیار و سرزمین خویش بیرون کردید و دیگری را بر علیه خویش به ظلم و ستم یاری دادید. و برای آزادی اسیران خویش فدیة می دادید در حالی که اخراجشان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از کتاب ایمان می آورید و به بعضی دیگر کافر می شوید.»

آری به بعضی از کتاب که فدیة دادن برای آزادی اسیرا بود ایمان داشتند ولی به بعضی دیگر آن که نریختن خون همدیگر به ناحق بود، کفر ورزیدند. در واقع آن‌ها می بایست به همه کتاب ایمان داشته باشند نباید انسان هر چیز از این کتاب را که موافق تمایلات خویش دید قبول و عمل نماید و بقیه را رها کند و این صفت یهود بود.

در آیه دیگری می فرماید: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن رَّبِّكُمْ قَرَأْتُمْ عَلَيْهِ آيَاتٍ تَكْفُرُ بِهَا وَتَكُونُونَ فِيهَا مُسْتَحْسِنِينَ ﴿٨٧﴾﴾ [البقرة: ٨٧].

«هرگاه رسولی موافق هواهای نفسانی آن‌ها می آمد قبولش می کردند ولی اگر بر خلاف هوای درونی آن‌ها بود ترکش می نمودند بعضی را تکذیب و بعضی را به قتل می رساندند.» در این کار یهود، موعظه بزرگی برای مسلمین نهفته است که مانند آن‌ها عمل نکنند چون در آن صورت به همان چیزی دچار می شوند که آن‌ها دچار گردیدند.

مسئله صد و هجدهم: تنها به بعضی از رسولان باور داشتند

بین رسولان فرق می‌نهادند.

شرح:

بین پیامبران فرق می‌نهادند به بعضی ایمان و به بعضی دیگر کافر می‌شدند این خصوصیت از آن اهل کتاب بود ولی بت پرستان و مشرکان به پیامبران اصلاً معتقد نبودند بلکه نسبت به همه آن‌ها کافر بودند. یهودیان به عیسی و محمد علیهما السلام و نصاری به محمد ﷺ کافر بودند. هرکس تنها به یک پیامبر کافر باشد به همه پیامبران کافر است چون راه و روش و دین همگی پیامبران یکی بوده است و آن‌ها برادر همدیگر هستند. کفر به یکی کفر به همه آن‌هاست. حتی که همراه این رسول است و به او کافرند همان حتی است که پیامبران دیگر دارند و او به آن‌ها مؤمن می‌باشند بنابراین نباید در بینشان فرق نهاد. به همین خاطر می‌فرماید: ﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُو مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۶].

«بگویند که به الله و به آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم و به آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و ذریه آن‌ها نازل شده ایمان داریم و به آنچه بر موسی و عیسی و بقیه پیامبران داده شده مؤمنیم ما بین هیچکدام از پیامبران فرقی نمی‌گذاریم و تسلیم پروردگار هستیم.»

﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

«پیامبر و مؤمنان به آنچه از جانب الله نازل شده ایمان دارند و همگی به الله، ملائکه، کتاب‌ها و رسولانش ایمان دارند. ما بین هیچکدام از پیامبران فرقی نمی‌نماییم.»

ایمان به رسولان خداوند یکی از ارکان ایمان است که در حدیث جبرئیل آمده است آنگاه که از رسول الله ﷺ در باره ایمان سؤال می‌کند رسول الله ﷺ در جواب می‌فرماید: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ

وَشَرُّوْا^۱ «ایمان این است که به الله، ملائکه، کتابها، پیامبران و روز آخرت مؤمن باشی و به خیر و شر قدر ایمان داشته باشی».

ایمان به بعضی از رسولان کافی نیست بلکه باید به همه آنها ایمان داشت. پس هرکس به یکی از آنها کافر شود به همه آنها کافر شده است و به همین خاطر

خداوند متعال می فرماید: ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۰۵].

«قوم نوح رسولان را تکذیب کردند».

﴿كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۲۳].

«قوم عاد رسولان را تکذیب کردند».

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۴۱].

«قوم ثمود رسولان را تکذیب کردند».

در حالی که آنها فقط پیامبر خود را تکذیب کرده بودند ولی آنگاه که پیامبر خویش را تکذیب کردند، تکذیب کننده جمیع پیامبران شدند.

مسئله صد و نوزدهم: بحث و مجادله کردن در چیزی که به آن علم نداشتند

در چیزی که به آن علم نداشتند بحث و مجادله می کردند.

شرح:

اهل جاهلیت در چیزی که به آن علم نداشتند با همدیگر جدل و بر علیه هم دشمنی می نمودند در حالی که انسان نباید در چیزی که نسبت به آن جاهل است

بحث کند بلکه در چنین مواردی سکوت بهتر است. خداوند متعال می فرماید: ﴿بَلْ

كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ ۗ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ [یونس: ۳۹].

«چیزی را که نسبت به آن علم نداشتند و حقیقت امر نزدشان معلوم نبود را تکذیب

کردند».

این امر متضمن دو جهت می باشد:

نخست اینکه انسان نباید در چیزی که نسبت به آن عالم نیست وارد گردد، و همچنین چیزی را که نمی داند انکار نکند بلکه بگوید که خدا عالم است. به همین

خاطر خداوند به پیامبرش می‌گوید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴].

«و بگو پروردگارا علم مرا زیاد گردان.»

انسان نباید مدعی باشد که به علم احاطه دارد بلکه باید اظهار کم علمی نماید؛ زیرا در صورتی که واجد علم زیادی بود بیشتر مسائل از او پوشیده نمی‌ماند، چنانکه

می‌فرماید: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۷۶].

«و بالاتر از هر صاحب علمی، علیمی است.»

تا اینکه به خداوند سبحان منتهی می‌شود.

جهت دوم این است که نباید منکر چیزی باشد که دیگری آن را می‌داند پس اگر فردی غیر از تو دارای علمی بود و بر تو پوشیده ماند آن را انکار مکن چون به هیچکس از انسان‌ها همه علوم داده نشده است. به همین خاطر عالمان این جمله را گفته و همیشه تکرار می‌کنند:

آنانی که برای گفته‌هایشان دلیل دارند بر کسانی که دلیل ندارند، برتری دارند.

دهریون و مشرکان و تعطیل‌کنندگان صفات و سایر اهل گمراهی چه بسیار چیزهایی را انکار کردند که به آن جاهل بودند و عقلهایشان قادر به درک آن نبود و علت آن هم این بود که به غیب ایمان نداشتند و مذاهب خویش را بر قیاس فاسد بنا کرده بودند و همین بود که از راه راست خارج شدند.

مسئله صد و بیستم: نقض کننده ادعای خویش در تبعیت از دیگران بودند

مدعی تبعیت از سلفشان هستند در حالی که به مخالفت کردن با آن‌ها تصریح

می‌کنند.

شرح:

اکثر یهود و نصاری و گروه‌های گمراه که خود را به اسلام منتسب می‌کنند مدعی پیروی از مؤمنان قبل از خویش هستند. یهودیان مدعی پیروی از موسی و ایمانداران همراه او هستند، نصاری مدعی پیروی عیسی و مؤمنان همراه اویند و اهل ضلالت از این امت نیز مدعی تبعیت از سلف این امت چون اصحاب، تابعین و پیروانشان هستند و مدعیند که آنچه که بر آن هستند همان مذهب سلف می‌باشد.

اینگونه نیست که هر گروه مدعی، ادعایش صحیح باشد تا اینکه هر چه دارد و به آن معتقد است بر مذهب سلف عرضه کنند در صورت انطباق، ایشان راستگویند و در

صورت مخالفت، دیگر آن‌ها بر مذهب سلف نیستند؛ هر چند مدعی آن باشند. تمام گروه‌های گمراه در زمان ما مدعی سلفیت می‌باشند در حالی که بر منهج سلف نیستند چون قول رسول الله ﷺ در موردشان قابل تطبیق نیست که رسول الله ﷺ در مورد فرقه نجات یافته می‌فرماید: «من کان علی مثل ما أنا علیه وأصحابی»^۱ «هرکس که بر منهج من و اصحاب من باشد».

آری او کسی است که بر منهج سلف می‌باشد. بنابراین هرکس مخالف آن باشد بر منهج سلف قرار ندارد، آن‌ها که مدعی سلفیت هستند زیاده و اعتبار به حقیقت است و به ادعا نیست. بنابراین باید هرکس را که مدعی است بر منهج سلف عرضه نمود اگر مطابق نمود او صادق است ولی در صورت مخالفت ادعایش پذیرفتنی نیست.

در مورد منتسبین به مذاهب اربعه نیز همین قاعده جاری است. بنابراین، کسانی که خود را به یکی از مذاهب چهارگانه نسبت می‌دهند ولی در اعتقاد مخالف آن‌ها می‌باشند، انتسابشان ناصحیح است چون در مهمترین مسئله مخالف آن‌ها هستند.

مسئله صد و بیست و یکم: ایجاد موانع در راه خدا

در راه کسانی که می‌خواستند به خداوند ایمان آورند، موانع ایجاد می‌کردند.

شرح:

منظور از صد کردن در راه خدا ممانعت از داخل شدن دیگران به اسلام است و این کار کافران اعم از یهود، نصاری و مشرکین در قدیم و جدید بوده است. از جمله منهج جاهلیت در هر زمان و مکانی ایجاد موانع در راه خدا بوده است. فرقه‌های گمراه نیز در زمان ما بر همان طریقت هستند قصدشان گمراه کردن مسلمانان است، آنان را به سوی عقاید باطل خویش فرا می‌خوانند. یهود و نصاری نیز به همان صورت در ایجاد کردن موانع در راه مسلمانان دست بر نمی‌دارند و می‌گویند: بیایید که با هم گفتگو کنیم و دم از آزادی ادیان می‌زنند و این ترفندها از جمله ایجاد صد کردن در راه خداست. آیا ما در صحت دین خویش و بطلان دین شما دچار شک هستیم تا با شما گفتگو کنیم؟ ما در دین خود در مورد بطلان آنچه که شما بر آن هستید شک نداریم.

۱- أخرجه أبو داود (۷/۵) رقم ۴۵۹۶، ۴۵۹۷، والترمذی (۵/۲۵-۲۶) رقم ۲۶۴۵، ۲۶۴۶، وابن ماجه (۴/۳۵۲-۳۵۳) رقم (۳۹۹۱، ۳۹۹۲، ۳۹۹۳)، والحديث صححه الترمذی والألبانی فی صحیح الجامع (رقم ۱۰۸۲، ۱۰۸۳)

آن‌ها با این درخواست‌ها و ایجاد بحث و گفتگو بین ادیان و بر پا کردن تعاون و همیاری هدفشان ممانعت ایجاد کردن در راه اسلام است، کافران هیچگاه تا کنون دست از گمراه ساختن مسلمانان بر نداشته‌اند، آن‌ها را کشته، اسیر و زندانی نموده‌اند و همه بلاهایی را که آن‌ها بر سر ما مسلمانان آورده‌اند همگی در راستای صد کردن در مقابل دین اسلام بوده است. آن‌ها که مدعی گفتگو و آزادی عقیده و ادیان هستند در ادعای خویش صادق نمی‌باشند بلکه تنها هدفشان دین و معتقدات خودشان می‌باشد.

﴿وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾ [الممتحنة: ۲].

«دوست دارند که شما کافر شوید».

﴿وَلَا يَزَالُونَ يَقْتُلُونَكُم حَتَّىٰ يَرُدُّوكُم عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا﴾ [البقرة: ۲۱۷].

«اگر قدرت داشته باشند از جنگ و کشتار با شما دست بر نمی‌دارند تا اینکه از دینتان برگردید».

و می‌فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾ [النساء: ۸۹].

«دوست دارند که شما هم همچون آن‌ها کافر شوید تا اینکه مثل هم باشید».

اما آن‌ها می‌خواهند حق را با باطل در هم آمیزند و دین حق را با دین باطل مساوی بدانند سپس بر آن هم نمی‌مانند فقط هدفشان نابود کردن اسلام است. آن‌ها به کشتار مسلمانان اقدام می‌کنند و از هیچ جنایتی بر علیه مسلمانان خودداری نمی‌نمایند. هدف آن‌ها از این کار این است که مسلمانان را از دینشان منصرف گردانند و می‌خواهند بر روی این کره خاکی مسلمانی باقی نماند، این مقصد، آرزو و تمنای ایشان است.

مسئله صد و بیست و دوم: دوستی و محبت کافران

کفر و کافران را دوست می‌داشتند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آن‌ها کفر و کافر را دوست داشتند همانگونه که خداوند متعال از بنی اسرائیل نقل می‌کند که آن‌ها کافران را به دوستی گرفته بودند.

﴿تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [المائدة: ۸۰].

«بیشتر آن‌ها را که می‌بینی کافران را دوست دارند».

در حالی که خداوند دوستی کافران را حرام کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱].

«ای مؤمنان یهود و نصاری را به دوستی مگیرید بعضی از آن‌ها دوستان بعضی دیگرند هرکس از شما آن‌ها را به دوستی بگیرد به درستی که او از آنهاست». خداوند مسلمانان را از انجام کار یهود و نصاری که دوستی و محبت کافران بوده نهی کرده است و می‌فرماید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكٰفِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَنَةً﴾ [آل عمران: ۲۸].

«مؤمنان نباید به غیر از مؤمنان، کافران را به دوستی بگیرند، هرکس چنین کاری کند از عهد خدا خارج گشته است مگر به قصد حذر از آن‌ها این کار را انجام دهد». در این مسئله امر بسیار واضح است؛ دشمنی کافران و برائت و بیزاری از دینشان واجب است، ولاء و براء یعنی محبت و دوستی مؤمنان و بغض و عداوت کافران از بزرگترین واجبات دینی است.

مسائل صد و بیست و سوم، صد و بیست و چهارم، صد و بیست و پنجم، صد و بیست و ششم، صد و بیست و هفتم و صد و بیست و هشتم: اعتماد کردن بر خرافات

منظور: العِيَافَةُ، والطَّرْقُ، والطَّيْرَةُ، والكَهَانَةُ، والتَّحَاكُمُ إِلَى الطَّاغُوتِ، وكرَاهَةُ التَّزْوِيجِ بَيْنَ الْعِيدِينَ می‌باشد.

شرح:

العِيَافَةُ همانند الطَّيْرَةُ می‌باشد و آن به معنی فال گرفتن با پرندگان است. اهل جاهلیت آن‌ها را به فال بد می‌گفتند هنگامی که آن‌ها بر شکلی که مورد پسندشان نبود می‌دیدند از قصد و تصمیم خویش بر می‌گشتند چنانکه سفری را به خاطر آن لغو می‌کردند.

خداوند متعال به ما دستور داده است که تنها بر او توکل کنیم و مصلحت انسان در هر چه است به آن اقدام کند و هر چیزی انجامش را مشکل دانست یا اینکه در انجام آن دچار تردد بود نماز استخاره بخواند و بعد از اتمام نماز از خداوند بخواهد که او را به

راه درست هدایت کند و همچنین بر چنان موردی با اهل علم و اهل خبره مشورت کند.

وَالطَّرْقُ: به معنی خط است و آن خط کشیدن بر زمین می‌باشد. این کار را جادوگران انجام می‌دادند. در زمین خطوطی را می‌کشیدند و می‌گفتند: به زودی این یکی حاصل می‌شود، و این دیگری نیز بوجود می‌آید این کار جزو افعال جاهلیت بود چون این کارها را کسانی انجام می‌دادند که مدعی علم غیب بودند که غیر از خدا هیچ‌کس از آن مطلع نیست و آن تنها دروغ و تخمین می‌باشد ولی گاهاً چیزی را می‌گفتند به وجود می‌آمد و ایجاد آن نیز به خاطر امتحان مردم و استدراج بود، بر مسلمان واجب است که از این نوع کارها و انجام دهندگانش دوری جوید.

التَّحَاكُمُ إِلَى الطَّاعُوتِ: منظور از آن این است که غیر از کتاب خدا و سنت رسولش را بر خود حاکم قرار می‌دادند. که قوانین وضعی و قراردادی بشر، آداب و رسوم جاری، سنت‌های قبیلوی، علم کلام و قواعد منطقی همگی از آن جمله می‌باشند. در جاهلیت طاعوت را حاکم قرار می‌دادند، طاعوت از طغیان گرفته شده و به معنی از حد گذشتن است و در اینجا مقصود حکم کردن به غیر آن چیزی است که خداوند نازل فرموده است.

بر مسلمانان واجب است که کتاب خدا و سنت رسولش را بر خود حاکم کنند. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹].

«اگر در چیزی منازعه کردید آن را به خدا و رسولش بازگردانید در صورتی که به خدا و روز آخرت ایمان دارید».

وَكِرَاهَةُ التَّزْوِيجِ بَيْنَ الْعِيدَيْنِ: منظور از دو عید، عید رمضان و قربان می‌باشد. آن‌ها ازدواج را بین آن دو عید به فال بد می‌گرفتند و آن را نوعی شومیت می‌دانستند و این کار نوعی طیره است.

خداوند متعال ازدواج را در همه اوقات به جز در حالت احرام حج و عمره تشریح نموده است و روزگار در موفقیت ازدواج و یا به هم خوردن آن نقشی ندارد بلکه آن‌ها به دست خداوند متعال است. والله اعلم.

وصلی الله علی محمد وعلی آله و صحبه أجمعین (إسلام آباد)

فهرست منابع و مآخذ

- القرآن الكريم
- انظر ترجمته في سير أعلام النبلاء
- صحيح مسلم
- صحيح البخاري
- مسند الإمام أحمد
- صحيح الجامع للألباني
- سنن النسائي
- سنن أبي داود
- سنن ابن ماجه
- سنن الترمذي
- صحيح ابن حبان
- المعجم الكبير للطبراني
- سنن الدارقطني
- دلائل النبوة للبيهقي
- المستدرک للحاکم